

باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران

رضا بیگدلو



از اواخر دوران قاجار، به موازات آشنایی با تمدن غرب و توجه یافتن به عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور، گرایشی به تجلیل و احیای گذشته‌ی باستانی و تمدن پیش از اسلام ایران پدید آمد. این جریان را که چیزی فراتر از بزرگداشت طبیعی هر ملت برای تاریخ گذشته‌ی خویش بود می‌توان باستانگرایی خواند و کتاب حاضر به بررسی علل پیدایش آن، رابطه‌ی آن با ناسیونالیسم، دموکراسی، شرقشناسی، و گرایش به سره‌نویسی، سیر تاریخی آن از آغاز تا پایان حکومت رضاشاه، و معرفی برجسته‌ترین نمایندگان و نظریه‌پردازان این جریان فکری، و کتب و نشریات مبین این دیدگاه می‌پردازد و بهره‌برداریهای سیاسی گوناگونی را که از این گرایش شده است تحلیل می‌کند.

طیف خواننده: پژوهندگان تاریخ معاصر ایران

۱۹۵۰ تومان

ISBN:964-305-573-6



9 789643 055738



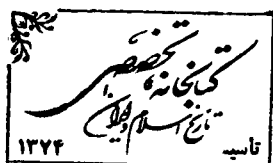
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب

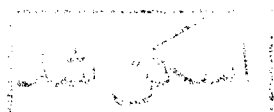
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب

باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران

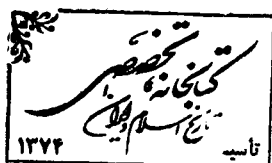


نشر مرکز



باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران

رضا بیگدلو



نشر مرکز

بیگدلو، رضا

باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران / رضا بیگدلو. — تهران: نشرمرکز، ۱۳۸۰.
۲۸۹ ص. — (نشرمرکز؛ شماره نشر ۵۵۲).

ISBN: 964-305-573-6

۱. تاریخ نویسی. ۲. تاریخ — فلسفه. ۳. تاریخ — تحقیق.

۱۳۸۰ ب ۹۵۷ ب ۹۰۷/۲

۲ ب ۹ ب / D ۱۳



باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران

رضا بیگدلو

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۸۰، شماره نشر ۵۵۲

۲۰۰۰ نسخه، چاپ سعدی

کلیه حقوق برای نشرمرکز محفوظ است

نشرمرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۵۷۳-۶ ISBN: 964-305-573-6

E-mail: info@nashr-e-markaz.com

به روان پاک پدر بزرگوارم

فهرست

۱	پیشگفتار
۵	معرفی برخی از منابع مورد استفاده
۱۹	مقدمه

بخش اول علل باستانگرایی در ایران ۳۱

۳۲	ریشه‌یابی عقب‌ماندگی ایران از نظر روشنفکران
۴۰	میرزا فتحعلی آخوندزاده
۵۲	جلال‌الدین میرزای قاجار
۵۸	میرزا آقاخان کرمانی
۶۸	تأثیرات غرب
۸۱	ناسیونالیسم
۸۶	ناسیونالیسم در ایران
۱۰۴	تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی
۱۱۱	شرق‌شناسی
۱۱۸	تأثیرات شرق‌شناسی بر باستانگرایی
۱۱۸	دشمنی با اسلام
۱۲۱	نژادپرستی
۱۲۸	تأثیر کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی جدید
۱۳۲	سرجان ملکم
۱۳۵	کنت دوگوبینو

بخش دوم روند باستانگرایی ۱۳۹

۱۴۰	 سره نویسی
۱۴۲	 رضاقلی خان هدایت
۱۴۴	 یغمای جندقی
۱۴۶	 احمد دیوان بیگی
۱۴۷	 فرصت شیرازی
۱۴۸	 ادیب الممالک فراهانی
۱۵۱	 روزنامه ها
۱۵۳	 باستانگرایی بعد از انقلاب مشروطیت
۱۵۵	 ایران نو
۱۵۹	 جنگ جهانی اول
۱۶۰	 کاوه
۱۶۶	 ملک الشعراء بهار
۱۷۱	 عارف قزوینی
۱۷۶	 فرخی یزدی
۱۸۲	 میرزاده عشقی
۱۸۶	 ایرانشهر
۱۹۴	 پورد اوود
۲۰۱	 صادق هدایت
۲۰۸	 ذبیح بهروز
۲۱۰	 بزرگ علوی
۲۱۲	 رمانهای تاریخی
۲۱۶	 روند باستانگرایی در دوره پهلوی اول
۲۲۵	 زرتشتیان و باستانگرایی
۲۳۱	 دولت پهلوی و زرتشتیان
۲۳۳	 اردشیر جی

بخش سوم باستانگرایی در عصر رضاشاه ۲۳۷

۲۳۸	 مقدمه
۲۵۱	 جشن تاجگذاری
۲۵۳	 فرهنگستان زبان
۲۶۱	 هزاره فردوسی
۲۶۵	 ایران به جای پرس و تأثیرات نازیسم
۲۶۷	 تغییر ماههای عربی و ترکی به فارسی و سال قمری به سال شمسی
۲۶۸	 لغو امتیاز کشف آثار باستانی
۲۷۱	 سازمان پرورش افکار
۲۷۴	 تاریخ‌نگاری
۲۸۰	 اهداف رضا شاه از باستانگرایی
۲۸۶	 پایان سخن
۲۹۰	 منابع و مآخذ
۳۰۵	 فهرست راهنما

پیشگفتار

باستانگرایی پدیده‌ای است که از اواخر دوران قاجار در عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست جامعه ایرانی پدیدار گشته و طی چندین دهه به عنوان یکی از چالش‌های مهم فکری و فرهنگی جامعه ایرانی، ذهن بسیاری از روشنفکران، نویسندگان، ادیبان و روزنامه‌نگاران و سیاستمداران را به خود مشغول کرده است. بررسی علل به وجود آمدن این پدیده و ریشه‌های فکری سیاسی و اجتماعی آن و نیز چگونگی سیر آن در مراحل زمانی موضوع این پژوهش است.

با این که این موضوع بیشتر در حیطه فرهنگ قرار دارد، تا سیاست و قبل از آنکه یک جریان تاریخی صرف محسوب شود گرایش است در عرصه فرهنگ و اجتماع، اما تأثیر تاریخی و سیاسی قابل توجهی داشته و تاریخ قبل از هر چیز سیر اندیشه‌هاست و تحولات و تطور آن.

باستانگرایی به عنوان یک پدیده‌ی مهم فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن قدر که سزاوار است بررسی و تحلیل نشده و علل به وجود آمدن آن و زمینه‌های مختلف آن چندان مورد توجه قرار نگرفته است. با

توجه به اهمیت موضوع و جای خالی پژوهشهای مستند تاریخی در این زمینه در این کتاب به بررسی آن پرداخته‌ایم. محدوده زمانی بررسی از دوره ناصری یعنی زمانی که اولین زمزمه‌های این جریان شروع شد، تا اواخر دوره رضا شاه را در بر می‌گیرد. البته این جریان در دوره پهلوی دوم ادامه پیدا کرده و به اوج خود که همان جشنهای دو هزار و پانصد ساله باشد منتهی می‌شود که امید است پژوهشگران دیگر به آن بپردازند.

کتاب در سه بخش تنظیم شده است. بخش اول در علل باستانگرایی که اولین فصل آن به جریان پی‌جویی علت عقب‌ماندگی ایران از علم و تمدن جهانی توسط روشنفکران اختصاص داده شده که می‌توان همین جریان را زمینه و علت اجتماعی و ذهنی این پدیده محسوب کرد. نیز به مسائلی که افکار روشنفکران ایرانی در برخورد با تمدن غربی متوجه آنها شده است و به بررسی اندیشه سه تن از پایه‌گذاران و شورسین‌های باستانگرایی پرداخته شده است. در فصل دوم به تأثیرات غرب و تحولات آن به ویژه رنسانس، بر این گرایش ایرانیان به تاریخ باستان خویش اشاره شده و فصل سوم به ناسیونالیسم و رابطه آن با باستانگرایی اختصاص دارد و نیز این بحث که چگونه این ایده اروپایی هنگامی که وارد ایران گردید، یکی از علت‌های گرایش ایرانیان به مقطعی از تاریخ خویش شد. فصل چهارم به بررسی شرق‌شناسی و مبانی آن و تأثیراتی که بر گرایش ایرانیان به تاریخ قبل از اسلام خویش گذاشته می‌پردازد. در بخش دوم سیر جریان باستانگرایی و مراحل آن از آنها عبور کرده بررسی شده و شخصیت‌های مهم و نیز مجلات و روزنامه‌هایی را که در راستای این جریان گام برداشته‌اند معرفی شده‌اند. در معرفی شخصیت‌ها و روزنامه‌ها و مراحل روند باستانگرایی سعی بر آن بوده که به ترتیب و توالی مراحل زمانی توجه شود و شعرا و نویسندگان و نشریات به تفکیک ذکر نشده‌اند.

مهمترین هدف از این کار سعی در ارائه تصویری روشن تر و نشان دادن تحولات این جریان در مراحل مختلف و معرفی هر شخصیت و مجله‌ای حتی الامکان در فضای زمانی و مکانی خاص خودش بود. بخش سوم و آخر کتاب به سیر این جریان در زمان پهلوی اول و چگونگی زمینه سازی و کمک این جریان برای صعود پهلویها به تخت سلطنت و چگونگی برخورد رضا شاه با این جریان و اقدامات او در این راستا اختصاص یافته است. نکته دیگری که تذکر آن لازم است بخشی از روند باستانگرایی در عهد پهلوی در خلال بخش دوم و نه سوم بررسی شده و این بخشی است که به صورت تقریباً غیر رسمی و جدای از تبلیغات رسمی حکومت، توسط نویسندگان و روزنامه نگاران صورت گرفته است. در حالی که در بخش سوم صرفاً به اقدامات و تبلیغاتی پرداخته‌ایم که به صورت رسمی حکومت رضا شاه در جهت باستانگرایی انجام داده است.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم که از اساتید، و دوستانی که مرا در هر چه بهتر تدوین شدن این پژوهش یاری کردند تشکر و سپاسگزاری نمایم. قبل از همه سپاسگزاری ویژه‌ام را تقدیم استاد بزرگوام جناب آقای دکتر لقمان دهقان نیری می‌کنم که بدون اغراق در به دست آوردن نگرش نوین و علمی در تاریخ رهین منت ایشان هستم. ایشان با مطالعه نسخه دستنویس و ارائه راهنماییهای مفید سهم زیادی در نگارش این اثر داشتند. همچنین از استاد محترم جناب آقای دکتر مرتضی دهقان‌نژاد که زحمت مطالعه این اثر و ارائه پیشنهادات سودمند را بر خویش هموار کردند و نیز جناب آقای دکتر اصغر منتظرالقائم که با پیشنهادات مفید خود یاریم نمودند تشکر می‌نمایم. استادان ارجمند جناب آقای دکتر محمود آبادی و جناب آقای مهر عزیزاده و جناب آقای دکتر پیر مرادیان که با حوصله فراوان پاسخگوی سوالات اینجانب بودند قدردانی می‌کنم. از

جناب آقای دکتر هرسیج رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان، سرکار خانم شیبانی مسئول کتابخانه گروه تاریخ، آقای دهقان و ابراهیمی مسئولین کتابخانه ادبیات، و سرکار خانم اصفهانی زاده مسئول بخش امانت داری کتابخانه مرکزی و همکارانشان آقایان مراثی، رجائی، جعفری، طباطبایی، شفیعی و تلگینی و دیگر همکارانشان، همچنین مسئولین مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به ویژه استاد گرامیم جناب آقای دکتر حسین آبادیان سپاسگزاری و تشکر می نمایم. در پایان بر خود لازم می دانم که از همفکری و کمک دوستانم جناب آقای عبدالحسین حق جو و شهاب شهیدانی و نیز از آقای مهرداد نصر اصفهانی قدردانی نمایم.

رضا بیگدلو، بهار ۷۹

معرفی برخی از منابع این پژوهش

بررسی، شناخت و در حد توان نقد منابع پژوهشی، و استفاده صحیح از آنها در ارتباط با موضوع، بی‌شک نقش مهمی در شکل‌گیری پژوهش دارد. در تحقیق حاضر با منابعی با دیدگاه‌های مختلف و حتی متضاد روبرو بودیم و لازم است برخی از آنها را بیشتر معرفی کنیم.

منابع دست اول

۱- نامه خسروان اسم کامل کتاب نامه خسروان، داستان پادشاهان ایران از آغاز آبادیان تا انجام ساسانیان است. این کتاب با عبارت «به نام گنه بخش پروردگار» آغاز شده است. نویسنده کتاب جلال‌الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه قاجار در مقدمه کتابش ویژگی کتاب را در مختصر و مفید بودن و همچنین در این می‌داند که به صورت «فارسی صرف و بر خلاف عادت، عاری از لغات عربی تألیف شده است و به دست هر ارباب دانش و معرفت که می‌رسد البته پسند خاطر خواهد افتاد.»^۱

۱- جلال‌الدین میرزا قاجار، نامه خسروان، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، بی‌جا، بی‌تا، ص ۴.

نویسنده هدف خود را از نوشتن کتاب چنین بیان می‌کند که چون وارد دارالفنون شد و به آموختن زبان فرانسه پرداخت «چندین نامه خواند، روزی در این اندیشه افتاد که از چیست ما ایرانیان زبان نیاکان خویش را فراموش کرده‌ایم و با این که پارسیان در نامه‌سرایی به کتبی فسانه‌اند نامه در دست نداریم که به پارسی نگاشته شده باشد.»^۱

نویسنده هدف خود را از نوشتن کتاب، نوشتن کتابی به پارسی سره معرفی می‌کند و روشن است که دیدگاه باستانگرایانه وی بوده که او را به سوی نوشتن این کتاب سوق داده است. این نگرش وی از لابلائی نوشته‌هایش به خوبی معلوم است. نویسنده پادشاهان ایران را پنج گروه می‌داند «آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان، گلشائیان». سپس به معرفی و توصیف احوالات پادشاهان هر یک از سلسله‌ها می‌پردازد. در مورد مه‌آباد می‌گوید که از پادشاهان سلسله آبادیان بود که بر وی نامه‌ای به زبان آسمانی فرود آمد که اسم آن «دساتیر» بود.^۲ از این بیان وی به خوبی معلوم می‌شود که تحت تأثیر کتاب مجعول دساتیر بوده است. در مورد مکه می‌گوید که آنجا خانه مه‌آباد بود و آن را «مه‌که» نامیدند که به پارسی جای پیکر ماه است زیرا که پارسیان مانند ستاره‌ها از زر و سیم و سنگ آراسته و در معابر خود می‌گذارند. در کل کتاب نامه خسروان آمیخته با افسانه‌ها و روایات عامیانه است و بسیاری از اسامی و اصطلاحات آن مثل «یاسان آجام» یا «شایی کلیو» ریشه تاریخی ندارد.

در شرح حال سلسله پیشدادیان تصویر هر یک از شاهان کشیده شده و سپس در صفحه بعد به توصیف احوالات وی پرداخته است. در مورد سلسله ساسانیان با این که افسانه‌ها و روایات عامیانه قسمتی از منابع وی

را تشکیل می‌دهد اما نکته قابل توجه این که وی از منابع خاور شناسان بهره برده است و در جاهای مختلف به نقل از این «فرنگیان» پرداخته است.

در مورد پایان سلسله ساسانیان و شکست آنان از اعراب تقصیر را به گردن سرنوشت و قضا و قدری می‌اندازد که از قبل برای این سلسله مقدر شده بود و آن را ستاره شناسان پیشگویی کرده بودند.

۲- *مکتوبات کمال‌الدوله*: که بعدها عنوان سه مکتوب بر آن نهادند در سال‌های ۱۲۷۹-۱۲۸۰ قمری نوشته شده است. موضوع مکتوبات انتقاداتی است بر سیاست، فرهنگ و مذهب جامعه ایران و آنها را میرزا فتحعلی آخوندزاده به رشته نگارش در آورده است. در این نوشته نویسنده بر مهمترین بنیادهای اجتماعی ایران تاخته و خواستار اصلاح و حتی کنار گذاشتن برخی از آنها شده است. مهمترین هدف وی در نگارش این مکتوبات مبارزه با دین اسلام به عنوان مهمترین عامل عقب ماندگی و انحطاط مسلمانان و از جمله ایرانیان و آگاه کردن ایرانیان به تاریخ پر عظمت باستانی خویش و تشویق آنان در احیاء آداب و رسوم ملی خود و نیز اقتباس تمدن غربی است. همچنین نویسنده به زعم خود در پی هشیاری تاریخی و ایجاد تفکر ملی و اصلاح و ترقی جامعه است و خواهان رفع استبداد و جایگزینی حکومت قانون و خواهان ایجاد پرتستائیزم در مذهب اسلام همانند مسیحیت است و در پی آن است که سیاست و دیانت به کلی تفکیک گشته و دین تصرفی در امور دنیایی نداشته باشد.

اما از آنجا که احتمال می‌داد با اعتراض مسلمانان روبرو شود بنا به مصلحت سخنان خود را به شیوه خاص یعنی به صورت نامه نوشته که شامل چهار نامه است، سه نامه را شاهزاده هندی کمال‌الدوله پسر

اورنگ‌زب از نوادگان بابر گورکانی در سال ۱۲۸۰ هجری قمری از تبریز به شاهزاده ایرانی جلال‌الدوله ساکن مصر نگاشته و یک نامه را جلال‌الدوله برای وی فرستاده است. البته تمامی این موضوعات ساختگی است و تنها چیزی که واقعیت داشته سال ۱۲۸۰ ق سال نگارش کتاب است. برخی از نویسندگان خیال می‌کردند که منظور آخوندزاده از جلال‌الدوله شاید جلال‌الدین میرزا قاجار باشد که چنین گمانی بی‌پایه است و آغاز آشنایی این دو به سال ۱۲۸۷ هجری برمی‌گردد.^۱

بعدها آخوندزاده الحاقات و اصلاحاتی در این مکتوبات انجام داد که نشانگر تجدید نظر و یا تکمیل نظریاتش بوده است. هر چند آخوندزاده آرزوی چاپ این کتاب را در هند و اروپا داشت اما تا پایان عمرش ممکن نگردید و تنها چندین نسخه برای دوستانش فرستاد و پیوسته به آنان سفارش می‌کرده که آن را در اختیار کسانی که با وی همفکر نیستند قرار ندهند. این کتاب هرگز به زیر چاپ نرفته است و نسخه‌ای که این جانب موفق به استفاده از آن گردید، نسخه‌ای بود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و ممه‌ور به مهر «مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی» که از نسخه اصلی کپی برداری شده بود.

۳- آینه سکندری یا تاریخ ایران: اثر معروف میرزا آقاخان کرمانی است. در روی جلد آن نوشته شده «از زمان ماقبل تاریخ تا رحلت حضرت ختمی مرتبت» و گویا در نظر داشته تاریخ ایران را در سه جلد بنویسد که تنها به نوشتن جلد اول موفق گردیده است. نسخه مورد استفاده ما در زمان مظفرالدین شاه قاجار مقارن با سال انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ ق) به چاپ رسیده است.

۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۱۱.

در آغاز کتاب نویسنده سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام را یازده سلسله می‌داند که عبارتند از آبادیان، پیشدادیان، ماردوشان، ابّین، ایام فترت و پهلوانی، کیان، هخامنشی، شاهنشاهان پارس، سلوکیه، اشکانیان و ساسانیان.

این کتاب نخستین کتاب خوب و با دید نسبتاً علمی است که به دست یک نویسنده ایرانی نوشته شده و نیز اولین تاریخ ناسیونالیستی مهم است که به طور مشخص برای تحریک روحیه ناسیونالیستی ایرانیان نوشته شده است.

میرزا آقاخان اولین ایرانی است که با دیدی علمی به تاریخ و دانش تاریخ نگاه می‌کند و آن را علمی می‌داند که از علل ظهور و تنزل ملل مختلف بحث می‌کند و اضافه می‌کند که به علت این که فرانسه و انگلیس از تاریخ گذشته کشورشان باخبرند و در سایه این علم، هرگز «در حیات ملیه ایشان خللی و در محبت وطنیه آنان ضعفی به هم نخواهد رسید».^۱ و در راستای نگارش تاریخ ناسیونالیستی می‌نویسد که «تاریخ قباله نجابت و سند بزرگواری و شرافت و دلیل اصالت هر قوم است».^۲

استواری کشور ایران را در این می‌داند که تاریخ گذشته آن بر اساس استواری نهاده شود و در راستای این نگرش لغت هیستوار (تاریخ) را مشتق از «استوار» فارسی می‌داند. که حرف وی هیچ پایه‌ای ندارد. همچنین در جایی دیگر سلسله «آجامیان» را همان «عجمان» می‌داند در حالی که عجم کلمه‌ای عربی بوده که اعراب برای تحقیر ایرانیان به کار می‌برده‌اند.

میرزا آقاخان در مورد منابع تاریخ ایران دیدگاهی علمی دارد و آنها را

۱- عبدالحسین آقاخان کرمانی، آیینة سکندری، ج اول، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۲۴ ه. ق، ص ۱۲.
۲- همان، ص ۱۳.

عبارت از آثار عتیقه و کتیبه‌ها، افسانه‌های عامیانه که سینه به سینه نقل شده، تواریخ یونانیان و کلدانیان و الفاظ و اصطلاحات قدیمی می‌داند. در میان منابع مورد استفاده آقاخان شاهنامه فردوسی از جایگاه خاصی برخوردار است و برای تأیید نظر خود در برخی موارد اشعار شاهنامه را شاهد می‌آورد.

نکته دیگر در مورد کتاب *آئینه سکندری* متاثر شدن و الگو برداری آن از کتاب *تاریخ ایران* سرجان ملکم است که از فهرست بندی مطالب و نیز نقل قولهای آقاخان آشکار می‌شود و نیز فصل آخر را به تقلید از وی در باب احوال و اخلاق و روحیات ایرانیان قرار داده است که با توجه به دیدگاه خاص سرجان ملکم درباره تاریخ ایران و دین اسلام بدون شک در دیدگاه باستانگرایی وی تأثیر نهاده است.

آئینه سکندری هم همانند بسیاری از تواریخ ناسیونالیستی بعد از خود و در کل تاریخ‌نگاری ایرانی در این عهد، تاریخ را در احوال پادشاهان و در آئینه اعمال و رفتار آنان می‌بیند و جای چندانی برای طبقات اجتماعی و وضعیت اقتصادی توده‌های مردم قائل نمی‌شود.

منابع تحقیقی

در مورد باستانگرایی در ایران اظهار نظرهایی گوناگون با دیدگاههای متفاوت بیان شده است. در دوره پهلوی مورخان رسمی اقدامات باستانگرایانه‌ی رضا شاه و بعد از وی محمدرضا شاه را اقداماتی ملی‌گرایانه و در جهت حفظ و احیای شکوه و عظمت ایران تلقی می‌کردند. اما بعد از انقلاب اسلامی نگرشهای متفاوتی درباره باستانگرایی و ناسیونالیسم افراطی به وجود آمد. بعد از انقلاب دیدگاهی که بیشتر مطرح شد دیدگاهی بود که باستانگرایی را نتیجه توطئه و

برنامه‌ریزیهای استعمار برای تسلط و غارت ایران و مبارزه با فرهنگ مذهبی و دینی می‌دید.

نظریه‌پردازان این دیدگاه سرخ باستانگرایی را به انگلستان و طرحهای استعماری آن می‌رسانند که در جهت استقرار حکومت جهانی خودش و وحدت بخشیدن به این حکومت خود، سعی در القاء وحدت نژادی بین ایران و هند و انگلستان و ترویج آریاگرایی در بین ملت‌های ایران و هندوستان را داشت.^۱

اما دیدگاه نویسندگان منحصر به دیدگاه توطئه‌گرانه نبود و بسیاری از نویسندگان هم در پی کشف علل سیاسی و اجتماعی داخلی این پدیده برآمده‌اند. برخی نیز باستانگرایی را جلوه‌ای از ناسیونالیسم دیده‌اند و از این روزنه به مسئله نگریسته‌اند.

۱- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده از دکتر فریدون آدمیت و نیز اثر دیگر همین نویسنده در باب اندیشه‌های آقاخان کرمانی از کتابهای مهمی هستند که درباره دو تن از بنیانگذاران باستانگرایی نوشته شده است.

کتاب اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده به دلیل دیدگاه علمی و دقیق مولف و دسترسی به منابع اصیل و اولیه همچنین وسعت اطلاعات وی از بهترین کتابهایی است که در اندیشه‌شناسی آخوندزاده به رشته نگارش درآمده است.

آدمیت درباره ابعاد مختلف شخصیت و اندیشه آخوندزاده به تحقیق پرداخته و در مورد نوشته‌های وی در زمینه انتقاد اجتماعی، سیاسی و دینی، تغییر القبا، اندیشه سیاسی و تعقل فلسفی به تفصیل بحث کرده

۱- از نمونه چنین دیدگاههایی مقدمه مختار حدیدی در مقاله «پهلوی دوم و نمونه اندیشه‌های باستانگرایانه» در فصلنامه تاریخ معاصر ایران در سال دوم، شماره پنجم و نیز گفتگوی روزنامه ایران ۶/۱۱/۷۶ با عبدالله شهبازی در نقد تاریخ‌نگاری معاصر است.

است. وی نه تنها به منابع موجود در ایران بلکه به منابع روسی و آذری (در باکو) نیز دسترسی داشته و در پژوهش خود از آنها بهره گرفته است. با این که آدمیت در آغاز کتاب هدف خویش را نمایاندن اندیشه آخوندزاده می داند که آن را بی کم و کاست عرضه کند و در عین حال نقاد فکر وی باشد؛ اما در مطالعه کتاب در بیشتر موارد متوجه موضع تایید آمیز و کمتر انتقادی آدمیت در مواجهه با اندیشه آخوندزاده هستیم.

از نمونه های چنین موضعی، همدلی آدمیت است با اندیشه های آخوندزاده در بیزاری از اعراب و به صورت غیر مستقیم آنان را عاملان عقب ماندگی ایران معرفی کردن، همچنین در مقابل تفکر غیردینی آخوندزاده و حمله وی به دین و مظاهر آن سکوت کرده و می گوید: «عصیان او علیه شریعت زاده تفکر عقلی اوست که مخالف همه ادیان است».^۱ با این دیدگاه چنین برداشت می شود که همه ادیان مخالف عقل است و عقل گرایی با دینداری منافات دارد.

و نیز آنجا که آدمیت به نقل قول از آخوندزاده می پردازد که «فردوسی هرگاه از پیامبر نام می برد نام وی را به صورت استهزاء می آورد چنانچه یک بار نام وی را همراه جن آورده است»، در حالی که بی پایگی این ادعای آخوندزاده کاملاً آشکار است آدمیت آن را نشانه تیزی و نکته یابی میرزا فتحعلی می داند.^۲

۲- اقتصاد سیاسی ایران: اثر دکتر همایون کاتوزیان؛ کاتوزیان از محدود کسانی است که در اثر یاد شده اش و نیز در کتابهایی که راجع به صادق هدایت نوشته است، از جمله صادق هدایت از افسانه تا واقعیت و یا صادق هدایت و مرگ نویسنده و یا در اثر دیگرش مصدق و مبارزه برای قدرت در

۱- فریدون آدمیت، اندیشه های آخوندزاده، ص ۱۲۰. ۲- همان، ص ۱۲۴.

ایران به مسئله ناسیونالیسم و باستانگرایی توجه کرده و مباحثی هر چند کوتاه اما مفید و علمی را به این بحثها اختصاص داده است.

کتاب *اقتصاد سیاسی ایران* کتابی است موجز، دقیق، علمی و خواندنی، که هم به لحاظ مباحث اقتصادی و هم مباحث تاریخی و اجتماعی خود مورد توجه بسیاری از نویسندگان و محققان است و بدون شک یکی از آثار مهم در این زمینه‌هاست.

کاتوزیان باستانگرایی را از دیدگاه ناسیونالیسم می‌نگرد که مفهوم آن را بسیار وسیع گرفته و بسیاری از نیروهای وارد در مشروطه را ناسیونالیست می‌داند. اما نکته ظریف کار او این است که آنان را به دسته‌ها و طیفهای متفاوت تقسیم بندی کرده و خصوصیات و گرایشهای هریک از این گروهها را به روشنی بیان می‌کند.

اما دیدگاه کاتوزیان درباره ناسیونالیسم در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران* با کتاب *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران* متفاوت است. وی در کتاب اولی ناسیونالیسم را به سه طیف تقسیم کرده و گروه اول را نزدیک به ناسیونالیسم اروپایی می‌داند که این گروه از نظر ما همان باستانگرایان هستند. وی آنها را افرادی یکدنده، متجدد، ناشکیبا و سخت شیفته شکوه و جلال باستانی می‌داند و افرادی چون فرخی یزدی، عارف و علی دشتی را در این گروه جای می‌دهد که زمینه را برای قدرت گرفتن رضاخان آماده کردند. اما در کتاب اخیرش چنین اعتقادی در مورد نزدیک بودن این ناسیونالیسم به ناسیونالیسم اروپایی ندارد و این نوع ناسیونالیسم را به باد انتقاد گرفته و از آن به عنوان ناسیونالیسم رمانتیک یاد می‌کند و آن را یک تقلید سطحی، ناقص و ابتدایی از نوع اروپایی آن می‌داند.

۳- *ناسیونالیسم در ایران*: ریچارد کاتم در این اثر خود با نکته سنجی و باریک بینی ویژه‌ای تاریخ نوین ایران را با توجه به ملی‌گرایی ایرانی مورد

نقد و تحلیل قرار داده است. شاید بتوان گفت که اثر او یکی از جامع‌ترین تحقیقاتی است که در مورد ناسیونالیسم در ایران صورت گرفته است. هنر کاتم در این بوده که در اثر خویش مفهوم ناسیونالیسم را به بسیاری از حرکتها و جنبشها، واکنشها و مقاومتها گسترش داده و آن را در قالبهای اروپایی آن محبوس نکرده است. در نظر وی ناسیونالیسم ایرانی آن قالبها و چارچوب نظری غربی را ندارد. در سرزمین ایران ناسیونالیسم امری است جدید که کشور ما در تماس با غرب از این ایدئولوژی الهام پذیرفته اما مفهوم آن واقعیتهایی است قدیمی. مثلاً اگر چه باورهای مذهبی در میرزا کوچک‌خان و یارانش قوی بود، ولی او و یارانش در جنگل جلسات شاهنامه خوانی نیز داشتند و به داستانهای پهلوانان ایران باستان و سرافرازیها و عظمتهای آنان گوش فرا می‌دادند. کاتم در پی اثبات این است که باورهای ملی تا چه اندازه شانه به شانه باورهای مذهبی در ایجاد جنبش‌ها مؤثر بوده‌اند. کاتم در پی شناسایی ویژگیهای تاریخی، ادبی، مذهبی، جغرافیایی و هنری می‌باشد که در پابندی مردم ایالات و استانهای مختلف کشور به این مرز و بوم و وحدت ملی آن مؤثر بوده‌اند.

۴- ناسیونالیسم و انقلاب: این کتاب مجموعه سلسله سخنرانیهایی بوده که دکتر رضا داوری استاد فلسفه در اوایل انقلاب اسلامی ایراد کرده و سپس با نوشتن مقدمه و تنظیم مطالب، آن را به صورت یک کتاب در آورده است و به همین علت این کتاب از استناد به منابع مورد استفاده محروم است.

موضع نویسنده در مقابل ناسیونالیسم به شدت انتقادی است و از تأثیر ملاحظات سیاسی بر کنار نیست و این سخنرانیها بیشتر برای نقد احزاب و گروههایی که به ناسیونالیسم گرایش داشته‌اند بیان گردیده است.

این کتاب با این که به صورت سخنرانی بوده و برخی مطالب آن تکرار شده، اما مطالب مفیدی درباره ناسیونالیسم، رابطه ناسیونالیسم با باستانگرایی، نسبت ناسیونالیسم با مارکسیسم و همچنین استعمار دارد. داوری به منشأ و علل به وجود آمدن ناسیونالیسم در اروپا و سیر تاریخی و مراحل آن پرداخته و نحوه شکل‌گیری آن را در کشورهای جهان سوم از جمله ایران بررسی کرده و به مقایسه آنها می‌پردازد. درباره ایران وی بین ناسیونالیسم غربی و ناسیونالیسمی که در ایران شکل گرفت و در زمان پهلوی حاکمیت پیدا کرد فرق می‌گذارد و معتقد است که در انتقال ایدئولوژی ناسیونالیسم از اروپا به ایران، تعادل اجزاء و عناصر آن به هم خورده است. در حالی که ناسیونالیسم در اروپا بیشتر به اراده و حاکمیت ملی توجه داشت اما هنگامی که به ایران رسید بیشتر به صورت عصبیت خاک و خون و پشتوانه‌ای برای قدرتهای وابسته و استعماری درآمد. در کل داوری گرایش به ناسیونالیسم خصوصاً ناسیونالیسم مبتنی بر عصبیت خاک و خون و گذشته تاریخی را به علت غربزدگی جهان سومها می‌داند که به دنبال آن استعمارگران از ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف خویش استفاده کردند.

همچنین این کتاب پاسخی به ادعای جهان‌وطنی و ملی‌گرایی گروههای مارکسیستی است و نقطه نظرات آنها را درباره ناسیونالیسم و تفاوت دیدگاههای کسانی چون استالین را با بنیانگذار مارکسیسم یعنی مارکس بیان می‌کند. در نسبت دین و ملیت دکتر داوری بر خلاف کسانی چون شریعتی معتقد است که در جهان دینی جایی برای ملیت وجود ندارد.

اما نکته آخر در مورد کتاب فوق این که این اثر چون درباره مسایل سیاسی روز بوده خالی از احساسات و عواطف در موضع‌گیریها در قبال

جریانات سیاسی نیست. چنانچه آخوندزاده را مأمور امپراتوری روس و دایه مهربانتر از مادر و کاسه داغتر از آش خطاب می‌کند.

نشریات

در انقلاب مشروطه ایران و پس از آن روزنامه‌ها و مجلات جایگاه خاصی در تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به دست آوردند. و بسیاری از روشنفکران، شاعران و نویسندگان ایده‌ها و آمال خود را از طریق روزنامه‌ها و مجلات به جامعه انتقال می‌دادند. در عرصه باستانگرایی نیز روزنامه‌ها و مجلات نقش بسیار مهمی را ایفا کردند که به معرفی دو مورد از مهمترین آنها می‌پردازیم:

مجله کاوه

کاوه در شهر برلین پایتخت آلمان به زبان فارسی هر دو هفته یک بار طبع و نشر می‌شد. دو شماره اول آن در هشت صفحه به قطع بزرگ در تاریخ دوشنبه ۵ شهریور ماه قدیم یزدگردی/ ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴/ ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ میلادی نشر گردیده است. انتشار روزنامه کاوه به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌شود. در هر یک از این دوره‌ها مجله کاوه دارای علائم و ممیزات مخصوصی است که آن را از دوره دیگر جدا می‌سازد. در هر دو دوره تصویر صفحه اول روزنامه عبارتست از مردی که درفش کاویانی در دست گرفته و عده‌ای از سپاهیان و شورشیان با اسلحه‌های گوناگون به دنبال وی حرکت می‌کنند. شرح درفش کاویانی و خصوصیات آن به قلم و سکارمان مستشرق آلمانی در شماره اول درج گردیده است. جریان تأسیس کاوه چنین بود که تقی‌زاده به دعوت دولت آلمان برای مبارزه سیاسی با روس و انگلیس و تشویق ایرانیان به طرفداری از آلمان و

عثمانی به برلین آمد و رهبری عده‌ای از ایرانیان مقیم اروپا را بر عهده گرفت و با کمک آنان مجله کاوه را بنیان نهاد.

دوره قدیم کاوه تا شماره ۱۵ مورخ ۱۸ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق. طول کشید و در این مدت یک روزنامه سیاسی بوده است و بیشتر مندرجات آن در طرفداری از آلمان و متحدینش یعنی عثمانی و اتریش و بلغارستان بوده و همه جا فتوحات و وقایع جنگ آلمانیها را با آب و تاب تمام نقل می‌کند و به عکس از هر گونه انتقادی از انگلیس و فرانسه دریغ نمی‌ورزد. بنابراین در این دوره قدیم، کاوه یک روزنامه سیاسی و تبلیغاتی است. هرچند راجع به حوادث ایران و اعمال ملیون (کمیته دفاع ملی) مطالب سودمندی دارد. دوره جدید که از شماره ۳۶ تا ۴۷ را شامل می‌شود که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ به صورت منظم هر ماه یک شماره چاپ می‌شد. در این دوره که جنگ جهانی خاتمه یافته بود کاوه دیدگاه سیاسی خود را رها کرده و محتوایی ادبی و فرهنگی به خود گرفت و مقالاتی راجع به ادبیات و تاریخ ایران با تکیه بر تاریخ ایران باستان و با هدف پی جویی هویت ایرانی درج می‌کرد. از اهداف دیگر کاوه بنا به اظهار نویسندگانش ترویج تمدن اروپایی در ایران، تعلیم عمومی، نشر کتب مفید و ترجمه کتب فرنگی و منتشر ساختن آنها، حفظ زبان فارسی از فساد و احیای سنن و رسوم باستانی ایران بود.

کاوه نخستین نشریه‌ای است که کتابهای معتبر شرق شناسان را تحت عنوان «بهترین تالیفات فرنگیها درباره ایران» به ایرانیان معرفی می‌کرد و حتی بسیاری از مطالب کاوه را مقالات و یا بخشی از کتب خاورشناسان تشکیل می‌دهد. در کاوه نویسندگان و دانشمندان بزرگ ایران آن زمان کسانی چون محمد قزوینی، محمدعلی جمال‌زاده، حسین کاظم‌زاده، ایرانشهر، رضا تربیت، اسمعیل امیر خیزی و ابوالحسن حکیمی قلم

می‌زدند و مطالب سودمندی درباره تاریخ و ادبیات به نگارش در می‌آوردند.

مجله ایرانشهر

در ماه ذی‌العقده ۱۳۴۰ قمری مجله عملی و ادبی ایرانشهر به مدیریت حسین کاظم‌زاده در برلین انتشار یافت و تا رمضان ۱۳۴۵ جمعیاً در ۴۸ شماره منتشر شد. ایرانشهر در آن زمان یکی از بهترین و سودمندترین مجلات فارسی بود و در مدت چهار سال انتشار خود توانست با مقالات علمی و ادبی و تاریخی و فلسفی و تربیتی به قلم فضایی مانند میرزا محمد قزوینی، رضازاده شفق، رشید یاسمی، ع میکده و خود کاظم‌زاده کمک بزرگی به پرورش افکار ملت ایران بنماید. ایرانشهر نسبت به کاوه خیلی سبک‌تر و عوام فهم‌تر بود و مطالب اصلی آن بیشتر بحث در وقایع ایران قبل از اسلام و مسائلی بود که نسل جوان با آنها مواجه بود. و بسیاری از آرمانهای روزگار خود را در ایران باستان می‌دید و در پی به وجود آوردن نسلی نو با اندیشه‌هایی متفاوت و جدید بود. ایرانشهر مجله‌ای بود که بسیاری از اندیشه‌های پیشروان باستانگرایی (آخوندزاده، آقاخان و جلال‌الدین میرزا) را که تا این زمان بیشتر محدود به محافل روشنفکری بود از طریق نوشته‌های عامه پسند و مقاله‌های جنجالی و اشعار در بین طبقه باسوادان رواج داد و به آن شکلی تقریباً عمومی بخشید. مهمترین هدف ایرانشهر پی جویی هویت ایرانی بود که آن را در ایران باستان جستجو می‌کرد. از مجموع ۲۴۳ مقاله منتشر شده در مجله ۷۳ مقاله در بیان اهمیت آموزش عمومی و غیر مذهبی، ۴۵ مقاله در احقاق حقوق زنان، ۳۰ مقاله در توصیف تایید‌آمیز ایران پیش از اسلام و ۴۰ مقاله هم در تکنولوژی و فلسفه غربی به نگارش در آمده است.

مقدمه

باستانگرایی پدیده جدیدی است که جامعه و فرهنگ ایرانی در دو سده اخیر خود را با آن مواجه دیده است. اما علاقه و گرایش ایرانیان به تاریخ باستانی خویش و حتی ستایش و تمجید از این دوره تاریخ ایران چیزی نیست که فقط در این دو سده به وجود آمده باشد. باید میان نگاه سنتی ایرانی به فرهنگ و تاریخ باستانی خویش و باستانگرایی که در دو سده اخیر پدیدار شده تفاوت قایل شد. در این راه ناگزیر از ارائه تعریف مشخص و گویایی از باستانگرایی هستیم. «باستانگرایی یا آرکائیسم^۱ از مؤلفه‌های جدید برای نوسازی ایران به حساب می‌آید و در پی آن است تا با احیا و تجدید حیات سنتها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی باز تولید نماید و زیرساختهای فرهنگی و اجتماعی نوین را بر پایه سنتهای کهن بنا نهد.»^۲ باستانگرایی با

1- Archaism

۲- محمدعلی اکبری، رویکرد غربگرایان به نوسازی ایران (بررسی دیدگاههای روزنامه کاوه)، کتاب سروش، چ اول، انتشارات سروش، ۱۳۷۵، ص ۱۸۸.

این نگرش در پی آن است که فضای مربوط به زمان گذشته را باز آفرینی کند^۱ و یک ایدئولوژی جدید بسازد و در پی اهداف و مقاصد معینی است که مهمترین آنها را می‌توان عبارت دانست از کم رنگ کردن و کنار زدن فرهنگ و مذهب کنونی جامعه به عنوان عامل عقب‌ماندگی جامعه و جایگزینی یک فرهنگ جدید.

از اهداف دیگر باستانگرایی تفکیک قاطع دو دوره از تاریخ ایران است که عبارتند از تاریخ باستان و تاریخ دوره اسلامی. این دیدگاه ایران باستانی را در اوج درخشش و عظمت قرار داده و به شدت به ستایش از آن بر می‌خیزد، اما ایران دوره اسلامی و ظهور اسلام و افتادن ایران به دست اعراب و پذیرش اسلام توسط ایرانیان را فاجعه‌ای عظیم و سر آغاز انحطاط و پس رفتگی و علت‌العلل همه بدبختیها عنوان می‌کند و در نهایت یک پیام نجات‌بخش دارد کنار گذاشتن فرهنگ اسلامی و اعاده مجد و عظمت ایران در دوره قبل اسلام.

اما در بررسی پدیده باستانگرایی باید با هوشیاری از سوء تفاهات احتمالی دوری جست و میان پژوهشگر و مورخ یا باستان‌شناسی که به خاطر کنجکاوی علمی و حتی علاقه و شور و شوق درونی به پژوهش علمی در تاریخ و تمدن باستانی می‌پردازد با کسانی که با هدف و غرض مشخص و از پیش تعیین شده به دنبال مطرح ساختن فرهنگ و تمدن باستانی برای کنار زدن فرهنگ اسلامی و اهداف دیگر کوشش می‌کنند به درستی داوری نمود. در این راه پژوهشگرانی که تمام یا قسمتی از عمر گرانمایه خود را صرف پژوهش و جستجوی علمی در تاریخ و تمدن باستانی کرده‌اند و چه بسا به کار و پژوهش خود عشق می‌ورزند، کارشان

1- *The new Caxton Encyclopedia*, Volume one, 1966. p. 327, under "Archaism".

دارای ارزش و شایسته تحسین است و باید از پیش داورها و قضاوت‌های بی مورد احتراز شود.

اما برای بررسی نگاه سنتی ایرانیان به فرهنگ و تاریخ و آداب و رسوم خویش لازم است که نگاهی فشرده به سیر تاریخی ایران و تداوم و تحول فرهنگ و تاریخ باستانی ایرانیان در ادوار مختلف تاریخی داشته باشیم. بنا به گفته هگل ایرانیان نخستین قومی هستند که پا به تاریخ جهانی گذاشته و یک حکومت جهانی ایجاد کرده‌اند و شیوه حکومت مبتنی بر تساهل و مدارا با اقوام و مذاهب گوناگون را از خود به یادگار گذاشتند.^۱ ایرانیان در دوره هخامنشی فرهنگ و تمدن عظیم ایرانی را بنیانگذاری کردند و اساس فرهنگ و تمدنی را ریختند که روح آن در ادوار و مراحل گوناگون تاریخی بعد از خود همواره زنده و پابرجا ماند. با وجود هجوم یونانیان و تأثیرات هلنیسم و کم توجهی اشکانیان به این میراث، ساسانیان به عنوان جانشینان و احیاکنندگان عصر هخامنشی بپا خاستند و تمدنی بس عظیم به وجود آوردند که بدون شک جزء چند تمدن برجسته و بزرگ دنیای آن عصر بود.

اما شاهنشاهی ساسانی پس از چهارصد سال به پایان عمر سیاسی خویش رسید و با ظهور اسلام و فتح ایران به دست اعراب مسلمان ایرانیان اسلام را پذیرفتند. اما حیات یک ملت صرفاً حیات سیاسی نیست که با از بین رفتن آن تمامی ابعاد و مظاهر گوناگون زندگی یک ملت از بین برود و یا دچار دگرگونی شود. مورخان و محققان آگاه بین سقوط دولت ساسانی و زوال ملت و مردم ایران افتراق قایل هستند. دکتر زرین کوب در این باره می‌نویسد: «تاریخ یک سلسله از رویدادهای به هم پیوسته و در

۱- گ. و. هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، بی‌جا، ۱۳۳۶، ص ۳۰۱.

هم پیچیده است که حکومت و آنچه قدرت سیاسی نام دارد فقط نیم ظاهر آن را در بر دارد و هرگز در شکل معهود خویش تمام آن را شامل نیست. نیم مخفی آن شامل حیات اقتصادی، آداب و رسوم، دیانت و اعتقاد و مدارج دانش و صنعت و هنر می شود که نیمه ظاهر، فقط در ظاهر آن را تحت سلطه دارد و غالباً با تظاهر گول زنده‌ای که ویژگی آن است چنان وانمود می کند که سلطه آن در همان شکل حکومت و دستگاه اداری که دارد بر تمام این عرصه تاریخ حاکم است اما پیداست این تظاهر واقعیت ندارد.^۱ سپس در بیان پیوستگی تاریخ ایران در ادوار مختلف می گوید: «تاریخ ایران در شکل اتصال هر دو نیمه خویش بارها از تنگناها، پیچ و خمها و تاریکیها عبور کرده است و بارها چشم به روشنایی ها گشوده است و از همین جاست که هرگز امید و خوش بینی خود را از دست نداده است. هر وقت نیمه مریی آن در طریق تعالی احساس خستگی کرده است، نیمه مخفی آن شوق و امید و اعتماد لازم را به وی القاء کرده است و این است آنچه ظریفان سرّ بقای ایران خوانده اند و در واقع جز قدرت معنوی و فرهنگ آن چیزی دیگر نیست.»^۲

آنچه در پی بیان آن هستیم این است که ایران با سقوط سلسله ساسانی و حاکمیت اعراب و کنار گذاشتن دین زرتشتی و پذیرش دین اسلام دچار انقطاع و گسستگی تاریخی نشد بلکه حیات تاریخی خویش را با پذیرش اسلام و با حفظ بسیاری از فرهنگ و آداب و رسوم خویش تداوم بخشید. با این که ایرانیان پایه های حیات اجتماعی و اعتقادی خویش را بر اساس اسلام ریختند. اما نه تنها فرهنگ و آداب و رسوم و دانش ایرانی خویش را به کنار نهادند، بلکه آن را با فرهنگ اسلامی تلفیق کردند و در حیات

۱- عبدالحسین زرین کوب، روزگاران، ج ۳ (از صفویه تا عصر حاضر)، چ اول، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۷۱.
۲- همان، ص ۲۷۵.

اجتماعی خویش این آداب و رسوم را حفظ کردند و حتی می‌توان گفت که فرهنگ و تمدن ایرانی در اسلام و ساختن تمدن اسلامی تأثیر غیر قابل انکاری گذارد. «در طی چهارده قرن همراهی تاریخ ایران و اسلام، فرهنگی غنی و گسترده پدید آمده است که در آن هیچ یک را نمی‌توان از دیگری باز شناخت، فرهنگ ایرانی بدون اسلام جستن به همان اندازه محال است و غیر قابل تصور که فرهنگ اسلامی را بدون ایران دیدن.»^۱

ایرانیان در برخورد با اعراب نخستین قومی بودند که معادله «عرب یعنی اسلام» را شکستند و با این که اسلام را پذیرفتند، دست ردّ به سینه عربیت زدند. در حالی که ملتهای شام و مصر با پذیرش اسلام، زبان خود را از دست داده و دچار انقطاع تاریخی شدند، فرهنگ ملی ایرانی جای انکار ندارد. ایرانیان قبل از این که اسلام بیاورند، ادبیات، دین، آداب و رسوم ایرانی داشتند، اما پس از آنکه اسلام آوردند باز هم ایرانی ماندند و قومیت آنها تماماً در هاضمه فرهنگ دینی یا عربی هضم نشد و بسیاری از آداب و رسوم پیشین قومی آنان همچنان جاری و زنده ماند. به ویژه زبان فارسی که مهمترین رکن قومیت ایرانیست، و ایران قبل از اسلام را به ایران اسلامی پیوند می‌زند.

با حاکمیت یافتن امویان بر اریکه دولت اسلامی و ایران - که جزئی از حکومت اسلامی بود - قومیت ایرانی مورد تهدید واقع شد و ایرانیان یا به تعبیر اعراب موالی مورد تحقیر و ستم واقع شدند. چنانچه اعراب با آنان در یک صف راه نمی‌رفتند و بر یک خوان نمی‌نشستند و در جنگ آنها را در شمار سواران راه نمی‌دادند و گمان داشتند که موالی برای کارهای پست آفریده شده‌اند. در حالی که موالی بار عمده جامعه اسلامی

۱- علی شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، (مجموعه آثار ۲۷) چ پنجم، انتشارات الهام، ۱۳۷۶: ص ۱۴۶.

را بر دوش داشتند. زحمت کارهای کشاورزی، پیشه‌وری و بازرگانی و مخصوصاً کارهای دیوانی و اداری همه بر عهده موالی بود.^۱

اما ایرانیان در مقابل این تحقیرات و حملات عرب بر ملیت، زبان و آداب و رسوم خویش از پا نایستادند و به مقابله با این حملات برخاستند، و نهضت شعوبیه را به وجود آوردند. شعوبیه - حداقل در دوره اول و دوم خویش و قبل از افتادن به ورطه افراط‌گرایی - با تفکیک عرب از اسلام و اثبات ملیت خویش با تکیه بر قرآن با شیوه‌ای خردمندانه و منطقی که یکی از شاهکارهای فکری ایرانیان است با قهرمانی و شجاعت بسیار و با استخدام هنر و ادب برای تبلیغ و انگیزش روح ایرانی و استقلال‌خواهی و آزادیخواهی، توانستند در بدترین شرایط سیاسی و روحی که مردم ایران در زیر هجوم نظامی و سلطه سیاسی و تبلیغات فکری اموی به نومیدی، حقارت، شکست و تسلیم خود می‌کردند، روح استقلال‌خواهی و امید به پیروزی و در نتیجه ایستادگی در برابر خلافت را در آنان بدمند. «و با تأکیدی که شعوبیه بر تاریخ ایران و گذشته پر افتخار و مفاخر ملت خویش می‌کردند توانستند سابقه تاریخی را که داشت مدفون می‌شد و از یادها می‌رفت دوباره مطرح سازند و احیاء کنند و روح اتکاء به خویش و ایمان به شخصیت خویش و بینش خودآگاهی تاریخی و ملی را دوباره زنده و فروزان سازند و زمینه‌ای را در افکار و عواطف ایجاد کردند که از اوایل قرن دوم به صورت قیامهای سیاسی و نظامی و مذهبی چون ابومسلم استاذسیس و بابک و... و سپس سامانیان و طاهریان و صفاریان ... ثمرات آن بذره‌ای فکری پدیدار گشت.»^۲

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۷۹.

۲- علی شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، ص ۱۶۹.

با روی کار آمدن عباسیان ایرانیان جایگاه شایسته خویش را در حکومت و تمدن اسلامی پیدا کردند. دولت عباسیان که در جای امپراتوری ساسانی در بین‌النهرین پدید آمد بیش از نیم آن رنگ عربی نداشت و نیم دیگر تقریباً یکسره ایرانی بود، و طرز حکومت ساسانیان سرمشق عباسیان گردید. مخصوصاً در اوایل عهد این سلسله و قبل از غلبه غلامان ترک، قواعد جهاننداری دوره کسری و بزرگمهر در دربار خلفا تقلید و پیروی می‌شد و وزرایی مانند برامکه و آل سهل خود را تا حدی وارث بزرگمهر و جاماسب می‌شمردند توجه به ترجمه *خداینامه* و *کلیله و دمنه* و *آیین‌نامه* و کتب پهلوی دیگر از شوق و علاقه این خلفا به قواعد و رسوم جهاننداری ایام ساسانیان حکایت دارد.^۱

ایرانیان در این دوره موفق شدند که خلافت عباسی را از پایگاه عربی آن جدا کرده و بدان محتوایی ایرانی بخشند. خاندانهای ایرانی با ورود به دستگاه خلافت که به هر حال بر سرنوشت ملتها مسلط بود، راهگشای نفوذ فرهنگ و فکر و ادب و روح ایرانی به درون آن شدند و بدین طریق شمشیر عرب نه تنها به نابودی آن نمی‌پرداخت بلکه به شکل پل و وسیله انتقالی درآمد که مجموعه موارث معنوی و مدنی ایرانیان را حتی در میان ملل دیگر نیز منتشر ساخت.^۲

دستگاه خلافت در این روزگاران رنگ ایرانی خاص داشت «عباسیان تقریباً در همه چیز رسوم و عادات فرس را تقلید کردند. چنانچه نوروز ایرانی را که بنی‌امیه از آن جز هدایای نوروزی نمی‌شناخت، احیاء کردند هنگام نوروز به سلام نشستند، و شاعران آنان را بدان روز تهنیت گفتند. جشن سده و مهرگان نیز به همین گونه مورد توجه آنها واقع گشت. تقلید از

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۴۱۷.

۲- علی شریعتی، همان، ص ۱۷۹.

رسوم و سنن قدیم ایران مورد توجه خاص آنها واقع گردید و حتی در لباس نیز غالباً از آنچه نزد ایرانیان متداول بود تقلید کردند.^۱

تذکر این نکته هم مهم است که منظور از احیاء فرهنگ و آداب و رسوم ایران در عصر خلافت عباسی و بعد از آن توسط ایرانیان «تایید و تکرار امپراتوری ساسانی در یک قالب جدید و یا تمدن ایرانی در قالب دین جدید نبود، بلکه تمدن خاص اسلامی بود. با این همه ارزشها و سنتهای ایران با وضوح و وقوع تمام مورد تأکید قرار گرفت.»^۲ به عبارت دیگر ایرانیان با تلفیق تمدن و فرهنگ ملی خویش با اسلام اساس جدیدی را پی افکندند و آداب و رسوم خویش را نیز حفظ کردند.

جدا از جنبه فرهنگی ایرانیان از لحاظ سیاسی نیز هرگز شکوهمندی حکومت شاهنشاهی را از یاد نبردند. خاطره کشور بزرگ و یکپارچه نه تنها با الهام بخشیدن به نوازندگان و شاعران ادامه یافت، بلکه امور سیاسی را هم جهت بخشید.^۳ توضیح اجمالی این نکته آن است که با ظهور امپراتوری اسلامی در صحنه جهانی، بسیاری از کشورهای تازه مسلمان دارای تمدن قدیمی جز ایران در آنچه که تمدن و فرهنگ اسلامی نامیده شده است، ادغام شده هویت سابق خود را از دست دادند. و اگر از سیادت فاطمیان و برآمدن نزاریان در مصر صرف نظر کنیم می‌توانیم بگوییم وحدت امپراتوری اسلامی بر پایه وحدت ایدئولوژی اهل تسنن (حکومت به شیوه خلافت) حاصل شد و نتیجه ادغام و استحاله تمدنهای

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۷.

۲- آن لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، چ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۸.

۳- ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۷.

قدیمی در امپراتوری و ایدئولوژی تسنن این بود که میراث گذشته آنان یکسره به باد فراموشی سپرده شد و منشاء اثری نشد. در حالی که در ایران بعد از تسلط دویست ساله اعراب، نخستین سلسله‌های ایرانی تبار با ظهور طاهریان تا جایی که توانستند از در مخالفت با دستگاه خلافت در آمدند و بعدها با تسلط ترکان وحدت ملی ایرانی به دست آنان انجام پذیرفت.^۱

در قلمرو اندیشه سیاسی همانند بسیاری از حوزه‌های علم و اندیشه و ادبیات عرب و علوم دینی، بخش بزرگی از کار تدوین به دست ایرانیان افتاد و اینان از طریق ترجمه‌ها و نوشته‌های ایران قبل از اسلام سعی در انتقال نظریه اندیشه سیاسی ایران شهری داشتند. با شکل گرفتن حکومت‌های ایرانی تبار و بعد از آن حکومت‌های ترک و غیرایرانی، آنچه در طول زمان در قلمرو اندیشه سیاسی انجام شد «همانا جمع میان اسلامی و ایرانی یا بهتر بگوییم تفسیر عنصر اسلامی مطابق ساختار اندیشه ایرانی بود»^۲ که به دست اندیشه‌گران ایرانی مخصوصاً خواجه نظام‌الملک به انجام رسید.

به همین دلیل است که حتی در حوزه اندیشه سیاسی نیز ایران دوره اسلامی نظر به سرشت آن به طور عمده و بر خلاف سایر کشورهای باستانی که در امپراتوری اسلامی ادغام شدند، در تداوم دوره باستان قابل بررسی است. تاریخ دوره اسلامی ایران نه می‌تواند در کلیت تاریخ امپراتوری اسلامی ادغام شود و نه البته در تعارض با آن قرار دارد، بلکه دوره‌ای از تاریخ ایران زمین است که کشور ما در درون کلیت امپراتوری اسلامی اما متمایز از آن سرنوشت خاص خویش را رقم زده است.^۳

۱- جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ج چهارم، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۳.

۲- همان، ص ۱۱۵.

۳- همان، ص ۴۰.

بسیاری از پژوهشگران و مورخین روی کار آمدن طاهریان را شروع استقلال و رستاخیز ایران دانسته‌اند. اعراب طاهریان را به طعنه «ابن بیت‌النار» یعنی زاده آتشکده می‌خواندند و آنها نیز غالباً به نسبت ایرانی خویش تفاخر می‌کردند. در شعری که طاهر به شیوه حماسه سروده به نژاد ایرانی خویش به خود بالیده و نیز نسب‌نامه‌ای برای او ساخته‌اند که او را به رستم دستان و از جانب وی به منوچهر پادشاه افسانه‌ای می‌رساند.^۱

تقریباً تمامی سلسله‌های بعد از اسلام، آنهایی که بر بخشی از امپراتوری سابق ساسانی مسلط شدند، به طور طبیعی به گذشته قبل از اسلام نظر داشتند. بسیاری از این سلسله‌ها با ساختن نسب‌نامه‌های ساختگی سعی در پیوند خود با پادشاهان و خاندان‌های ایران قبل از اسلام داشتند. یعقوب صفاری نیز از چنین کسانی است که نسب سازانش می‌خواهند نسب رویگزراده فقیر سیستانی را به کسری انوشیروان برسانند. این امر حتی در مورد سلسله‌های ترک نژاد نیز صدق می‌کند. بسیاری از این سلسله‌ها با وجود پایبندی به اسلام به لحاظ حکومت ایده‌آل و آرمانی متوجه ایران قبل از اسلام بودند و بدون شک رسانیدن نسب خود به شاهان ایران قبل از اسلام در بین مردم برای آنان مقبولیت بیشتری به همراه می‌آورده است. در میان این سلسله‌ها آل بویه نگرش ویژه‌ای به ایران قبل از اسلام داشته است. آنان که ساکن نواحی جنوبی دریای خزر بودند و به علت داشتن حفاظهای طبیعی، اعراب از اشغال این مناطق ناتوان بودند، به صورت تدریجی در قرون بعدی به تشیع روی آوردند. بدین جهت آداب و رسوم و دین زرتشتی در این مناطق دیرپایید.

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۹۷.

و حتی بعد از پذیرش اسلام بسیاری از این آداب و رسوم در زندگی روزمره جریان یافت. در میان شاهان آل بویه عضدالدوله توجه خاصی به پادشاهان ساسانی داشت و همواره در پی تشبث به آنان بود و با آنکه عقیده راسخی به تشیع داشت پیوسته در فکر تجدید حیات امپراتوری ایران عهد ساسانی بود. وی رسماً خود را شاهنشاه می خواند. یکی از شاعران در قصیده‌ای به عربی در مدح وی گفته است: «تو علیرغم حاسدان به ایوان مداین صفا و بهجت بخشیدی. پادشاهان ساسانی آنچه وصیت و راز داشتند برای تو بجا گذاشتند. تو جوانمرد و مولا و جانشین عظمت ساسانیانی. اگر آنان سروری دارند تو از خاندان بهرام و دوده بهمن هستی، خاندانی که وعده امیدشان باعث زندگی و تهدیدشان باعث مرگ است.»^۱

علاوه بر حکومتگران توده مردم نیز هیچ گاه از گذشته خود بریده نشدند و حتی با قبول اسلام بسیاری از مراسم و آداب و رسوم اجتماعی خویش را حفظ کردند و یا دگرگونیهایی در آنها به وجود آورده و همچنان به آنها پایبند ماندند. بسیاری از شاعران و ادیبان نیز از همان عهد خلافت امویان و مخصوصاً عباسیان و سپس در دوران حکومت‌های ایرانی تبار و بعدها ترک نژاد به انتقال این موارث به نسل‌های بعدی پرداختند. نمونه روشن آن حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهکار ماندگارش شاهنامه است که بسیاری از آداب و رسوم و داستانهای ایران باستان را به شیوه‌ای حماسی برای همیشه ماندگار ساخته است و این داستانها و سمبل‌های باستانی با فرهنگ اسلامی و حتی ادبیات عرفانی عجین گشته است.^۲

۱- علی اصغر فقیهی، فرمانروایی عضدالدوله، ناشر پرتو، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۹.

۲- اشعار حافظ نمونه‌ای از این اشعار هستند. ضمن این که بالاترین مضامین عرفانی را

در حکومت‌های ترک نژاد غزنوی و سلاجقه نیز دیوانسالاران و وزیران، ایرانیان بودند که با نفوذ در این سلسله‌ها به سبب نیاز آنها به اداره دیوانها توسط ایرانیان، رهنمون آنها به تمدن و فرهنگ ایرانی می‌شدند و نفوذ ایرانیان در این حکومتها چه از لحاظ فرهنگی و چه اندیشه سیاسی باعث گردید که وحدت ملی ایرانی به دست آنها شکل گیرد.

بدین طریق بود که سلجوقیان ادامه دهندگان راه فرهنگ و تمدن ایرانی گشتند و حتی مغولان که ابتدا موازنه موجود را به هم ریختند و نظام جدیدی در انداختند. به محض این که رابطه آنها با قراقوروم قطع شد به اسلام روی آوردند و الگوهای کهن جامعه بار دیگر ظاهر گشت. «شاید این امر اجتناب‌ناپذیر بود، چون هنگامی که ایلخانان به صورت یک سلسله ایرانی درآمدند بالاجبار از حدود و ثغور جا افتاده و مشخص سرزمین ایران به دفاع پرداختند، در چارچوب همان قیودی قرار گرفتند که سلجوقیان و سلسله‌های نخستین ایرانی قرار گرفته بودند.»^۱

→ دارند، برخی از آنها در قالب اصطلاحات و سمبل‌های باستانی ایرانی بیان شده است. از جمله:

کیمیائست عجب بندگی پیر مغان	خاک اوگشتم و چندین درجاتم دادند
به باغ تازه کن آئین دین زرتشتی	کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
مولوی فرماید:	
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت	شیرخدا و رستم دستانم آرزوست
و دهها شعر دیگر	۱- لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۳۷۵.

بخش اول

علل باستانگرایی در ایران

ریشه‌یابی عقب‌ماندگی ایران از نظر روشنفکران

باستانگرایی پیوستگی و ارتباط نزدیکی با آشنایی ایرانیان با تمدن جدید غرب دارد و به عبارت بهتر می‌توان آن را یکی از نتایج برخورد ایران با تمدن جدید غرب برشمرد، که به دنبال رویکرد روشنفکران ایرانی به تمدن غربی و جستجوی آنان برای درک علت عقب‌ماندگی جامعه خویش پدید آمد. نقطه شروع و آغازین باستانگرایی را باید در نخستین برخوردهای جامعه سنتی ایرانی با تمدن صاحب تکنولوژی و توسعه طلب غربی دانست. نخستین برخورد جدی، جنگهای ایران و روسیه بود. روسها که مدتها قبل مراحل اقتباس تمدن غربی و غربی شدن را توسط پتر کبیر (۱۷۲۵-۱۶۷۲ م) آغاز و جانشینانش راه وی را تداوم بخشیده بودند و ذات توسعه طلب و استیلاگر تمدن جدید را به خدمت گرفته بودند، شروع به توسعه طلبی و تجاوز به سرزمینهای اطراف خود کردند. روسیه در مرزهای جنوبی خود با امپراتوری ایران همسایه بود، که تسلط بر سرزمینهای شمالی آن برای روسها اهمیت بسیار زیادی داشت. روسیه در طی دو مرحله جنگ ۱۲۲۸-۱۲۱۹ هـ. / ۱۸۱۳-۱۸۰۴ م. و

۱۲۴۳-۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۸-۱۸۲۶ م. با توجه به برتریهای نظامی و تکنولوژیکی خود بر نیروهای نظامی ایران فائق آمد.^۱ حاصل این جنگها دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای بود. عهدنامه‌هایی که برای ایرانیان بسیار زیانبار و برای روسها دارای منافع بسیار بود و به بسیاری از اهداف و مقاصد آنها جامه عمل می‌پوشانید. از جمله مفاد عهدنامه‌های مزبور، جدایی ایالات شمال غربی تحت سلطه ایران و واگذاری آنها به روسیه بود، همچنین به دست آوردن حق قضاوت کنسولی و امتیاز تجارت و امتیازات دیگری که زمینه‌ساز نفوذ و دخالت روسها در ایران بود.^۲ به دنبال عقد این معاهدات، نفوذ و دخالت شدید و بی‌حد و حصر روسها و به دنبال آن انگلیسیها و تدریجاً دیگر دول اروپایی در ایران آغاز گردید. به خاطر دخالت‌های زیاد این دول در امور داخلی و سیاستهای خارجی، ایران به صورت کشوری نیمه مستعمره درآمد که عملاً تحت سلطه روس و انگلیس و فقط از استقلالی ظاهری برخوردار بود.^۳

اما یکی از جنبه‌های بسیار مهم این معاهدات و شکستهای ایران از روسیه که از نظر غالب محققین و پژوهشگران مخفی می‌ماند ضربه سنگین و سهمگینی بود که به لحاظ روانی بر اعتبار ایران و روحیه دولتمردان و سیاستمداران و روشن بینان آن وارد ساخت. تا آن زمان ایران در نظر کشورهای اروپایی دارای اهمیت و اعتبار بود و همواره آن را در شمار یکی از بزرگترین کشورهای شرق و حتی جهان محسوب کرده و

۱- علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، چاپ ششم، انتشارات مدبر، تهران، ۱۳۷۴، ص ۸۳.

۲- برای اطلاع از مفاد عهدنامه‌ها رک: فیروز کاظم‌زاده، *روس و انگلیس در ایران (۱۸۶۴-۱۹۱۴)*، ترجمه منوچهر امیری، چ دوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴. ۳- کاظم‌زاده، همان، ص ۱۴.

شکوه و عظمت دربار و زیبایی کشور آن را رنگ افسانه‌ای داده و نام آن با افسانه‌های هزار و یک شب پیوند خورده بود. سفرنامه‌های سیاحان غربی و گزارشهای راست و دروغ آنان همواره از قدرت و نیرومندی سپاه و شاه آن حکایت داشت. اما در پی این شکست، ضعف و عقب‌ماندگی آن آشکار شد و در رده‌ی کشورهای ضعیف و درمانده قرار گرفت.^۱

حقیقت آن است که تا آغاز سده سیزدهم ه. / نوزدهم م. حکومت‌های ایرانی هنوز بقایای امپراتوری خود را به هر شکل ممکن نگه داشته بودند. چنانچه در اوایل پادشاهی فتحعلی شاه قاجار وسعت قلمرو ایران از مرزهای هند و ماوراءالنهر گذشته و بخش اعظم قفقازیه را شامل می‌شد و گروه‌های قومی و زبانی مختلفی در درون این امپراتوری بسر می‌بردند. جامعه ایرانی بعد از سقوط سلسله صفویه - که آن هم محصول یک سلسله عوامل مادی و معنوی بود - دچار چنان تحولات سریع و دگرگونی‌های سیاسی گردید، که دیگر فرصت به خود آمدن و تثبیت نهادهای خود را نیافت. با مسلط شدن نظام‌های ایلی، هر یک از ایلات که به قدرت می‌رسیدند مدتها طول می‌کشید تا از نظامات و رسومات کهن ایلی خود فاصله گرفته و با نهادهای حکومتی و دیوانی خو بگیرند و تا شروع به تثبیت و تنظیم دیوانها و نهادهای اجتماعی و سیاسی می‌کردند ایلی دیگر شروع به سرکشی و مبارزه برای به دست گرفتن قدرت می‌کرد. با درگیری‌های ممتد ایلات و قبایل مختلف در طی دوره فترتی که بین دو سلسله به وجود می‌آمد ناامنی تا آخرین حد خود گسترش می‌یافت. کشاورزی نابود و روستائیان آواره و دربدر می‌شدند و صنایع محدودی هم که وجود داشت به حالت تعطیل در می‌آمد. دزدان و راهزنان بر راهها

۱- برای مثال ر. ک. سفرنامه پیترو دل‌واله، ترجمه و حواشی شعاع‌الدین شفا، چ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.

و روستاها مسلط شده و تجارت و بازرگانی به خاطر نبود امنیت رو به نابودی می‌رفت.^۱

بحث در مورد علل انحطاط و پس‌رفت جامعه ایران به ویژه پس از یک دورهٔ پر رونق در عهد شاه عباس اول صفوی مقوله‌ای نیست که بتوان آن را در این مختصر گنجاند. اما این نکته پرواضح است که تا زمان برخورد ایران با نیروهای نظامی روسیه، ایران یک حکومت واپس مانده و جامعه‌ای سنتی و نظامات و نهادهایی بسیار عقب‌افتاده و ابتدایی داشت. در حالی که اروپائیان تحولات رنسانس و انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشته و شروع به استعمار مناطق آفریقایی و آسیایی کرده بودند. حکومت و جامعه ایرانی سردرگریان خویش داشت و با معضلات و مشکلات خاص خود دست و پنجه نرم می‌کرد و کمترین اطلاعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و پیشرفتهای صنعتی اروپا نداشت و هرگز آمادگی آن را نداشت که با جامعه صنعتی غرب روبرو شود. شوک موقعی بر ایرانیان وارد گردید که ایران جنگ بزرگ را باخت و قسمتهای وسیع و پر جمعیتی از ایالات خویش را از دست رفته دید. با وارد آمدن این ضربه ایرانیها به خود آمده و متوجه صنایع و تکنولوژی برتر و پیشرفته رقیب و ضعف و ناتوانی خویش شدند. بنابراین در پی آگاهی و کسب تمدن جدید غربی برآمدند و «چون اولین زخم چشم تمدن غربی از همین روسها بود که بر ایرانیان وارد شد پس جا داشت که از کارهای پطر کبیر که توانسته بود کشوری را از پستی به سروری برساند عبرت بیاموزند از این روتاریخ پطر کبیر اولین کتابی بود که به فارسی ترجمه گردید.»^۲

۱- ر. ک: صادق زیباکلام، ما چگونه ما شدیم (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)، چ سوم، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۶۱ به بعد.

۲- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۵۱.

این وضع ذهن بعضی از زمامداران را به لزوم اخذ وسایل مدنیت جدید متوجه ساخت و در این راستا دست به اصلاحاتی زدند. از اولین کسانی که در جهت اصلاحات کوشیدند عباس میرزا و میرزا بزرگ (قائم مقام اول) وزیر وی بودند.

عباس میرزا با مشاهده ضعف و درماندگی ایرانیان در مقابل صنایع نظامی و تکنولوژی برتر روسها، سعی در اقتباس تمدن جدید و کاستن از فاصله مابین ایران و غرب کرد. بدین منظور دست به اقداماتی زد که یکی از این اقدامات اعزام دانشجویانی بود که برای فراگیری علوم جدید روانه اروپا شدند. اولین گروه از دانشجویان ایرانی در زمان عباس میرزا روانه انگلستان شدند. در زمان محمدشاه هم اعزام دانشجو به اروپا ادامه یافت. چنانچه بعد از غائله هرات و ناکامی سپاه ایران در تسخیر آن به ترغیب حاج میرزا آغاسی پنج تن دیگر از محصلان ایرانی برای تحصیل به فرانسه فرستاده شدند.^۱

زمامداران قاجاری امیدوار بودند که این دانشجویان علوم و صنایع اروپایی را آموخته و از این دانش آموختگان بتوانند در نوسازی ساختار اجتماعی، سیاسی، نظامی و وارد کردن تکنولوژی مدرن استفاده نمایند.

از طرف دیگر از دوره فتحعلی شاه تماس ایرانیان با غرب بیشتر شده و ایرانیانی که با مأموریت‌های سیاسی به کشورهای اروپایی می‌رفتند با جامعه اروپایی و نهادها و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و همچنین پیشرفت صنعتی و علمی آن آشنا می‌شدند و با این تماس‌های علمی و سیاسی به تدریج جریان‌ات روشنفکری پا به عرصه حیات می‌نهاد و کم‌کم

۱- غلامعلی سرمد، اعزام محصل به خارج از کشور (در دوره قاجاریه)، چ اول، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۷.

در جامعه ایرانی روشنفکران به عنوان یک قشر جدید مطرح شده و جایگاه خاص خود را در جامعه ایرانی پیدا کردند.

این روشنفکران با دیدن پیشرفتهای عظیم و شگرف اروپائیان در عرصه علم و تکنولوژی و نهادهای سیاسی و مدنی و مقایسه آن با جامعه عقب مانده خود، در پی پاسخ دادن به این سوال اساسی بر می آمدند که علت عقب ماندگی جامعه شان از قافله علم و تمدن چیست؟ و چه عامل یا عواملی آن را سبب گردیده است؟

چگونگی پاسخگویی روشنفکران ایرانی به مسأله‌ی ریشه و علل عقب ماندگی کشور خویش بسیار قابل تأمل است. روشنفکران ایرانی در این زمان با دیدن وضع اسفبار جامعه خود و سطح علم و تمدن اروپائیان به شدت در مقابل آن احساس حقارت نموده و از فلاکت و عقب ماندگی جامعه خویش به شدت بر آشفته و خشمگین بودند. برخی از آنان با دیدن برتری و پیشرفت تمدن غرب اعتماد به نفس خویش را از دست داده و به «حیرت زدگی» در مقابل تمدن غربی دچار شدند و سفرنامه‌هایی نوشتند که به حیرت‌نامه مشهور شده است.^۱

برخی دیگر از روشنفکران در جستجوی علت عقب ماندگی کشور خویش متوجه تاریخ گذشته ملت خویش شدند. «آنها در هم شکسته و

۱- از جمله این کسانی که دچار حیرت شدند میرزا ابوالحسن خان ایلچی سفیر فتحعلی شاه در انگلستان بود که وی نیز همانند عسکر خان افشار ارومی، روند حساس تاریخی را در آن زمان بحرانی که برای تاریخ ایران و نسلهای آینده کشور بسیار حیاتی و تعیین کننده بود از دیده دور داشت و در درنگ طولانی مدت خویش در انگلستان به طرح نقشه‌ای پرداخت که بر پایه آن بتوان به راهی دست یافت تا ایران واپس مانده بتواند از یافته‌های نو تمدن غرب به شیوه‌ای سودمند بهره گیرد. وی تنها سفرنامه‌ای با عنوان حیرت‌نامه نوشت و در آن از رویه دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب سخن راند. به نقل از: عبدالهادی حائری، تاریخ جنبشها و تکانهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸، ص ۴۶.

تحقیر شده و ترس و احساس حقارت گریبانشان را گرفته، شروع به باز نگریستن و تفسیر دوباره‌ی گذشته‌ی خود کردند و به گذشته خود با کینه و دشمنی نگریستند و شروع به جستجوی ریشه انحطاط و درماندگی خود در عمق تاریخ خود کردند.^۱

این محصلین و مأموران سیاسی که در نیمه اول قرن نوزدهم م. / سیزدهم ه. به اروپا رفتند با مفهوم جدید ملیت و وطن دوستی آشنا شده و سعی در انتقال آن مفاهیم و ایدئولوژیها به ایران کردند و توسط این افراد بود که این مفاهیم تازه از اروپا کم‌کم وارد ایران شد.^۲

از اولین کسانی که به جستجو در علل عقب ماندگی ایران پرداخته و در مقابل آن موضع‌گیری کرده یکی از محصلان ایرانی اعزامی به اروپا بود. بر اساس منابع و مدارک موجود، وی اولین کسی است که تمایلات باستانگراییانه از خود نشان داده است و اعراب را به عنوان نابودکنندگان تمدن ایرانی معرفی کرده و خواستار بازگشت ایران به دوران باستان و احیای آئین زرتشت و آداب و رسوم باستانی بوده است. این خبر را کنت دوگوبینو (نویسنده، شرق‌شناس و سفیر فرانسه در ایران) در کتاب *ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی تحت عنوان «آزاداندیشان و تماس با افکار اروپایی»* مطرح کرده است. «یکی از شاگردان ایرانی به نام حسینقلی یا حسینعلی آقا در پاریس درس خوانده و حتی در انقلاب ۱۸۴۸ م. فرانسه شرکتی داشته و از تاریخ انقلاب بزرگ فرانسه و تحولات سیاسی و اجتماعی آن بهره گرفته بود. او تازیان را دشمن ایرانیان و ایران می‌دانست و ستایشگر آیین زرتشت بود. وی اعتقاد داشت که برای احیای زبان ملی باید همه لغت‌های عربی را از فارسی بیرون ریخت. وی اشعاری می‌سرود که موردپسند همفکرانش

۱- داریوش آشوری، ما و مدرنیت، موسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۶، ص ۸۰.

۲- فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ طهوری، ۱۳۴۶، ص ۲۵۱.

بود، به علاوه ترقی وطن و سعادت هموطنانش را در این می‌دید که به مذهب و عادات و رسوم و فلسفه بسیار قدیمی و اجدادی برگردند.^۱ این روشنفکران افسرده از گذشته و تحقیر شده از حال شروع به بازنگریستن و تفسیر مجدد تاریخ گذشته خویش به منظور یافتن ریشه‌های انحطاط و فلاکت خود کردند و به سراغ دوره‌ای از تاریخ کشور خود رفتند، که به صورت یک دوره طلایی با جلوه‌ای بسیار پرشکوه و با عظمت بر ایشان جلوه‌گر می‌شد. در این دوران ایران دارای حکومت و تمدن پیشرفته و نیرومند بود. این دوران طلایی ایران قبل از اسلام و امپراتوری‌های هخامنشی و ساسانی بود. این دوران را اوج فرهنگ و تمدن ایرانی و شکوه و عظمت آن دانستند. همچنین علت افول تمدن ایرانی و عقب‌ماندگی آن را حمله اعراب مسلمان و سقوط سلسله ساسانی دانسته، و تمام خشم و عقده و پرخاشگری خود را که از سرخوردگی از وضع جامعه خویش نشأت می‌گرفت متوجه اعراب ساختند، و خواستار احیاء و بازگشت به این دوران با شکوه شدند.

بعد از حسینقلی یا حسینعلی آقای مذکور اولین کسانی که این تفکر را مطرح کردند میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و جلال‌الدین میرزای قاجار بودند. آنها آغاز عقب‌ماندگی و فلاکت ایران را در حمله اعراب به ایران و تداوم این عقب‌ماندگی را ناشی از حاکمیت تعلیمات اعراب که همان احکام اسلام باشد دانستند و راه نجات و رسیدن به پیشرفت را در احیای آداب و رسوم و فرهنگ ایران قبل از اسلام دانستند. برای آشنایی بیشتر با این پیشروان عرصه باستانگرایی به بررسی زندگی و افکار این سه تن می‌پردازیم.

۱- به نقل از: فریدون آدمیت، *اندیشه‌های آقاخان کرمانی*، چاپ طهوری، ص ۲۵۲.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

آخوندزاده بر طبق زندگی نامه‌ای که خودش نوشته است، در سال ۱۲۲۸ هـ / ۱۸۱۲ م. در قصبه خامنه در حوالی تبریز به دنیا آمد. پدرش تبریزی، مادرش مراغه‌ای و جدش اهل رشت بوده که به آذربایجان کوچیده است. مادر آخوندزاده به علت ناسازگاری از پدرش جدا شده و فتحعلی را پیش عموی خویش آخوند علی اصغر تربیت نمود و نزد وی شروع به یادگیری قرآن و کتابهای فارسی و عربی می‌کند.^۱ آخوند علی اصغر فتحعلی را به فرزندی قبول کرده و به این مناسبت عنوان آخوندزاده بر وی نهاده می‌شود. پس از چندی آخوند علی اصغر به همراه اردوی عباس میرزا نایب‌السلطنه به گنجه می‌رود و به همراه خویش فتحعلی و مادرش را نیز می‌برد. با شروع دور دوم جنگهای ایران و روس اموال آخوند علی اصغر تاراج شده و بعد از این که قفقاز به دست سپاه روس می‌افتد در همان جا ماندگار می‌شوند. آخوندزاده پس از مدتی به دستور پدر خوانده‌اش نزد شخصی به نام میرزا شفیع به آموختن علوم قدیم مشغول می‌شود. این شخص از اولین کسانی است که در ذهنیت آخوندزاده نسبت به مذهب و روحانیت تأثیر گذارده‌اند. میرزا شفیع چون از هدف تحصیل آخوندزاده برای روحانی شدن آگاه می‌شود، از وی می‌خواهد که از این کار صرف‌نظر کرده و شروع به بیان معایب قشر روحانیت نموده و آخوندزاده را از آن منصرف می‌کند. آخوندزاده درباره این ماجرا می‌گوید که «بعد از این قضیه از روحانیت نفرت کردم».^۲

آخوندزاده شروع به آموختن زبان روسی در تفلیس می‌کند و با

۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده، *القبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده، نشر احیاء، تبریز، ۱۳۵۷، ص ۳۴۹.
 ۲- همان، ص ۳۵۱.

رسیدن به سن ۲۲ سالگی در دفتر امور کشوری فرمانفرمای قفقاز به عنوان مترجم شروع به کار می‌کند و در خدمت امپراتوری روس تا درجه سرهنگی پیش می‌رود. در این زمان تفلیس - که مقر میرزا فتحعلی بود - کانون فکر و ادب قفقاز به حساب می‌آمد و مدرسه‌هایی به سبک جدید در آن گشایش یافته و روزنامه‌های مسکو و پترزبورگ در آنجا منتشر می‌شد. میرزا فتحعلی با نویسندگان و شاعران متجددی همچون چاواوادزه گرجی و اسماعیل یک مشهور به کوتکاشنسکی و دیگران طرح رفاقت ریخت و به محفل این شاعران و نویسندگان وارد شد. در این محیط میرزا فتحعلی با دانش و اندیشه‌های نو ادبی، اجتماعی و سیاسی مغرب زمین آشنا شده و از همنشینی با این متفکران و نویسندگان توشه‌ای گرفت که پایه و ابزار وی برای مطالعات و اندیشه‌ها و افکار آینده وی شد و در این راستا از آراء و افکار نویسندگان و اندیشه‌گران روسی، فرانسوی، انگلیسی و سوئیسی سده هیجده و نوزده بهره گرفت.^۱

از متفکران اجتماعی و سیاسی فرانسوی که بر میرزا فتحعلی تأثیر نهاده‌اند باید از ولتر، منتسکیو، روسو، میرابو و به ویژه ارنست رنان یاد کرد.^۲

آخوندزاده با این که در قفقاز بزرگ شد و تربیت یافت، اما دلبستگی خود به ایران و فرهنگ آن را حفظ کرد و همواره خود را یک ایرانی می‌دانست، چنانچه در نامه خود به مانکجی پیشوای زرتشتیان می‌نویسد «من خودم اگرچه علی‌الظاهر ترکم اما نژادم از پارسیان است.»^۳ به خاطر این احساس وابستگی و پیوستگی با ایران است که آخوندزاده توجه خاصی به جامعه ایران دارد و در پی کشف علل عقب‌ماندگی و ارائه راه

۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۳۰۰. ۳- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۴۹.

حلی برای نجات از عقب‌ماندگی و حل مشکلات و مسائل آن است. وی هرگاه که از ایران و ملت ایران صحبت می‌کند مردم ایران را با کلمه «ملت» مورد خطاب قرار می‌دهد.^۱

آخوندزاده یک روشنفکر سکولار است و در چندین جا به صراحت دین و مذهب را عامل فلاکت و عقب‌ماندگی مسلمانان و کنار ماندن آنان از جاده علم و تمدن می‌داند. «بعد از چندی بخيال این که... سدّ راه سیویلیزاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فئاتیسم آن است برای هدم اساس این دین و رفع فئاتیسم و برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجوب پراتستانیسم در اسلام به تصنیف کمال‌الدوله شروع کردم».^۲

همچنین در جای دیگر از دین به عنوان عاملی یاد می‌کند که پرده بصیرت مردم شده است، و به همین جهت باید به «هدم اساس دینی» اقدام کرد.^۳

اصولاً آخوندزاده در پی یافتن علت عقب‌ماندگی ایران از قافله علوم و تکنیک غرب است.^۴ و به دنبال این تفکرات و اندیشه‌هاست که به صورت مدون و آشکار آغاز تنزل سیاسی و معنوی ایران را غلبه اعراب مسلمان می‌داند و لذا تمام خشم و نفرت خود را نثار اعراب و آداب و رسوم آنان می‌کند، و در این راستا گاه‌گاه اسلام و مظاهر آن را نیز به باد انتقاد می‌گیرد.

آخوندزاده با شور و شوق و اشتیاق فراوانی به ایران قبل از اسلام روی می‌آورد. ایران باستان در نظر آخوندزاده مدینه فاضله‌ای است که اعراب آن را ویران کرده و ایران را به بدبختی ابدی دچار ساخته‌اند. وی ایران

۱- همان، ص ۱۴۰. ۲- همان، ص ۳۵۴. ۳- همان، ص ۱۳۹.

۴- ابراهیم میرانی، ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران، بی‌نا، بی‌تا، بی‌جا، ص ۹۴.

باستان را به شدت می ستاید و دیدی غیر انتقادی و غیر واقعی از آن دارد و تمام آمال و آرزوها و خواسته های خویش را در ایران باستان می یابد. نظرات آخوندزاده در راستای گرایش به ایران باستان و سرزنش اعراب به عنوان ساقط کنندگان این عهد با شکوه و پر عظمت در یکی از مهمترین آثارش به نام *مکتوبات کمال الدوله* آورده شده است. همچنین در نامه هایی که به دوستان و همفکرانش نوشته، بسیاری از اندیشه هایش را مطرح ساخته و در این نامه ها اندیشه باستانگرایی وی به وضوح نمایان است.

آخوندزاده علت عقب ماندگی ایران را ساقط شدن حکومت ساسانی به دست اعراب و تداوم این عقب ماندگی و به دور ماندن از قافله علم و تمدن را نتیجه حاکمیت تعالیم اسلامی می داند. چنانچه هدف از تألیف *کمال الدوله* رانابود کردن دین اسلام که سدّ راه متمدن شدن مسلمانان است و باعث شده که مسلمانان در خواب غفلت و نادانی فرو روند بیان می کند. آخوندزاده می افزاید که دیگر علما هم به این مطلب واقف بوده اند اما جسارت بیان این موضوع را نداشته اند.^۱

آخوندزاده به ستایش اغراق آمیز و غیر واقعی و غیر تاریخی از ایران باستان می پردازد، و از آن دوران با حسرت و تاسف یاد می کند و با مقایسه بین وضع کنونی جامعه ایرانی با دوران خوش و پر شکوه گذشته می گوید «ای دوست من جلال الدوله، عاقبت سخن تو را شنیدم. و بعد از سفر انگلیس و فرانسه و ینگی دنیا به خاک ایران آمدم. اما پشیمان شدم. کاش نیامدمی... جگرم کباب شد. ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و انوشیروان و خسروپرویز بود... مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره یاب شده در عزت و آسایش

زندگی می کردند. بی چیزی و گدایی نمی دانستند، در داخل مملکت آزاد و در خارج آن محترم بودند. شهرت و عظمت سلاطین ایران کل آفاق را فرا گرفته بود... در عهد سلاطین فرس نظر به احکام پیمان فرهنگ در هر شهر محاسبان می بودند...^۱

پس از بیان این تمجیدها درباره پادشاهان و اوضاع آن دوره ایران در مورد وضعیت توده مردم در آن عهد می گوید: «از جانب مردان و زنان جداگانه بیمارستانها بود که بیماران غریب و بیکس را در آنها معالجه و پرستاری می کردند. پرستاران زنان، نسوان بودند. کوران و شلان و عاجزان و بیکسان در بیمارستانهای پادشاهی روزی خوار می بودند. در هیچ سرزمین فقیر و گدا [یافت] نمی شد. در خدمت پادشاه همیشه ندیمان خردمند و نیکو نهاد می بود و همیشه پادشاه را به کارهای نیک رهنمون می کردند.»^۲

بعد از بیان این مطالب آخوندزاده اظهار نظر می کند که به علت این که مردم در زیر سایه پادشاهان عادل در عزت و آسایش زندگی می کردند و هیچ خبری از گدایی در بین مردم و طبقات فرو دست اجتماع نبود و از آنجا که پادشاهان به احکام فرهنگ عمل می کردند «سلاطین فرس در عالم مداری داشتند و ملت فارس برگزیده ملل دنیا بود».^۳ سپس حملات خود را متوجه اعراب می کند و به شدت آنها را سرزنش می کند که باعث نابودی تمدن و آثار علمی ایرانیان شده و با زور و اجبار دین خود را به مردم ایران قبولانده و آنان را به فلاکت و بدبختی دچار ساختند. «حیف به تو ایران! کو آن شوکت، کو آن قدرت، کو آن سعادت، عربهای برهنه و گرسنه یکهزار و دویست و هشتاد سال است که ترا بدبخت کرده اند، زمین

۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده، کمال الدوله، بی نا، بی تا، بی جا، ص ۱۶.

۲- همان، ص ۱۸. ۳- آخوندزاده، کمال الدوله، ص ۱۹.

تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی خبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو دیسپوت است.^۱ سپس اضافه می‌کند استبداد و تعصب مذهبی «فناتیزم» باعث شده است که تمامی خصلتهای خوب و نیکوی ایرانیان از قبیل صداقت، عدالت، وفا، جوانمردی و شجاعت و... که در وجود ایرانیان باستان در حد اعلای کمال وجود داشت تبدیل به دنائت طبع، رذالت، عبودیت، تملق، ریا، نفاق، مکر، خدعه و تقیّه و غیره شود.^۲

در جای دیگر درباره اعراب می‌گوید «عربهای برهنه و گرسنه تمدن ایران را ویران ساختند و سعادت اهل ایران را این راهزنان برباد دادند و مثنی خیالات جفنگ و عقاید پوچ به ارمغان آوردند.»^۳

در حالی که اعمال و رفتار پادشاهان ایران قبل از اسلام، کسانی همچون خسرو پرویز، سمبل و نمونه استبداد شرقی است و در نظام طبقاتی ایران دوره ساسانی افراد هر طبقه از دیگری متمایز بودند،^۴ آخوندزاده ایران قبل از اسلام را دوران آزادی می‌داند که مردم در مملکت آزاد و در همه جا محترم بودند. اما اعراب حکومت «دیسپوت» را به ایرانیان تحمیل کردند. این قبیل تصورات فاقد مبانی مستند نه تنها در افکار آخوندزاده بلکه در افکار بسیاری دیگر از دنباله‌روان وی نیز دیده می‌شود. «باری تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره

۱- همان، ص ۲۱. ۲- همان، ص ۲۱.

۳- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۱۲۳.

۴- در مورد طبقاتی بودن حکومت ساسانیان و ارثی بودن مشاغل در این دوره رجوع شود به: آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.

از روی زمین مفقود و رسوم ذمیمه یعنی دیسپوتی را... در کشور ایران ثابت و برقرار کرده‌اند.^۱

بعد از آن اعراب را متهم می‌کند به علت جهالت و نادانی و تعصب دینی که داشتند از علم و دانش بی‌خبر و از آن روی‌گردان بودند و به همین علت «تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت علاوه بر کتبخانه مصر، جمیع کتب و نامه‌های پارسیان را نیز سوخته و آثار پادشاهان فرشته‌کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود [کرده‌اند].»^۲

آخوندزاده اسلام آوردن ایرانیان را نه از روی ایمان و عقیده بلکه بواسطه زور و اجبار اعراب می‌داند، و روحانیون را به عنوان کسانی معرفی می‌کند که بعد از برافتادن سلطه خود اعراب، سلطه عربها را بر مردم ادامه دادند «وقتی که پیشوایان این قوم در حال حیات بودند ما از ترس شمشیر ایشان فرمانبرداری ایشان را قبول کردیم....»^۳

و در جای دیگر ایمان آوردن ایرانیان را به خاطر گول خوردن ایرانیان از وعده‌هایی می‌داند که اعراب در مورد بهشت و آخرت دادند. «معهدا ما گولان این دشمنان نیاکان خودمان را [خورده]، و این دشمنان علم و هنر را بر خودمان اولیاء می‌شماریم.»^۴ و در همین باره در جای دیگر می‌گوید «به تکلیف سعد وقاص اسلام را قبول کردیم، نظر به وعده‌های او بایستی در هر دو عالم به شادی و شاهی بوده باشیم. از عالم آخرت که خبر نداریم حرفی است که سعد وقاص و سایرین می‌گویند. بیاییم به عالم دنیا، از هجرت تا این زمان به ایرانیان مصیبت‌هایی رسیده است که در هیچ یک از صفحات دنیا خلق [را] بدانگونه مصایب گرفتار نکرده است.»^۵

۱- همان، ص ۱۲۵ همچنین آخوندزاده، مکتوبات، ص ۲۱۰.

۲- آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص ۲۱۰. ۳- همان، ص ۲۰۷.

۴- همان، ص ۲۱۰. ۵- همان، ص ۳۱.

آخوندزاده مبانی دین اسلام را زیر سوال برده و آن را باعث عقب ماندگی طوایف مسلمان و مخصوصاً ایرانیان می داند. و معتقد است که اگر عربها - که منظورش اسلام است - ظهور نمی کردند و بر آفریقا و آسیا مسلط نمی شدند و علوم این ممالک را از بین نمی بردند امروز مردم این مناطق در زمره ملت های متمدن شده و سعادت مند محسوب می شدند.^۱ اما روی سخن آخوندزاده به هیچ وجه فقط متوجه اسلام و تعالیم آن نیست چنانچه در بسیاری موارد بر دین یهود می تازد و در مورد عقیده اش نسبت به اسلام و دین می گوید «ای جلال الدوله، از این سخنها گمان مبر که بلکه من سایر ادیان و مذاهب را بر دین اسلام مرجح می دارم... این قدر هست که من کل ادیان را بی معنی و افسانه حساب می کنم.»^۲

آخوندزاده با این که حمله اعراب را شروع بدبختی و عقب ماندگی ایران و کنار ماندن آن از کاروان علم و دانش می داند و علت تداوم آن را حاکمیت تعالیم اسلامی معرفی می کند.^۳ اما فرهنگ و تمدن ایران باستان را در مقایسه با تمدن جدید اروپا و روسیه و ینگی دنیا همانند شمعی در مقابل آفتاب می داند. اما نسبت به وضع کنونی ایران آن را همانند شمعی در مقابل ظلمت تصور می کند.^۴

آخوندزاده همانند دیگر افراد نسل اول جریان روشنفکری ایران نگرشی تماماً مثبت و غیرانتقادی نسبت به پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی اروپا دارد و بدون این که در پی انطباق و اقتباس دستاوردهای

۱- همان، ۲۱۲. ۲- همان، ص ۳۲.

۳- فریدون آدمیت، اندیشه های آخوندزاده، ص ۱۲۱.

۴- در مورد توجه اسلام به علم و تشویق به آموختن علم و دانش شواهد فراوانی از قبیل آیات قرآن، احادیث معصومین و روایات فراوانی وجود دارد. در مورد رواج علوم مختلف در بعد از اسلام رک به: سید حسین نصر، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۹.

این تمدن بر جامعه و فرهنگ ایران باشد آن را درست می‌پذیرد و با طرد کامل فرهنگ و تمدن اسلام منادی دیدگاهی می‌شود که بعداً بسیاری از روشنفکران تجدد طلب ایرانی هم به آن روی آوردند.

یکی دیگر از ابعاد اندیشه آخوندزاده تلاش وی برای تغییر الفبای عربی است. در نظر آخوندزاده یکی دیگر از پیامدهای حمله اعراب، تحمیل الفبای عربی بر ملت‌های مسلمان است. که این مسئله به نظر وی مسائل و مشکلات بسیاری را برای این ملل به ویژه برای ایرانی‌ها در پی داشت. «عربها علاوه بر آنکه سلطنت هزارساله ما را به زوال آوردند و شأن و شوکت ما را بر باد دادند و وطن ما را به طوری خراب اندر خراب کردند که تا امروز آبادیش میسر نشده است و نیز خطی را به گردن ما بسته‌اند، که بواسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است چه مصایب از این قوم به ما رسیده که مرد با بصیرت از تذکر آنها به گریه می‌افتد.»^۱

آخوندزاده می‌افزاید که «آرزوی من در این است که ملت خودم را از دست این خط مردود و ناپاک خلاص کرده و ملت‌م را از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برسانم».^۲ همچنین آخوندزاده در مقاله‌ای به صورت

۱- آخوندزاده، *کمال‌الدوله*، ص ۲۰۶، این مورد هم یکی دیگر از دیدگاه‌های احساسی و غیر علمی آخوندزاده و دیگر پیروان باستانگرایی وی است که الفبای عربی را تحمیلی و نامتناسب برای زبان فارسی می‌دانند در حالی که در مقایسه با الفبای آرامی که در دوره ساسانیان زبان پهلوی با آن نگاشته می‌شد بسیار بهتر و کامل‌تر بوده است. پرفسور ریچارد فرای در این باره می‌گوید: «خط پهلوی و نحوه کتابت آن با هزارشهای آرامی که به ماسک بی‌شبهات نیست چنان دشوار و بغرنج بود که بسیاری از فارسیان، عربی را با آغوش باز پذیرفتند و سپس حروف عربی را برای نوشتن فارسی به کار بستند. با آنکه این حروف هم نقائصی داشت اما نسبت به آنچه داشتند پیشرفت بزرگی به شمار می‌رفت.» (فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ص ۳۵).

۲- آخوندزاده، *الفبای جدید و مکتوبات*، ص ۱۴۰.

پرسش و پاسخ دو طرفه این پرسش را مطرح می‌کند که «ایران خراب است به چه سبب؟» و از طرف مقابل پاسخها را می‌جوید و خلاصه پرسش و پاسخ به این نتیجه می‌رسد که تحمیل الفبای عربی به مردم ایران و مشکل بودن این الفبا، دسترسی مردم ایران را به علم و دانش مشکل کرده و باعث بیسوادی و جاهل ماندن مردم ایران شده است.^۱

به دنبال این افکار آخوندزاده الفبایی تنظیم کرد و کتابچه‌ای در این باب تألیف کرد و آن را نزد حاکمان وقت ایران و عثمانی فرستاد. اما چندان اثری نداشت. هر چند که سران دولت ترکیه از فکر وی استقبال کردند ولی آن را قابل اجرا ندانستند. و در میان ایرانیان، مخصوصاً میرزا حسین خان سپهسالار با واکنش تند مواجه گردید.^۲

همچنین آخوندزاده با داوری غیر منصفانه درباره فردوسی و اشعار شاهنامه‌اش از وی شخصیتی ضد دینی و ضد عربی ساخته است: «ای جلال‌الدوله بر صدق قول فردوسی که پیغمبر عربها، برای نهب کردن و خوردن مال مردم دین را وسیله کرده بود.»^۳ و پس از آن برای آوردن دلیل بر این گفته‌اش، از مقدمه ابن خلدون در باب روایات عرب-شاهد می‌آورد. همچنین درباره فردوسی می‌گوید گاه که فردوسی از سیدالمرسلین سخن می‌گوید «نامش را به طریق استهزاء می‌برد در یک جا با نام جن ذکر می‌کند. اما چون به زردشت می‌رسد نامش را در کمال تعظیم و احترام می‌برد و او را مظهر خرد می‌شمارد.»^۴

۱- فتحعلی آخوندزاده، مقالات، گردآورنده، باقر مومنی، نشر آوا، تهران، ۱۳۵۱، ص

۱۸۸. ۲- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۵۳.

۳- آخوندزاده، کمال‌الدله، ص ۲۴.

۴- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۱۲۴، این مورد هم یکی دیگر از قضاوتهای نادرست و غیر واقعی و بدون استناد آخوندزاده است. در حالی که نگرش

گرچه او برای ایران باستان و از دست رفتن آداب و رسوم و فرهنگ آن متأسف و ناراحت است اما در مورد احیای دوره باستان و آداب و رسوم و فرهنگ آن تا حدودی منطقی‌تر از باستان‌گرایان متأخرتر می‌اندیشد: «احیای پیمان فرهنگ و قوانین مهابدیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعد از این در ایران از ممکنات نیست، چونکه دول و ادیان را اعمار هست.»^۱

آخوندزاده بعد از آنکه به عدم امکان احیای دوره قبل از اسلام ایران باور پیدا می‌کند به فکر چاره می‌افتد و می‌گوید که گذشته گذشته است و در پی آن است که «هموطنان خودش» را از دست «نتیجه کردار و آیین این قوم [عربها]» نجات دهد. در این باره می‌آورد «الان چیزی که مایه تسلی ما تواند شد این است که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدانیم که ۱۲۸۰ سال در خطا بوده‌ایم.»^۲

آخوندزاده در پی کنار زدن دین و مذهب از جامعه و جایگزینی ناسیونالیسم به جای آن است. ناسیونالیسمی که او در نظر دارد پایه‌ها و مبانی‌اش بر تاریخ و فرهنگ ایران باستان و نژاد واحد ایرانی «پارس» گذاشته شده است. اندیشه ناسیونالیسم از برجسته‌ترین مظاهر اندیشه وی محسوب می‌گردد و وی در میان ایرانیان اولین کسی است که پایه‌های

→ دینی و ارادت خالصانه فردوسی به پیامبر و اهل بیت آشکار است از جمله می‌گوید:

منم بنده اهل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی
ابا دیگران مرمر کار نیست	جز این مرمر راه گفتار نیست
... اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آمد گناه من است	چنین است آیین و راه من است

ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، مجلد اول، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰، صص ۸ و ۹.

۱- همان، ۱۲۸.

۲- همان، ص ۱۲۸.

فکری آن را به صورت مدوّن مطرح کرده است. آخوندزاده از ناسیونالیسم به عنوان آیین جدید مغرب زمینیان یاد کرده و معتقد است که چون باورها و اعتقادات دینی به مرور زمان در عصر جدید دیگر آن جلوه سابق را در نظر مردمان ندارد، دیگر نمی‌تواند پایه و اساسی برای حکومت و تشکیل دولتها به حساب آید. و دیگر در نظر مردم آن اندازه اهمیت و ارزش ندارد که مردم به خاطر آن در مقابل دشمن ایستاده و به خاطر دفاع از آن خود را به کشتن بدهند. بنابراین چیزی که در نظر آخوندزاده پایه و مبنای ساختن حکومتها و ملتهای جدید است ناسیونالیسم است. در این باره می‌گوید: «پس عقلای ملت را در این عصر واجب است که به جهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط بیگانه در تدارک ردّ ذلتی که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلال است... تدبیر آن نوع ذلت منحصر است به انتشار علوم در کل اصناف و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن‌پرستی در مزرع ضمیر ایشان، چنانکه ملل قادره فرنگستان الحال به این صفت موصوفند.... تأثیر عشق وطن در بعضی مزاجها به حدی است که دیده شده جدایی وطن به هلاکت انجامد.»^۱

در نظر آخوندزاده عامل پیوند دهنده ناسیونالیسم نژاد است و پیوسته بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایرانیها فرزندان پارسیان هستند و «بر ماعتصب پارسیان فرض است» و زرتشتیان را «برادران و هموطنان و هم‌جنسان و هم‌زبانان» ایرانیان می‌داند و همچنین خودش را «از نژاد پارسیان» می‌شمارد.

آخوندزاده با زرتشتیان ایران و پارسیان هند، همدلی و احساس

یگانگی خاصی دارد و در راه ساختن کشوری مبتنی بر ملت توجه خاصی به آنها نشان می‌دهد و پیوسته زرتشتیان ایران را «یادگار نیاکان» شمرده از قول ایرانیان به زرتشتیان گوید قرنهایست که «بواسطه دشمنان وطن خودمان [اعراب] به درجه‌ای از شما دور شده‌ایم که اکنون شما ما را در ملت دیگر و در مذهب دیگر می‌شمارید. آرزوی من این است که این مغایرت رفع شود و ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است.»^۱ به خاطر علاقه و احترام او به آیین زرتشت و زرتشتیان، یک رشته نامه نگاریهای دراز بین او و مانکجی پیشوای زرتشتیان ساکن تهران وجود داشت و این دو در بسیاری از عقاید و اندیشه‌ها در راستای باستانگرایی باهم همدل و یک رأی بوده‌اند. آخوندزاده پیوسته دوستان خویش و همچنین اولیای دولت را سفارش می‌کند که «ایشان و جمیع فرزندان ایران زمین به تعصب برادری و هموطنی، زردشتیان ایران را اولاد خود شمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند... تا تخم این گروه فرشته خصال از ایران برکنده نشود.»^۲

جلال‌الدین میرزای قاجار

کسی که در افکار و اندیشه‌های آخوندزاده با او یار و همدل و همفکر بود، جلال‌الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه قاجار بود. وی که در سال ۱۲۴۶ هـ. ق. / ۱۸۲۹ م. متولد شده بود، فرصت نیافت که اندیشه‌هایش را بسط دهد و در صورت امکان به مرحله اجرا درآورد و در سنین جوانی در سال ۱۲۸۷ ق. / ۱۸۷۰ م. درگذشت.^۳

۱- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۴۹.

۲- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۱۲۸.

۳- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۳۵۵.

آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا که با آثار همدیگر آشنا شده بودند به خاطر همفکریشان پایه دوستی را با هم ریختند و تا اندازه‌ای از یکدیگر متأثر شدند و هر دو در افکار روشنفکران بعدی تأثیر نهادند و این تأثیر به نسل بعدی که میرزا آقاخان کرمانی نماینده آن است منتقل شد. وی در دارالفنون تحصیل کرده و در تماس با اروپائیان مقیم تهران و آشنایی با کتابها و آثار علمی، با دانش و فرهنگ اروپایی تا اندازه‌ای آشنا شد. ناصرالدین شاه در اوایل به خاطر علم و فضیلتی که جلال‌الدین میرزا داشت نسبت به وی توجه و محبت خاصی داشت و او را به عنوان آجودان مخصوص خویش انتخاب کرد. اما کم‌کم نسبت به وی بی‌مهر شد و او از توجه و نظر شاه افتاد، زیرا نسبت به دین و مذهب بی‌پروایی نشان داده و طرح دوستی با میرزا ملکم خان ریخته و به جرگه فراماسونرها در آمده بود.^۱

با توجه به قدرت و نفوذی که جلال‌الدین میرزا در جامعه به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاهزادگان قاجاری داشت خانه وی محل امنی برای تشکیلات فراماسونری به حساب می‌آمد و بسیاری از جلسات فراماسونری («فراموشخانه») ملکم‌خان در خانه وی تشکیل می‌شد. اما پس از مدتی که شاه نسبت به تشکیلات فراماسونری سوءظن پیدا کرد فراموشخانه ملکم را منحل و خود ملکم را تبعید کرد و شخص جلال‌الدین میرزا هم خانه‌نشین شد و تحت نظر قرار گرفت!^۲

یکی از مهمترین مشخصه‌های اندیشه جلال‌الدین میرزا سره‌نویسی و

۱- مهدی کلهری، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، مجله یاد، بنیاد انقلاب اسلامی ایران، ش ۳، زمستان ۶۶، ص ۱۲۹.

۲- مقصود فراستخواه، سرآغاز نواندیشی معاصر دینی و غیر دینی، چ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲، ص ۵۲.

عدم استفاده از واژه‌های غیر فارسی است. وی در این راه از پیشگامان سره‌نویسی، که آن نیز به نوبه خود یکی از شاخه‌های جریان باستانگرایی محسوب می‌شود، بوده است.

جلال‌الدین میرزا در راستای گرایش به ایران باستان و فراهم ساختن زمینه برای آن یکی از بزرگترین قدمها را برداشت، و آن نوشتن تاریخی در مورد پادشاهان ایران قبل از اسلام با دیدگاه تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی بوده است.

او این تاریخ، یعنی کتاب *نامه خسروان* خود را با فارسی سره به نگارش در آورده است. وی در بیان علت و اهمیت سره‌نویسی در مقدمه کتاب *نامه خسروان* می‌نویسد «این نامه گرامی که به سخنان صرف و بر خلاف عادت عاری از لغات عربی تألیف شده است به دست هر ارباب دانش و معرفت که برسد. البته پسند خاطر خواهد افتاد و هم دلیل بر آن است که نامه‌نگاری در زبان شکریشان پارسی که خالی از سخنان تازی باشد میسر است.» سپس اضافه می‌کند زمانی که مدرسه دارالفنون بنا نهاده شد وی وارد این مدرسه شد و در هنگام تحصیل در این مدرسه وی «چندین نامه خواند، روزی در این اندیشه افتاد که چیست ما ایرانیان زبان نیاکان خویش را فراموش کرده‌ایم و با این که پارسیان در نامه‌سرایی و چکامه‌گویی به گیتی فسانه‌اند نامه‌ای در دست نداریم که به پارسی نگاشته شده باشد. اندکی بر نابودی زبان ایرانیان دریغ خوردم و پس از آن خواستم آغازنامه پارسی کنم، سزاوارتر از داستان پادشاهان نیافتم. از این روی این نگارش را *نامه خسروان* نام نهادم.»^۱

این کتاب پر از افسانه و شرحهای ستایشگرانه و اغراق‌آمیز از ایران

۱- جلال‌الدین میرزای قاجار، *نامه خسروان*، ص ۵.

باستان است که مورد قبول هیچ عقل و منطقی نمی‌تواند باشد. مخصوصاً هنگامی که از سلسله‌های کیانی، پیشدادی و دیگر سلسله‌های اساطیری ایران بحث می‌کند. پایه نگارش کتاب وی را افسانه‌ها و روایت‌های عامیانه و یا شاهنامه‌ها تشکیل می‌دهد.

جلال‌الدین میرزا در این کتاب پادشاهان قدیمی ایرانی را در ردیف پیامبران قرار داده و بسیاری از آنها را صاحب دو مقام پادشاهی و پیامبری می‌داند که بر آنها از آسمان کتاب نازل شده است. از جمله در مورد کیخسرو می‌گوید که «کیخسرو پسر پور آذر کیوان، مردمان را گروه‌گروه کرده و به دانشوری و کشتکاری و پیشه‌وری و کشورداری و پهلوانی بگماشت و بر او نامه‌ای به زبان آسمانی فرود آمد که آن را دساتیر گویند... گویند مکه خانه مه‌آباد [یکی از پادشاهان افسانه‌ای ایران] بود و آن را «مه که» که به پارسی جای پیکر ماه است می‌نامیدند.»^۱

جلال‌الدین میرزا دساتیر را که یک کتاب مجعول و مجموعه‌ای آکنده از عقاید متضاد و آشفته برهمنی، زرتشتی و دیگر ادیان است کتابی آسمانی به زبان آسمانی می‌داند.^۲

نامه خسروان را به هیچ وجه نمی‌توان یک کتاب علمی و پژوهشی مبتنی بر اسناد و منابع موثق دانست. این کتاب آکنده از افسانه و مطالب اغراق آمیز است و در پی آن است که چهره‌ای برتر و ایده‌آل از ایران باستان و پادشاهان آن بسازد. بر طبق مطالب نامه خسروان در آن دوران جز خوشی، شادی و پهلوانی چیزی نبوده و ایران باستان مدینه فاضله‌ای بوده است که همه در آن در آرامش و آسایش بوده‌اند. این کتاب بر محور شخصیت پادشاهان نوشته شده است و تمام تعریفات و توصیفات کتاب

۱- همان، ص ۱۰.

۲- درباره دساتیر رک. به بخش سره‌نویسی.

حول محور نام پادشاهان می چرخد چنانچه بدون وجود پادشاهان دیگر مطلبی برای خواندن در این کتاب باقی نمی ماند.

جلال الدین میرزا بر طبق روایات شاهنامه ضحاک را تازی می داند و مطالب زیادی در نکوهش وی می آورد و هوشنگ را که هیچ سند و مدرکی دال بر وجود تاریخی وی وجود ندارد ستایش فراوان کرده و بیش از بیست صفحه از اندرزهای او به پسرش را بیان می کند.^۱ اما مطالب وی در مورد ساسانیان اندکی به واقعیت نزدیک است و نکته جالب این که از تحقیقات خاورشناسان هم استفاده کرده است.

جلال الدین میرزا نامه خسروان را در سال ۱۲۸۵ هجری به چاپ رسانید و در سال ۱۲۸۷ هجری به وسیله علی خان مشیرالوزاره کنسول ایران در تفلیس یک جلد از آن را برای آخوندزاده فرستاد، که با استقبال فراوان آخوندزاده مواجه شد و از اینجا دوستی این دو همفکر شروع و نامه نگاریهایشان آغاز گردید. جلال الدین میرزا به همراه نامه خسروان در نامه ای به آخوندزاده می نویسد «نام شما را شنیده و نامه گفتگوی سرکار را با [رضاقلی خان] هدایت خوانده ام.... چون بنده به این اندیشه افتادم که زبان نیاکان ما که چون دیگر دانشه‌امان به تاراج تازیان رفته و اکنون جز نامی از آن نمانده است [احیا سازم].»^۲

فکر احیای زبان فارسی و کنارگذاشتن واژه‌های عربی و غیر فارسی و احیای نام و یاد پادشاهان باستانی با استقبال آخوندزاده مواجه شده و در جواب نامه وی می نویسد: «در خصوص مقبولیت کتاب مستطاب شما به غیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم، خصوصاً این کتاب شما از این بابت شایسته است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی

۱- جلال الدین میرزا، نامه خسروان، صص ۳۰ الی ۵۰.

۲- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۱۳۲.

بالکلیه برافکنده‌اید. کاش دیگران متابعت شما کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبانهای دنیاست از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی.» پس او را تشویق می‌کند که ایرانیان را از دست واژه‌های عربی نجات دهد و می‌گوید که وی نیز در تلاش است ملت ایران را از دست خط عربها نجات دهد سپس آرزو می‌کند که «کاش ثالثی پیدا شدی و ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عربها که سلطنت هزار ساله عدالت آیین ممدوحه بلند آوای ما را به زوال آوردند و وطن ما را که گلستان روی زمین است، خراب اندر خراب کردند و ما را بدین ذلت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی. اما نه به رسم نبوت و امامت که خلاف مشرب من است بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت.»^۱

همدلی و همفکری جلال‌الدین میرزا و آخوندزاده از خلال نامه‌هایشان به خوبی آشکار است. جلال‌الدین میرزا هم با این تفکر آخوندزاده همگام می‌شود که اعراب تمدن و فرهنگ ایران را به زوال آورده و باعث عقب ماندگی تاریخی ایرانیان شدند. در نامه‌ای به آخوندزاده می‌نویسد «از جایی که دلم از دست تازیان پر خون است و در این دم هم کاری از دست من [بر] نمی‌آید، جز این که زبان خودمانرا شاید یادآوری مردمان نمایم.»^۲ آخوندزاده در جواب نامه‌اش وی را تشویق به سره‌نویسی کرده و می‌نویسد «افسوس می‌خورم که من مثل شما نمی‌توانم که نوشتجات خود را به زبان فارسی بدون اختلاط الفاظ عربیه بنویسم... خانه تازیان خراب شود تقصیر ندارم.»^۳

جلال‌الدین میرزا واسطه آشنایی بین آخوندزاده و پیشوای زرتشتیان تهران - که در اصل یکی از پارسیان هند بود که به تهران آمده بود - گردید

۱- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۱۷۲. ۲- همان، ص ۳۷۶.

۳- همان، ص ۱۷۴.

و چون او را با خود همفکر می‌دانست او را به آخوندزاده معرفی کرد و بین آخوندزاده و مانکجی یک رابطه دوستی و همفکری جدی به وجود آمده و نامه‌هایی بین آن دو ردّ و بدل گردید. جلال‌الدین میرزا درباره مانکجی می‌گوید: «نژاد وی از زرتشتیانی است که از زادوبوم خود [در ایران] به هندوستان رفته‌اند. اکنون بیست سال است به ایران آمده زبان انگلیسی را خوب می‌داند و از سیویلیزاسیون روزگار است و شب و روز اندیشه ندارد، جز این که شاید به هر جوری که بتواند مردمان ایران را از آن اندیشه‌های بی‌خودی که از تازیان در ایشان یادگار مانده بیرون آرد و براه راست وا دارد.»^۱

همچنین جلال‌الدین میرزا و آخوندزاده در جهت بخشیدن به افکار همدیگر تأثیر داشته‌اند و نامه خسروان جلال‌الدین میرزا حتی در افکار آخوندزاده نیز تأثیر داشته و او را هرچه بیشتر به سمت ایران باستان و سرزنش اعراب رانده است. از جمله در نامه‌ای به جلال‌الدین میرزا می‌نویسد که «ما تا امروز چنان می‌دانستیم که تازیان تنها کتب خانه مصر را سوخته‌اند... اما الآن [با خواندن کتاب نامه خسروان] معلوم شد که این ظالمان کتب و نامه‌های پارسیان را نیز سوخته‌اند...»^۲

میرزا آقاخان کرمانی

با وجود گرایشهای شدید و آتشین که کسانی مثل آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا به دوران باستان و بیزاری از عنصر تازی نشان می‌دادند و با این که ریشه‌های ذهنی این گرایشها از نیمه دوم قرن نوزدهم شروع به رشد و نمو

۱- همان، ص ۳۷۵.

۲- همان، ص ۲۲۰، در مورد افسانه کتابسوزی ایران و مصر ر.ک: مرتضی مطهری، کتابسوزی ایران و مصر، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۷.

کرده بود، معذک چنین اندیشه‌هایی تا چند دهه به گروهی ممتاز در حاشیه جامعه محدود می‌شد.^۱ اکثریت مردم جامعه نه تماسی با این افکار و اندیشه‌ها داشتند و نه چنین اندیشه‌هایی برایشان قابل قبول بود. حتی دربار قاجارها نیز این افکار خریداری نداشت و اگر رگه‌هایی هم دیده می‌شود به هیچ وجه از شدت و حرارتی برخوردار نیست. اما بعد از آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا یکی از ایرانیان ساکن استانبول به نام میرزا آقاخان کرمانی به تمام معنی وارث این گرایش فکری شد.

میرزا عبدالحسین خان معروف به میرزا آقاخان فرزند میرزا عبدالرحیم بردسیری در سال ۱۲۷۰ هجری در بردسیر از توابع کرمان متولد گردید. وی در کرمان مشغول تحصیل شده و علوم قدیمه را فرا گرفت. ولی به خاطر اختلافی که بین او - که فرزند یکی از خوانین محل بود - با ناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان پیش آمد، کرمان را ترک کرده و به سوی اصفهان رهسپار گردید.^۲ میرزا آقاخان پس از آنکه از باز پس گیری حق خود مأیوس می‌شود، عزم سفر کرده و به عثمانی مهاجرت می‌کند و در سال ۱۳۰۳ هجری به مملکت عثمانی وارد می‌شود.

آقاخان از مزاجی متغیر و احساسی تند برخوردار بود و همین سرعت احساس و تندخویی به او استعداد تحول پذیری عجیبی بخشیده بود. وی ابتدا که وارد عثمانی شد مدتی را در شهرهای استانبول، عکا و قبرس در سیر و سیاحت بود، در شهر عکا به میرزا حسینعلی رئیس بهائیان نزدیک شد و سپس به قبرس رفته و در آنجا سر سپرده و داماد شیخ یحیی صبح

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه

مهاجر، چ اول، ناشر طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۸.

۲- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه - نوین، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۱.

ازل شده و کتاب هشت بهشت خود را در تایید عقاید باب و ازل و رد عقاید و افکار بهائیت نوشت.

میرزا آقاخان پس از مدتی تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های آخوندزاده قرار گرفت و به علت همین تماس دشمن دین و مذهب و طرفدار زیرو رو کردن دین و دنیای ایرانیان شد.^۱ در سال ۱۳۱۰ ه. ق. سید جمال‌الدین به استانبول آمده و شعار اتحاد اسلام را سرداد و دولت عثمانی که ابتدا برای پیش بردن اهداف و منافع خود با طرحها و اندیشه‌های سید جمال‌الدین همراهی داشت زمینه را برای فعالیت سید جمال آماده کرد. آقاخان نیز پس از ملاقاتی که با سید جمال داشت از افکار سابق خود دست کشیده و طرفدار اتحاد اسلام شد و به شدت به تبلیغ اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی پرداخت و از طرفداران دو آتشی وی شد.^۲

اما پس از مدتی سید مورد بی‌مهری سلطان عثمانی قرار گرفت و از طرف دولت ایران نیز به دست داشتن در قتل ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ه. ق.) متهم گردید. حکومت ایران میرزا آقاخان را به علت نزدیکی با سید و نیز خصومتی که نسبت به علاءالملک سفیر ایران در اسلامبول که دشمن سیاسی سید جمال بود اظهار می‌کرد، با دو تن از همکاران و همفکرانش به نامهای شیخ احمدرواحی و خبیرالمک، از دولت عثمانی تحویل گرفته و آنها را به تبریز آورده و در آغاز حکومت مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۴ ه. ق. کشتند.^۳

۱- محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، چ اول، موسسه انتشارات بعثت، ۱۳۶۶، ص ۸۶.

۲- نیکی آر. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چ اول، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۸۶.

۳- طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، ص ۸۶.

میرزا آقاخان علاوه بر آشنایی با آراء کسانی چون آخوندزاده و ملک خان، مطالعاتی را در زمینه‌های مختلف شروع کرده و زبانهای فرانسه و انگلیسی را زیر نظر یک معلم زرتشتی آموخت. همچنین زبان باستانی ایران (اوستا) را نیز تا حدودی فراگرفت.^۱

آقاخان در استانبول با افکار و اندیشه‌های جدید غربی آشنا شده و به طور قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر این افکار قرار گرفت. وی کتابهای نویسندگان بزرگ از قبیل ژان‌ژاک روسو، منتسکیو، اسپنسر، دکارت و داروین را خواند و در آثار خویش از آنان متأثر گردید. همچنین با نظرات جامعه‌شناسی اروپای سده هیجده و اوایل سده نوزده تا حدودی آشنا گردید.^۲

میرزا آقاخان از نمایندگان افراطی و دو آتشه ناسیونالیسم شوونیستی و باستانگرایی محسوب می‌شود. و در آثار خویش شدیداً تحت تأثیر آخوندزاده و آراء و نظریات وی است. او با توجه به آشنایی‌اش با مرامها و شیوه‌های فکری اروپا دست به تأسیس ایدئولوژی ناسیونالیستی ایران زد و از تاریخ و فرهنگ غنی باستانی ایران بیشترین بهره‌برداری را کرد، و در تمام گفته‌هایش هوشیاری ملی و احیای مجد و عظمت ایران را در سرلوحه گفتارهایش قرار داد. ضمن این که در تمام نوشته‌ها و نظراتش نوعی عقده ذهنی و روانی ناشی از عقب‌ماندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران از جهان نورانی نیز می‌توان دریافت.^۳

میرزا آقاخان در گرایش به ایران باستان و ستایش از شکوه و عظمت

1- *Toward A modern Iran*, Edited by Elie Kedourie and Sylvia Co, Haim, Frank Cass, 1980, p. 65. 2- Op, cit, p. 66.

۳- سیمین فصیحی، *جریانهای اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، ج اول، نشر نوند، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۱۵۵.

آن و نفرت و بیزاری از عنصر تازی گوی سبقت را از سلف خویش (آخوندزاده) نیز ربود. افکار آخوندزاده به وسیله میرزا آقاخان بسط و تدوین بهتری یافت و سپس افکار رادیکال ضد عرب و ضد اسلامی آقاخان کرمانی به وسیله تعدادی از نویسندگان و روشنفکران ایران در قرن بیستم گسترش یافت که از جمله آنها نویسنده صاحب نام صادق هدایت و دیگران را می‌توان نام برد.^۱

آقاخان در مدت اقامت در استانبول رساله‌ها و کتب متعددی از قبیل نامه سخن، قهوه‌خانه، رساله خرید خوزستان، کتابی در تاریخ ایران باستان موسوم به آئینه سکندری و سه مکتوب را - که به تقلید از مکتوبات کمال‌الدوله آخوندزاده نوشته است - به رشته تحریر درآورد. مهمترین آثار وی که رویکرد باستانگرایانه وی را نشان می‌دهند سه مکتوب و آئینه سکندری هستند. کتاب آئینه سکندری او که تاریخ ایران را از آغاز تا زوال ساسانیان و پیدایش اسلام مورد بررسی قرار داده، اولین تاریخ جدید علمی ایران باستان است که به قلم یک مورخ ایرانی با اتکا بر مطالعات و پژوهشهای خود او و دانشمندان و خاورشناسان اروپایی، نوشته شده است و تا زمان تألیف کتاب تاریخ مفصل ایران توسط پیرنیا، آئینه سکندری بهترین کتاب تاریخ ایران باستان بود. خود میرزا آقاخان هم به آئینه سکندری بیش از سایر آثارش اهمیت می‌داده است و به دوستانش در تهران سفارش خواندن آن را می‌کرد. به میرزا ملکم خان می‌نویسد «برای برانداختن بنیان این درخت خبیث [ظلم] چنین تاریخی لازم است و هم برای احیای قوه ملیت در طبایع اهالی ایران».^۲

آقاخان بعد از جلال‌الدین میرزا پیشگام تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی

۱- کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ص ۲۸۷.

۲- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، ص ۵۵.

بوده است و هدف وی از نوشتن تاریخ تحریک و ایجاد حس ناسیونالیستی در مردم ایران است، ضمن این که از لحاظ ارزش، کار آقاخان بسیار علمی تر و با ارزش تر از اثر جلال الدین میرزا است.

به جرأت می توان گفت که میرزا آقاخان جزء اولین کسانی است که در ایران نگرش و درک علمی از تاریخ و اهداف آن دارد. در نظر وی تاریخ «بحث می کند از اطوار و حرکات مردمان نامی، ترقی و تنزل ملل مختلفه ی دنیا در هر عصر و ظهور شوکتهای بشریه در هر زمان و تحقیق و تفتیش عادات و اخلاق و موجبات انحطاط و انقراض دولتها...» وی هدف از خواندن تاریخ را نه تنها شناخت گذشته بلکه تدبیر کارها در آینده می داند و تاریخ هر کشور را برگه هویت آن کشور می داند «حکمت تاریخیه به مثابه آیینیه ی گیتی نماست که ذهن آدمی را برای فهمیدن اسباب ظهور هر قدرت و شوکت و انقراض هر دولت باز کرده و او را در عالم انسانیت موفق به اجرای کارهای بزرگ می سازد... ملتی که تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود را نداند، کودکی را ماند که پدر و مادر خود را نشناسد... بدیهی است که پیشامد حال آیندگان را هم نخواهد دانست.»^۱

با این که نویسنده کتاب از تاریخ و اهداف آن برداشتی نسبتاً علمی و دیدی جدید دارد اما کتاب تاریخش را بر مبنای ناسیونالیستی به رشته نگارش در می آورد. و درباره وضعیت و آداب و رسوم و پادشاهان آن از موضوعی ستایش آمیز صحبت می کند و در پایان کتابش ملت ایران را مخاطب قرار داده و می گوید «ای اهل ایران قدری از روی دقت و رقت در تاریخ ایران سیر کرده که ایران به منزله قلب عالم و همچون شمع انجمن

۱- عبدالحسین آقاخان کرمانی، آیینیه سکندری، ص ۱۱ تا ۲۶.

بوده و چنان عظمت داشته که به مصر و روم و یونان تاخته [و اکنون] به چنین حالی گرفتار آمده است».^۱

آقاخان از هر سخنی سعی می‌کند که مردم را به هوشیاری ملی برای احیای دوباره مجد و عظمت گذشته‌شان فرا خواند «در قرون ماضیه شما سر دفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش بوده‌اید، تاکی سستی و... تا چند در زاویه خمول خزیده‌اید؟»^۲

آقاخان که همواره در پی ساختن و کشف هویت ملی ایرانیان است پایه‌های ناسیونالیسم را بر ایران باستان و فرهنگ و آداب آن دوره بنا می‌کند. وی هویت ایرانیان را در آیین زرتشت و نژاد آریا می‌داند و ایرانیان را از نژاد نجیب آریا می‌شمارد.^۳

او با این که به فساد و تباهی ایران در اواخر ساسانی اشاره می‌کند، و بی‌نظمی، هرج و مرج و بی‌عدالتیهای آن را بر می‌شمارد، اما ترجیح می‌دهد که سلطه عربها را ریشه مشکلات ایران بداند. هرگاه درباره اعراب بحث می‌کند چنان احساس خشم و نفرت بر وی غالب می‌شود که دید علمی تاریخی خود را درباره مسائل و علل و عوامل حوادث به کنار گذاشته و با خشم و نفرتی بیش از آخوندزاده بر آنان تاخته و ایرانیان را به دوری و کنارگذاشتن آداب و رسوم و آیین آنها دعوت می‌کند. «حیف از تو و افسوس بر تو [ای ایران] چه شد آن قدرت آسمانی و کجارت آن آیین و خوی بزرگواری؟ یک مشت تازی لخت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و شترچران، سیاه و زرد و لاغر میان، موشخواران بی‌خانمان، شدید و بی‌ادب و خونخوار مثل حیوان بل پست‌تر، بر آن کاروان هستی تو تاختند.» پس ایرانیان را به خاطر قبول کردن دین اسلام و قبول حاکمیت و

۱- همان ص، ۶۲۶. ۲- همان، ص ۶۲۸.

3- *Toward a Modern Iran*, op, cit, p. 80.

فرمانروایی مسلمانان، سرزنش کرده می‌گوید «لعنت بر کسانی که دولت به آن بزرگی را تسلیم راهزنان کرده و دل خویش را به موهومات بستند تا به سعادت دو جهان نایل گردند، از نسیه که خبر نداریم حرفی است که سعد وقاص و یک جمع نسناس به توهم گفته‌اند، از نقد همین قدر بگوییم که با سوختن آثار علم و حکمت و فنون، آتش به دانش آفاق زدند و به جای نوشته‌های بزرگمهر حکیم و جاماسب بیدار دل و مزدک فرزانه، اورا قی به هم ریخته و بی سر و ته به دست مردم دادند که یک جمله آن را هیچ عجمی نمی‌فهمد.»^۱

آقاخان کرمانی، آیین زرتشت را آیین پاک و روشن می‌خواند که اعراب آن را از بین برده‌اند. «[تازیان] آیین پاک و روشن و شرف تابناک ایران را به اساس دروغ و بنیاد ظلم و دین موهوم و خدای مجهول و پیغمرامی تبدیل ساختند و ریشه ایرانگیری و بیخ درخت بزرگواری و کیانیگری را از خاک ایران برکنندند.»^۲

آقاخان تمامی زشتیها و مشکلات و کاستیهای ایرانیان را به اعراب نسبت می‌دهد و آنان را مسئول اسیری ایرانیان در استبداد سیاسی و دینی می‌داند و در این راه حتی مشکلات زنان را نیز به آنان نسبت می‌دهد «این زنان توسست، همه گوژپشت و بداندام، خوار و حقیر، ناتوان و اسیر، در چادر مستور، از هر دانش مهجور و در جهالت و حرمان عمر بسر آورند.»^۳ و در یک نتیجه‌گیری از تأثیر اعراب بر رفتار و فرهنگ ایرانیان می‌گوید «خلاصه هر شاخه از درخت اخلاق زشت ایران را که دست می‌زنیم ریشه او کاشته عرب است.»^۴

۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان، انتشارات پیام، ص ۲۸۳.

۲- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ناشر کتابخانه طهوری، ص ۲۶۵.

۳- همان، ص ۲۶۷. ۴- همان، ص ۱۸۰.

آقاخان با همان شدت وحدتی که بر اعراب می‌تازد به ستایش ایران باستان می‌پردازد. «زمانی وسعت مرز و بوم تو به جایی می‌رسید که از کران تا به کرانش را خورشید در یک روز نمی‌پیمود. در آن دوران پادشاهان تو به پیمان فرهنگ عمل می‌کردند و تو در فردوس ارم به بزرگواری و آسایش روزگار می‌گذراندی و از بخششهای یزدانی بهره‌یاب بودی... [پارسیان] در امور بزرگ مجلس مشورت تشکیل می‌دادند... ایرانیان در دانش و آداب و اخلاق و فضیلت بر همه ملل سروری داشتند علوم هندسه و جغرافیا و هیئت و سیاست مدن و نظام لشکری و کشوری آن شهره آفاق بود... زورمندان را توانایی تعدی به زیردستان نبود و کشتن آدم از قدرت حکام خارج بود... زنان با مردان شریک زندگی بودند و آزاد و دلشاد در سفر و شکار باهم به سر می‌بردند.»^۱ سپس از دوران ایران باستان این تصویر را ارائه می‌دهد که: «خلاصه این که ایرانیان موافق آن زمان همه لوازم معیشت و زندگانی و سرور و کامرانی را آماده داشتند، و در مدنیت به مقامی بس والا رسیده بودند.»^۲

آقاخان یکی از طرفداران و مشوقین سره‌نویسی و دور ریختن واژه‌های عربی می‌باشد و پیوسته ایرانیان را به خالص کردن و پاک کردن زبان فارسی از لغات عربی فرا می‌خواند وی اعراب را به خاطر عریزه کردن شدید زبان فارسی سرزنش می‌کند. «اگر ایرانیان بدانند که از استیلای زبان عربی چه زیانها به ایران رسیده دیگر یک کلمه عربی در زبان فارسی استعمال نمی‌نمایند». سپس اضافه می‌کند که «استیلای زبان عربی ایران و ایرانیان را ده برابر از قتل عام چنگیز خرابتر کرده است.»^۳

همچنین عقیده دارد که القبای عربی خواندن و نوشتن را مشکل

ساخته است. «عربها نه تنها بر دین و دولت ما بلکه بر زبان شیرین ما نیز حمله کرده... و زبان شیرین نیاکان ما بدتر از کشور ما دچار خرابی و ویرانی شده است.»^۱

از دیگر آثار آقاخان رساله‌ای به نام رساله عمران خوزستان است که در این کتاب پیشنهاد می‌کند که پارسیان هند قسمتی از زمینهای ثروت خیز خوزستان را از دولت ایران بخرند و به ایران بازگردند و سدّ اهواز را بسته و در کنار شط کارون شهری همانند کراچی و بمبئی دارای ثروت و سرشار از روح ایرانیت بناسازند. این رساله به هندوستان رفته و مورد قبول پارسیان نیز قرار گرفت و در تعقیب این هدف پارسیان وارد مذاکره با دربار ایران شدند که ناصرالدین شاه زیر بار این معامله نرفت و نتیجه لازم از این کار گرفته نشد.^۲

میرزا آقاخان در راه هدفش و تهییج مردم در این راستا به سرودن اشعاری دست زد که در روزنامه‌ها و آثارش آورده است. در یاد ایام نیک‌بختی و سعادت روزگار گذشته چنین می‌سراید:

خوشا روزگاران فرخ زمان که روم و فرنگ از تو جستی امان
زهی عصر و فرخ زمانی که باج تو را آمد از مصر و از کارتاج^۳
چه خوش بود آن روز فرخ سرشت که استخر تو می‌بود باغ بهشت
خوش آن روزگاران که کاووس کی به سودان و مصر اندر افکنده پی^۴
آقاخان در تأسف بر اوضاع کنونی و مقایسه آن با روزگار پر عظمت

1- *Toward a Modern Iran*, p.79.

۲- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد ۱، چ ششم، انتشارات عطار و فردوس، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۶۰.

۳- ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه و تحشیه جمشید محمد عباسی، نشر کانون معرفت، تهران، بی‌تا، ص ۴۰۴.

۴- همان، ص ۴۰۶.

باستان می‌گوید:

کجاست آن همه دانش و زور دست کجاست آن بزرگان خسروپرست
کجاست افسر کاویانی درفش کجاست آن همه تیغهای بنفش^۱
کجاست آن دلیران و مردانگی هش و رای فرهنگ و فرزاندگی
کجا رفت آن اختر کاویان کجا رفت اورنگ فرکیان^۲

تأثیرات غرب

یکی از عواملی که در گرایش ایرانیان به دوره باستان تأثیر گذار بوده است تأثیرات تحولات غرب به خصوص رنسانس و افکار و اندیشه‌های روشنفکران این دوره و دوران بعد از آن است. رنسانس در لغت به معنی نوزایی و تولد مجدد است و منظور از آن تجدید حیات ادبی، علمی و هنری و نیز احیاء و بازگشت به گذشته می‌باشد. در تاریخ اروپا به دوره‌ای اطلاق می‌شود در فواصل قرون چهارده تا شانزده میلادی که تجدید حیات ادبی و علمی دوران باستان در اروپا امکان‌پذیر گردید و اروپا دوران قرون وسطی را پشت سر نهاد.^۳

ایتالیائیها این عصر را بدان سبب «لاریناشیتا» یعنی رنسانس می‌خواندند که به نظر آنها عصر رستاخیز پیروزمندانه روح فرهنگ کلاسیک روم پس از هزار سال استیلای بربریت بود. به گمان ایتالیائیها دنیای کلاسیک روم با تهاجم ژرمنها و هونها در قرون سوم و چهارم میلادی نابود شده بود و دستهای زمخت گوتها گل پژمرده اما هنوز زیبای

۱- همان، ص ۴۰۸. ۲- همان، ص ۴۰۹.

۳- داوود اصفهانیان، تحولات اروپا در عصر رنسانس، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۶۶.

هنر و زندگی رومی را له کرده بود.^۱ پترارک (۷۵-۱۳۰۴ م.) که رنان او را نخستین انسان متجددی می‌نامید که در غرب لاتینی احساس لطیف و محبت‌آمیزی نسبت به فرهنگ باستانی پدید آورد، از شاعران و نویسندگان بزرگ عصر رنسانس بود که عصر جدید را عصر احیای آثار کلاسیک می‌دانست. وی توجه به متون اصیل دوران باستان و بازگرداندن زبانهای لاتینی و یونانی به پاکی گذشته را توصیه می‌نمود. او معتقد بود که عصر ایمان دوره جهل و تاریکی بوده است. در حالی که مشرکان دوره یونانی و رومی یکی از درخشانترین مراحل تاریخی زندگی بشر را به وجود آورده‌اند.

ایتالیا که گهواره رنسانس بود خود را وارث تمدن بزرگ روم می‌دانست زیرا زبان ایتالیایی نزدیکی زیادی به لاتین دارد و باقیمانده آثار باستانی نیز شواهد عینی و زنده‌ای از عظمت و قدرت امپراتوری روم در ذهن مردم ایجاد می‌کرد.^۲

«آنها زبان لاتینی را احیا کرده، نامهای خود را به صورت لاتینی در آورده و اصطلاحات زندگی روزمره و عبادات مسیحی را صیغه‌ای رومی بخشیدند... در نثر از سبک سیسرون و در نظم از ویرژیل پیروی کردند» در پی این تغییراتی که در جهت احیای دوره باستان صورت گرفت «چنین به نظر می‌رسید که زمانه پانزده قرن به عقب رفته و عصر سیسرون و هوراس... دوباره متولد شده است».^۳

از نظر پترارک و دیگر اومانیستها زندگی و تفکر در دوره هزارساله مسیحیت چیزی جز غفلت از حقیقت نبود. آنها قبول داشتند که عالم

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۵، ترجمه صدر تقی‌زاده و ابوطالب صارمی، چ دوم، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۷۷.

۲- اصفهانیان، همان، ص ۵۱. ۳- دورانت، همان ص ۹۲.

یونانی - رومی پایان پذیرفته و دیگر عیناً قابل بازگشت نیست اما در عین حال اعتقاد داشتند که توجه به آن می تواند مبنای ساختن عالم جدید قرار بگیرد.^۱

در این جا باید به سوالی پاسخ داد و آن این که چگونه این تحولات رنسانس در گرایش روشنفکران ایرانی به دوران باستان و عامل عقب ماندگی ایران را حمله اعراب و حاکمیت تعالیم اسلام دانستن تأثیر داشته است. برای پاسخ به این پرسش باید به دنبال آبشخور فکری و تعلیمات ذهنی این روشنفکران ایرانی گشت. این روشنفکران ایرانی که در تماسهایشان با غرب با افکار و آموزه های عصر روشنگری و متفکران قرون هفده و هیجده آشنایی پیدا می کردند و تحولات و مفاهیم رنسانس اروپا بازتابی ساده و سطحی در فکر و ذهن آنان داشت بدون درک کامل از تحولات ژرفی که در ماهیت تمدن غربی در طی رنسانس رخ داد با مشاهده ی خارج شدن آن تمدن از حیات دینی دوره مسیحیت و پا گذاشتن به دوران مادیگرایی و اومانیسم^۲ شروع به دنباله روی از آن کردند. در این دوره یعنی از سده چهاردهم میلادی به بعد نوعی بازگشت به عصر شرک و حیات غیر دینی یونانی صورت پذیرفت که مطالعه

۱- محمد مددپور، خودآگاهی تاریخی، ص ۲۱۲.

۲- نهضت اومانیسم یعنی مکتب بشردوستی یا انسان گرایی یکی از محصولات دوره رنسانس بود. اومانیستها اندیشه مردم را از دین به فلسفه و از آسمان به زمین معطوف ساختند و غنای فکری و هنری روزگار شرک یونانی و رومی را به نسل خود باز نمودند. این افراد که دیوانه دانش بودند از همان آغاز به نام اومانیستها معروف شدند زیرا اینان مطالعه فرهنگ کلاسیک را اومانیته (مربوط به انسان) خواندند. اکنون مناسبترین موضوع مطالعه خود انسان با همه توانایی درونی و زیبایی جسمانی و تواناییهای عقلانی اش بود، و به این نکات با همان دقت و کمالی پرداخته می شد که در یونان و روم باستان تجلی کرده بود، اومانیسم همین بود. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۵، رنسانس، ص ۸۸.

ادبیات، هنر و فلسفه یونان باستان و تصحیح و تنقیح و چاپ این آثار از مظاهر آن محسوب می‌شد.^۱

گذشته از تأثیرات رنسانس در ذهن و فکر اولین متفکرین ایرانی، نگرش نویسندگان و متفکرین بعد از عصر روشنگری اروپا نسبت به ایران و مخصوصاً دیدگاههای آنان درباره دین اسلام و احکام مختلف آن نیز بی‌تأثیر نبود. نگرش این نویسندگان اروپایی بر پایه‌های جدید تمدن اروپایی از قبیل اومانیزم، لیبرالیسم و غیره استوار بود و نیز از تأثیرات دشمنی دیرینه بین اسلام و کلیسا و ضدیت بین دو مذهب اسلام و مسیحیت بر کنار نبود و همان طور که دیدیم، اندیشه‌ها و دیدگاههای کسانی مثل ولتر، متسکیو، ژان ژاک روسو و دیگر پیشروان فکری سده‌های هفده و هیجده اروپا بیشترین تأثیر را در ذهن و فکر روشنفکران ایرانی و در نگاه جدید آنها نسبت به مسائل داشت.

در این جا لازم است که در باب دشمنی دیرینه میان اسلام و مسیحیت و ادامه این دشمنی تا بعد از عصر روشنگری اروپا و تأثیر آن بر دیدگاههای روشنفکران و نویسندگان اروپایی درباره اسلام و مسلمانان اشاره شود.

پس از پیدایش اسلام، مسیحیگری حاکم بر غرب نمی‌توانست نسبت به اسلام و مسلمانان به دیده دوستی بنگرد. زیرا پس از ظهور اسلام در طی سده‌های دراز، تنها نیروی اسلام بود که اروپا را در زمینه‌های سیاسی، فکری و اقتصادی تهدید می‌کرد. همواره قلب سرزمینهای اسلامی نزدیکترین منطقه به اروپا بود، و از پایان سده اول هجری/هفتم میلادی تا پایان سده هشتم هجری/پانزدهم میلادی اسلام در چهره‌های

۱- محمد مددپور، سیر تفکر معاصر (کتاب اول)، چ اول، انتشارات تربیت، ۱۳۷۲، ص

گوناگون عربی، عثمانی، شمال آفریقایی و اسپانیایی خود، بر اروپای مسیحی تفوق و برتری داشت و آن را تهدید می‌کرد. این ویژگیهای اسلام هرگز اندیشه‌گران مسیحی حتی آنان را که در عصر روشنگری اروپا می‌زیستند رها نکرد و همواره آنان را رنج داد. نوشته‌های آنان نشانگر بیم و تنفر ژرف از سوی مسیحیان نسبت به پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان است.^۱

پژوهشگری به نام ساندرس علت دشمنی مسیحیان را با اسلام اینگونه می‌آورد: «کمتر مسیحی با صداقتی در عصر اعتقاد می‌توانست با یک بی‌طرفی همراه با خونسردی به مردی [مانند پیامبر اسلام (ص)] بنگرد که مذهبش به دیده‌وی کاریکاتوری کفرآمیز از کیش خود او بوده و پیروان آن [از همان سده یکم ه. / هفتم م. که سوریه را از دولت بیزانس گرفتند] مسیحیگری را در زادگاه و مرکز رشد آغازینش از میان برده بودند.»^۲

پس از رحلت پیامبر (ص) اسلام در سال ۱۱ ه. / ۶۳۲ ق. ابتدا سلطه نظامی و سپس سلطه فرهنگی و دینی اسلام به شدت افزایش یافت. در مرحله نخست ایران، سوریه، مصر و شمال آفریقا، در مقابل لشکریان اسلام سقوط کردند و در قرون هشتم و نهم میلادی / دوم و سوم دهه نیز اسپانیا، سیسیل و قسمتهایی از فرانسه فتح شدند و در قرون سیزدهم و چهاردهم اسلام تا هند و اندونزی و چین پیش رفته بود. در مقابل این پیشرفت خارق‌العاده، اروپا و جهان مسیحیت جز ابراز ترس از هیبت اسلامی کار خیلی کمی می‌توانست انجام دهد، و بی‌جهت نبود که اسلام

۱- عبدالهادی حائری، نخستین رویاروئیهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، چ دوم، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۵۲.
۲- همان، ص ۵۳.

نماد ترور و تخریب تلقی شد و جماعت شیطانی و بربر، مورد نفرت اروپائیان واقع شد. و همواره اسلام برای اروپائیان یک ضربه روحی پایدار محسوب می‌گردید.^۱ جنگ بین دو تمدن اسلام و مسیحیت در قالب جنگهای صلیبی که حدود دوست سال ادامه یافت از ۴۹۰ هـ/ ۱۰۹۶ م. شروع گردید.

اروپا در خلال این جنگها به خواست خود که دست‌یابی بر بیت‌المقدس بود دست نیافت و با آنکه از علم و هنر و دستاوردهای تمدن پیشرفته اسلامی بهره برد و این دستاوردهای علمی و فرهنگی مسلمانان در آینده نه چندان دور یکی از عوامل ایجاد رنسانس اروپا گردید اما دشمنی تاریخی و دیرپای غرب مسیحی با شرق اسلامی هرگز کم نشد. و به هنگام یورشهای مغول به سرزمینهای اسلامی، غریبان تا سر حد امکان با آن همکاری کرده و حتی چندین بار در صدد اتحاد برای گرفتن مصر برآمدند که عوامل متعدد جغرافیایی و غیره امکان این همکاری را از آنان گرفت. اما پاپ و سلاطین اروپا در پی هدف خویش مبنی بر گرفتن انتقام از مسلمین، در تشویق مغولان به ویرانی سرزمینهای اسلامی از چیزی فروگذار نمی‌کردند.^۲

در زمینه ادامه دشمنی دیرپای جهان مسیحیت با اسلام دانیل چنین می‌آورد «گونه‌ای اندیشه همگانی [در اروپای مسیحی] رشد و استقرار یافت که از یکپارچگی فراوانی برخوردار بود و نماینده وحدت عقیدتی جهان مسیحیگری در ستیز سیاسیش با جهان اسلام به شمار می‌رفت این

۱- ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ج اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۱۲.

۲- برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، ج پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۰ به بعد.

گروه یا رشته از باورهای یکپارچه که ما آن را شریعت استواری یافته می‌نامیم چنان استحکام و عظمتی داشت، که تا پس از درهم شکستن وحدت ایدئولوژیکی اروپا چه در زمینه مسئله تقسیم مسیحیان به کاتولیک و پروتستان و چه در جریان گسترش مادیگری و انکار خدا همچنان بر جای ماند.^۱

پس از دستیابی مسلمانان به قسطنطنیه، اروپا ضمن احساس خطر بیشتر در راستای انتقامجویی از مسلمانان گام گذاشت و کشتار میلیونی مسلمانان اسپانیا را جبران زیان از دست رفتن قسطنطنیه خواند. همچنین پس از رنسانس انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی با انگیزه‌های دینی درآمیخت. چنانکه بسیاری از دانشمندان معتقدند که سقوط قسطنطنیه موجب پراکندگی دانشمندان آن در ایتالیا و سایر کشورهای اروپایی گردیده، و اینان کینه و دشمنی بیشتر با مسلمانان را برای رنسانس اروپایی به ارمغان بردند و این پیشامد رفتن دانشمندان بیزانسی به اروپا که یکی از عوامل بیداری اروپا و رنسانس گردید، باعث شد نطفه یک غرب جدید با ضدیت اسلام و مسلمین بسته شود.^۲

بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی «انتقام جزئی (کشتار مسلمانان اسپانیایی) در سایه پیشرفته‌ها و اکتشافات همه جانبه غرب و واپس ماندگی مسلمانان و تسلط آنان بر سرزمینهای اسلامی جای خود را به انتقام همه جانبه داد [استعمارگران اروپایی] مسلمانان را به زیر سلطه استعماری و استثمار خود کشیدند.»^۳

۱- حائری، نخستین رویاروئیهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۵۳.

۲- علی محمد نقوی، جامعه‌شناسی غربگرایی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷، ص ۱۵۹.

۳- حائری، نخستین رویاروئیهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب،

از جمله نویسندگان و متفکرانی که تأثیرات شگرفی بر اولین روشنفکران ایرانی از قبیل آخوندزاده و آقاخان کرمانی داشته و در جهت دهی افکار آنان نقش بسزایی داشتند، کسانی چون ولتر، منتسکیو و ژان ژاک روسو بودند.^۱ *روح القوانین* منتسکیو که می‌توان گفت از کتابهایی بود که زمینه اصلی انقلاب فرانسه را فراهم ساخته بود در اندیشه اولین متفکرین قاجاری تأثیر جدی داشت. تالیفات منتسکیو در اوایل انقلاب مشروطه مورد توجه ایرانیان واقع گردید. برای اولین بار محمد حسین ذکاءالملک فروغی بود که آثار وی را ترجمه کرد و قسمتهایی از آن در روزنامه‌ها از جمله روزنامه تربیت درج گردید.^۲ همچنین همزمان با نوشتن قانون اساسی کتابهایی مثل *روح القوانین* منتسکیو ترجمه و نشر می‌گردید که به زعم عده‌ای از مجتهدین مطالب آن سراپا اهانت به اسلام و شرع مقدس بود.^۳

با توجه به روح اومانیستی حاکم بر اندیشه منتسکیو و نوع نگرش او که محصول رنسانس و عصر روشنگری و نیز دشمنیهای تاریخی اسلام و مسیحیت - میراث قرون وسطی - بود، او دیدگاه خاصی در مورد اوضاع ایران و اسلام و مقایسه بین این دو دوره تاریخی دارد. منتسکیو هر جا که سخن از ایران باستان رفته، با لحنی تأیید آمیز از آن سخن می‌راند. «امپراتوری بزرگ ایران که یکی از فعالترین ملل آن روز بود، سرزمین

1- *Towards a modern Iran*, p 67.

۲- منتسکیو، *روح القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی، چ هفتم، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، مقدمه ص ۴۵.

۳- عبدالرحیم ذاکر حسین، *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۶۵.

حاصلخیزی داشت و از هر حیث در آن وفور و فراوانی بود.^۱ در مقابل نظرات منتسکیو نسبت به اسلام و مسلمین همانند نظرات ولتر با بی خبری، بدبینی و حتی با کینه و عداوت همراه بود و این تا حدی محصول بدبینی و دشمنی علیه اسلام و تا حدی ناشی از آموزه‌های جدید اومانیستی بود. درباره دین اسلام و چگونگی قبول آن توسط مسلمانان می‌گوید: «یکی از بدبختیهای بشر این است که هر فاتحی دیانت خود را بر جامعه مغلوب تحمیل می‌کند، دیانت اسلام که به زور بر مردم تحمیل شده چون اساس آن متکی بر جبر و زور بوده باعث سختی و شدت شده است و اخلاق و روحیات مردم را نیز تشدید کرده است.»^۲

وی با الهام از آموزه‌های مادیگرایانه‌اش در مورد تأثیر احکام اسلامی بر زندگی مسلمانان می‌نویسد «مسلمین چون ناچارند در شبانه روز پنج مرتبه نماز بخوانند و در این پنج مرتبه هر چیز زندگی را فراموش کنند... نتیجه این می‌شود که به امور زندگی زیاد علاقمند نیستند. حال اگر یک حکومت مستبد هم بر آنها حکومت کند... در آن صورت [به کلی] نسبت به امور دنیا و زندگی بی اعتنا خواهند شد.»^۳

منتسکیو روزه گرفتن مسلمانان را به طور ضمنی زیر سؤال برده و آن را وسیله‌ای برای تنبلی و خساست می‌داند، و در مقایسه بین اسلام و دین زرتشتی ضمن آنکه اسلام را به عنوان عامل انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان می‌کوبد موضعی ستایش آمیز در قبال دین زرتشتی و ایران قبل از اسلام می‌گیرد: «در گذشته دیانت زرتشتی باعث رونق و سعادت ایران گردید و از آثار ناگوار استبداد جلوگیری کرد ولی امروز اسلام باعث عقب افتادگی ایران شده است.»^۴

۲- همان، ص ۶۷۱.

۱- منتسکیو، همان، ص ۲۸۵.

۳- همان، ص ۶۷۸. ۴- همان، ص ۶۷۹.

همچنین منتسکیو در نظام بخشیدن به تئوری «خودکامگی شرقی» خود بارها به کشورهای اسلامی اشاره می‌کند، و این در حالیست که مسیحیت را نسبت به خودکامگی بیگانه می‌شمارد، اما شیوه‌های حکومتی مسلمانان را لزوماً با بیرحمی و آدمکشی همراه می‌داند.^۱

ولتر نیز به عنوان یکی از سازندگان عصر روشنگری اروپا کینه و دشمنی شدیدی با اسلام و مسلمین داشت. وی در نامه‌ای به کاترین دوم امپراتریس روسیه پیروزی وی را بر سلطان عثمانی چنین می‌ستاید: «جهان جشنها و شادمانیهای شمارا می‌ستاید و فرانسویان به خاطر آن شادمانیها در شگفتی فرو رفته‌اند... این یک حقیقت است که من همواره از خدای آفتاب خواسته‌ام که پرچم محمد [(ص)] را به دست آن ملکه بسپارد.» و در نامه دیگری می‌نویسد: «شنیده‌ام که صدر اعظم عثمانی شکست خورده و با پرچم بلند محمد [(ص)] به آدرینوپل گریخته است.»^۲

از دیگر متفکران برجسته قرن هیجده م. اروپا ژان ژاک روسو است که تأثیری انکار ناپذیر بر ذهن و فکر روشنفکران ایرانی داشته است. وی در قبال ایران باستان موضعی ستایش آمیز دارد. از جمله در جایی می‌نویسد: «ایرانیان قدیم، ملت بسیار عجیبی که در کشور آنها همان طور که در کشور ما علم و دانش می‌آموزند، تقوا و پرهیزکاری را تعلیم می‌دادند، با همین نیروی عظیم قسمت اعظم آسیا را تصرف کردند. به طوری که تاریخ فتوحات و سازمانهای کشوری آنها مانند یک داستان شیرین در همه جا خوانده می‌شود.»^۳

۱- حائری، نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۱۰۶.
۲- همان، ص ۵۵.

۳- ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه عنایت‌اله شکبیا پور، ناشر بنگاه مطبوعاتی فرخی، ۱۳۴۵، ص ۲۹۱.

با در نظر گرفتن عقده حقارت و روحیه درهم شکسته و احساس شرم و خشمی که روشنفکران ایرانی از عقب ماندگی و وضع نابهنجار خود و عدم توانایی مقابله با دو استعمارگر بزرگ روس و انگلیس داشتند، می توان به سادگی فهمید که نظرات و موضع گیریهای این پیشروان عصر روشنگری که روشنفکران اولیه ایرانی آنها را به مثابه پیامبران عصر جدید انگاشته و گفته هایشان را الهاماتی برای پیشرفت و توسعه کشور خود می دانستند، چه تأثیر شگرفی بر ذهن تقلید گرای روشنفکر اولیه ایرانی می توانست داشته باشد. ایرانیانی که در مقام تقلید از رنسانس و یافتن راهی برای پیشرفت کشور خویش برآمدند ماهیت رنسانس و تمدن غربی را کشف نکردند و دریافت های آنان از منابع دست چندم بود و چندان عمقی نداشت. هدف رنسانس ساختن نسخه بدلهایی از روی آثار باستانی نبود، بلکه رقابت با آن آثار و در صورت امکان برتری جستن بر آنها بود. آنان با وجود روی آوری و توجه همه جانبه به فرهنگ کلاسیک یونانی و رومی در برابر آن موضعی انتقادی نیز اتخاذ کردند. «زیرا فرهنگ غربی خود را ادامه منطقی آنها می شمرد، و تنها نسبت به آن سرشار از ستایش حقیقی و تنها در برابر آن دارای وضع انتقادی جدی بوده است. بزرگان غرب در ادبیات، هنر، فلسفه و حتی در سیاست رو به یونان و روم داشته اند. فلسفه جدید غرب که با دکارت و بیکن آغاز می شود تا در برابر منطق ارسطویی وضع انتقادی جدی نگرفت آغاز نشد. همچنین تمام هنر اروپا از تئاتر گرفته تا شعر و... در برابر میراث یونانی دارای وضع انتقادی بوده است. اندیشه اروپایی اصالت عقل یونانی را گرفت و اصالت تجربه را بر آن افزود، و با برپا داشتن روش انتقادی و تجربی، تعقل محض و استدلالی را به حوزه تعقل متکی به تجربه کشانید و از آنجا علوم جدید را پدید آورد. بدین ترتیب تاریخ

اروپای جدید از حیث بنیاد اندیشه از سویی دوام و از سویی نفی اندیشه یونانی است.^۱

آلبرتی معمار بزرگ عصر رنسانس مدعی می شود که انسانهای جدید از انسانهای باستانی فراتر خواهند رفت. لیکن انسانهای باستانی یک الگو و نقطه عزیمت در اختیار انسان قرار داده اند.^۲

اما روشنفکران ایرانی با دیدن تمدن جدید غربی و پیشرفتهای شگرف اجتماعی و تکنولوژیکی آن، در مقابل آن حالت انفعالی گرفتند و بیشتر دستاوردهای آن را بدون انطباق با شرایط تاریخی و اجتماعی خویش پذیرا گشتند و آنگاه در صدد پیدا کردن ریشه و علت عقب ماندگی خویش نسبت به آن برآمدند. آنها نقطه شروع انحطاط کشور خویش را در حمله اعراب مسلمان و سقوط امپراتوری ساسانی دیدند و از این زمان تلاش برای بازگشت و احیاء این دوره تاریخی شروع گشت. «اما این باستانگرایان ایرانی که شیفته فرهنگ و تمدن غربی بودند در تفسیر ناسیونالیستی خود از ایران باستان ارزشهایی را می دیدند که غالباً ارزشهای جدید و یا غربی بودند. و لطف قضیه اینجاست که بسیاری از این ایران گراها خود از طرفداران [جدی] غرب بودند.»^۳

روشنفکر ایرانی بدون این که در برابر تاریخ باستان خویش وضعیت انتقادی بگیرد در خیال خود از ایران قبل از اسلام یک دوره طلایی پرشکوه و مدینه فاضله ای ساخت که اعراب مسلمان این بهشت آنان را تبدیل به ویرانه کرده و با تعلیمات خود آنان را در این ویرانه برای همیشه ماندگار ساخته اند. این موضع گیری روشنفکر ایرانی جدا از غرب زدگی

۱- داریوش آشوری، ما و مدرنیت، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۶، ص ۷۸.

۲- محمد مددپور، سیر تفکر معاصر، همان، ص ۲۱۹.

۳- نیکی، ریشه های انقلاب ایران، ص ۲۸۸.

وی نبود، چرا که او در موجودیت فعلی و واقعیت موجود ملت خود چیزی قابل افتخار که بتواند تحقیرهای استعمارگران را جبران کند نمی‌یافت. از نمونه تحقیرهای استعمارگران اروپایی کتاب حاجی بابا اصفهانی اثر جیمز موریه انگلیسی است که با بینش خاص خود تمام مظاهر شرقی را به باد سخره گرفته است.^۱

روشنفکر غرب‌زده هم با دیدن وضعیت نابسامان جامعه خویش به گذشته‌های دور تاریخ جامعه خویش نظر می‌اندازد، و در «گذشته‌های دور تاریخ خویش دوران مجد و عظمتی را جستجو می‌کند و اگر هم چنین دورانی را نیافت، در عالم تخیل چنین دورانی را برای کشور خویش می‌سازد و شروع به ستایش از دوران پرشکوه مملکتش می‌کند. دیگر همه چیز دوران باستان برای وی جذابیت خاصی دارد.»^۲

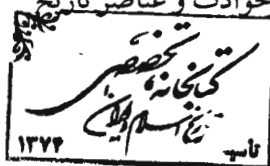
باید اضافه کرد این‌گونه تفسیر از تاریخ، تفسیر یکسره غربی نیست اگر چه از آن تأثیر پذیرفته است. «بلکه روانشناسی غربزدگی را نیز سخت در بر دارد، روان غرب‌زده گرفتار عقده حقارتی است که تمام وجود او را دربر گرفته و در تمام رفتارهایش بازتاب دارد و این عقده حقارت از برخورد تاریخی غرب با ملتهای غیر غربی و شکست و رنگ باختگی آنها

۱- حاجی بابا سرگذشت دلاکی است که به دست ترکمانان اسیر می‌شود. اما پس از مدتی با آنان همدست گردیده و در غارت‌های آنان شرکت می‌کند اما بالاخره موفق به فرار از دست آنان می‌شود. مدتی سقایی کرده سپس تنباکو فروش و بعد به جرگه دراویش می‌پیوندد و عازم تهران می‌شود و در همه جا کارش با کلک، دروغ، چاپلوسی و کلاه برداری است. پس از مدتی با دروغ و کلک وارد دربار و امور مملکتی شده و با ریا و کلک به کارش ادامه می‌دهد. در جایی از زبان یکی از قهرمانان داستان می‌گوید: «ای یاران بر ایرانیان دل مبنید که وفا ندارند، سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است...» ر.ک. سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، تهران، ۱۳۲۰، ص ۸۳.

۲- مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، چ نهم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۷، ص ۲۷۳.

در برابر تاریخ غرب حاصل می‌شود. و نمود دیگر این روانشناسی بزرگنمایی [در آثار و مفاخر تاریخی] است که کارش گاه به جنون می‌کشد.^۱

روشنفکر غرب زده به قصد خالی کردن عقده حقارت ناشی از واپس ماندگی به سراغ تاریخ کشورش می‌رود و آن را همانند حوادث دوران طفولیت به یاد آورده و در یک دوره طلایی آرامش ذهنی خود را به دست می‌آورد.^۲ به دنبال ساختن دوره طلایی، در ستایش از گذشته پرشکوه و پر عظمت نیز اغلب نگرش تاریخی صحیح و همراه با واقع بینی نداشته و به گزاف گویی درباره تاریخ و فرهنگ گذشته می‌پردازد. بسیاری از واقعیتهای نادیده گرفته و با عمل گزینشی در مورد حوادث و عناصر تاریخ باستانی، به ستایش از آن بسنده می‌کند.



ناسیونالیسم

ناسیونالیسم در اروپا از دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م) بود که دیدگاه جدیدی را در مورد حکومت پایه‌گذاری کرد. یکی از مهمترین ثمرهای انقلاب فرانسه «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» بود، که به سال ۱۲۰۶ هـ. / ۱۷۹۱ م. به عنوان دیباچه بر قانون اساسی فرانسه پیوست شد. در این سند آشکارا حاکمیت از آن ملت دانسته شد. از همین مفهوم نو و مردمی اینگونه نتیجه گرفته می‌شود که دیگر دولت تنها یک سرزمین و قلمرو یا مجموعه‌ای از سرزمینها و قلمروهای زیر فرمانروایی یک تن

۱- آشوری، همان، ص ۸۲.

۲- فرانتس فانون، دوزخیان روی زمین، ترجمه و مقدمه علی شریعتی، چ اول، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۱، ص ۲۰۳.

خودکامه نیست، بلکه عبارت از مردم و ملت است.^۱ در اعلامیه حقوق بشر فرانسه صریحاً ذکر شده بود که «حاکمیت اصلی متعلق به ملت است و ملت این حق را به هر کس که بخواهد تفویض می‌کند و هیچ فردی از افراد مردم نمی‌تواند قدرتی را بر دیگران اعمال نماید مگر آنکه آن قدرت از طرف ملت به او تفویض شده باشد.»^۲

قبل از انقلاب کبیر فرانسه ناسیونالیسم در اندیشه‌های ماکیاولی مطرح شده بود. وی در نوشته‌هایش صلاح مملکت خود را از هر امر دیگری برتر شمرد و بدین گونه یکی از نخستین آموزگاران آیین ملیت در اروپا بود. وی مردم ایتالیا را به ترجیح مصالح ملی بر ملاحظات اخلاقی و مذهبی تشویق کرد. با این که ماکیاولی در افکار عمومی اروپا جایگاه خوبی نداشت و حتی تا حدودی دچار بدنامی بود، اما اروپائیان در قرن هیجده با روی آوردن به مشرب ملت‌پرستی و رهایی از قید تعصب مذهبی و به مدد معیارهایی که آرمان انقلاب کبیر به دستشان داده بود، افکار ماکیاولی در کتابش شهریار را در معرض داوری قرار داده و به علت دلبستگی به فکر ملت‌پرستی او را از بدنامی رهانیدند. و مقام وی به جایی رسید که در قرن نوزدهم وی را در زمره متفکران بزرگ سیاسی غرب به شمار آوردند. بنابراین در عرصه اندیشه می‌توان گفت که «نخستین سنگ بنای حکومت ملی با اندیشه‌های ماکیاول بنا نهاده شد.»^۳

پیشروان نهضت ناسیونالیسم در اروپا روشنفکران بودند که برای

۱- حائری، نخستین رویاروئیهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۴۳.

۲- حجت‌اله درویش‌پور، بررسی پدیده ناسیونالیسم در جهان عرب، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۵.

۳- حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی غرب، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۷۹.

رهایی ملتهای خویش از زیر یوغ امپراتوریهای مسلط بر اروپا تلاش می‌کردند. آنان اولین کسانی بودند که در جهت ساختن دولت - ملتها کوشش کردند، و معمولاً کارشان را با ناسیونالیسم فرهنگی شروع می‌کردند. به این معنا که اعتقاد داشتند که: «هر ملتی که صاحب زبان، تاریخ، نظریه‌ای [مشترک] نسبت به جهان و بالاخره فرهنگی خاص خود می‌باشد، باید آن را حفظ و تکمیل کند.» آنان بعد از ناسیونالیسم فرهنگی، توجه خود را به ناسیونالیسم سیاسی معطوف داشتند.^۱

این روشنفکران معتقد بودند که برای حفظ فرهنگ ملی و محرز ساختن آزادی و عدالت در حق افراد جامعه هر ملتی باید خود حکومت مستقلی تشکیل دهد، و متصدیان حکومت باید دارای ملیتی از همان کشور باشند. اما با توجه به حاکمیت امپراتوریهایی که در اروپا به لحاظ ساختاری هرکدام متشکل از چندین قومیت بوده و برپایه حکومت استبدادی قرار داشتند چنین امری مستلزم واژگون ساختن این امپراتوریا بود. بدین جهت ناسیونالیسم در ابتدا مرامی انقلابی محسوب می‌شده و ناسیونالیستها به شدت تحت تعقیب بودند و در قالب انجمنهای مخفی به فعالیت می‌پرداختند.^۲

در کشوری که بر اساس ملیت ایجاد شده، حق حاکمیت سیاسی متکی بر اراده و تمایلات ساکنان آن، و دولت نماینده آن اراده و تمایلات است. در این جوامع باید ملتی همگون وجود داشته باشد، نه خیل عظیمی از افراد. در جامعه‌ای که بر پایه ناسیونالیسم شکل گرفته، ملت بر پایه معیارهای گوناگون اما قابل شناسایی تعریف می‌شود. این ملت هم برخوردار از حقوق و هم یگانه بنیاد مشروعیت دولت است. ملت باید

۱- رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰، ص ۲۳.
۲- پالمر، همان، ص ۲۴.

اراده و تمایلات مشترکی داشته باشد. افراد ملت احساس کنند که اعضای جامعه واحدی هستند و به نحوی از انحاء در زندگی مشترک دخیل هستند و دولت را دولت خود به حساب می آورند. معمولاً ملت مرکب از مردمی است که همگی به زبان واحدی سخن می گویند و یا دارای ریشه نژادی مشترک، تاریخ مشترک، دیانتی مشترک، سرزمین جغرافیایی مشترک هستند و یا خود را مواجه با خطر خارجی مشترکی می بینند. مهمتر از همه خود را ملتی واحد می شمارند که دارای سرنوشت مشترک است.^۱

با پیدا شدن ایده ناسیونالیسم توده‌های مردم در امور سیاسی و تصمیم گیری در مورد مسایل کشور و دولت خود به مشارکت پرداختند، و سیاست تبدیل به موضوعی متعلق به توده مردم گردید. اصولاً واژه ناسیونالیسم متعلق به جوامعی است که شرکت مردم در امور سیاسی آن در سطح بالایی قرار دارد.^۲

حرکت ناسیونالیستی در اروپا ابتدا در ایتالیا شروع شد. جوزپه مائزینی (۱۸۰۵-۷۲ م.) یک نظریه پرداز و مبارز راه وحدت ملی ایتالیا به شمار می رود. در نظر مائزینی ملیت و انقلاب امر مقدسی بود که در راه حصول آن می بایست برجسته ترین و برترین خصایص بشری تجلی کند. مائزینی خود جمهوریخواه بود. به دنبال حرکت مائزینی کسانی چون گاریبالدی و دیگران وحدت ملی ایتالیا را متحقق ساختند. بعد از تشکیل دولت - ملت ایتالیا، ملت آلمان توانست به رهبری بیسمارک وحدت ملی کشور آلمان را کسب کند.^۳

۱- همان، ص ۱۲۱.

۲- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۵۵.

۳- رضا داورى، ناسیونالیسم و انقلاب، انتشارات دفتر پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۵.

یکی از اهداف مکتب ناسیونالیسم در اروپا هوشیاری ملی و آگاهی یافتن هر ملت نسبت به هویت خود بود. ملتها پیوندهای مادی و معنوی خود را کشف کرده و برپایه آن دولت ملی راساختند. اما مهمترین هدف ناسیونالیسم در اروپا مسئله حاکمیت ملی بود. این حاکمیت ملی خود دو وجه داشت: یکی تصور آزادی ملی در تعیین سرنوشت خود که به صورت جنبشهای ملی علیه تسلط بیگانه ظهور یافت و مبارزات ناسیونالیستهای اولیه ایتالیا نمونه بارز آن است. وجه دوم شناختن اراده ملت به عنوان یگانه منشأ دولت بود که مقصود اصلی مؤسسان انقلاب فرانسه بود.^۱

به هر حال ملتها هنگامی در اروپا به وجود آمدند که سه صفت ذاتی مرتبط با همدیگر را به دست آوردند. این سه صفت عبارت بودند از حاکمیت، استقلال و قدرت، زیرا هر ملتی که به وجود آید نیاز به دولتی دارد که موجودیت خویش را از طریق آن بیان کند و بالعکس دولت هم مشروعیت خویش را از ملت می‌گیرد. حاکمیت ملی اقتضا می‌کند که با هر قدرت خارجی مقابله شود و کلیه نظامات کشور را خود مردم تعیین سازند.^۲ در کل باتوجه به پیوندهای جدیدی که میان دولت و مردم مطرح شد و نیز رخصت یافتن دسته‌های جدیدی از مردم برای مشارکت سیاسی از طریق پیدایش یا توسعه تأسیسات لیبرال و منتخب مردم، وحدت ملی در بسیاری از موارد باعث پیشرفت حکومت مشروطه گردید. در رابطه با نسبت ناسیونالیسم با دین در اروپا باید گفت که اصولاً این دولتهای مستقل ملی به دنبال سقوط قدرت کلیسا به وجود آمدند، کلیسایی که مظهر وحدت سیاسی اروپا محسوب می‌شد. بعد از این،

→ ص ۴۵. ۱- فسیحی، جریانه‌های اصلی در تاریخ‌نگاری، ص ۱۵۱.

۲- رضا داوری، ناسیونالیسم و انقلاب، ص ۳۲.

رشته پیوند مذهبی بین مردم اروپا جای خود را به دلبستگی به خاک و ملت داد. و «همان نیروی محرک تاریخی را که دیانت تا دیروز داشت امروز آئین وطن دوستی پیدا کرد».^۱

ناسیونالیسم در ایران

ناسیونالیسم در ایران نیز با تماس ایرانیان، به ویژه روشنفکران با افکار غربی در قرن نوزدهم پدیدار گشت. البته ناسیونالیسم پدیده‌ای نبود که مانند دانش و فن جدید یکسره از مغرب زمین به ایران راه یافته باشد. حتی پیش از پیدایش ناسیونالیسم در اروپا، تمام عناصر سازنده آن در ایران وجود داشته‌اند و زاده و پرورده تاریخ و فرهنگ کهن ایرانی هستند. عناصری چون تصور ایران زمین، زبان و کیش مشترک و فرهنگ و دید فکری مشترک ایرانیان در سیر تاریخ و پیدایش نهضت‌های مختلف دینی و سیاسی نقشی داشته‌اند. اما باید اضافه کرد که تا قرن نوزدهم مفهوم امروزی ناسیونالیسم در ایران وجود نداشته است و پس از تأثیر پذیرفتن از افکار نوین غربی بود که با استفاده از این زمینه‌ها و عناصری که در داخل ایران وجود داشت پدیدار شد.

ملت در فرهنگ و ادب فارسی نیز دچار دگرگونی معنایی شد. زیرا همان طور که ذکر شد این اصطلاح متعلق به قرون اخیر است. اگر به تاریخ و از آن جمله تاریخ ادب فارسی رجوع کنیم می‌بینیم که لفظ ملت در گذشته به پیروان ادیان گوناگون اطلاق می‌شده است. چنانچه در اشعار حافظ و مولوی آمده: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه؛ و یا: مذهب عاشق زملتها جداست/عاشقان را مذهب و ملت خداست.

۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، همان، ص ۱۱۶.

اما رفته‌رفته ملت مفهوم مردم را پیدا کرد و به مجموعه طبقات اجتماعی اطلاق گردید. و کم‌کم به عنوان معادل کلمه ناسیون (Nation) به کار رفت.^۱

ناسیونالیسم بیشتر به وسیله محصلان ایرانی در اروپا که با اصول آزادی و حکومت ملی انگلستان و نیز افکار پیشروان انقلاب فرانسه آشنایی داشتند. کم‌کم به ایران منتقل شد و کلاً ایرانیان مقیم یا سفر کرده به خارج که با تحولات غرب بیشتر در تماس بوده و با نوع حکومت آنان آشنا بودند از ناسیونالیسم آگاهی پیدا می‌کردند. علاوه بر اینها روزنامه‌ها و جراید خارجی نیز توسط ادوارد برجیس انگلیسی ترجمه و به نظر ناصرالدین شاه و صدر اعظم می‌رسید. که در این روزنامه‌ها درباره نهضت آزادی ایتالیا و احوالات ماتزینی پیشوای آن مطالبی درج شده بود که در روزنامه وقایع اتفاقیه همان زمان آمده است.^۲ در عرصه عمل و سیاست، گرایش به مبارزه با دخالت و سلطه بیگانه و استعمار و اهمیت دادن به حاکمیت ملی در سیاست کسانی چون قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر پدیدار گشت. در اندیشه امیرکبیر خودآگاهی ملی و توجه به منافع ملی و مقابله با نفوذ بیگانه به وضوح دیده می‌شود. وی نماینده ناسیونالیسم ایرانی در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپایی است. به ویژه در عرصه سیاست خارجی امیرکبیر، ناسیونالیسم عنصری قوی و نیرومند است و در تمام کارهایش به وضوح دیده می‌شود. دکتر پلاک اتریشی می‌گوید: «میرزا تقی خان مظهر وطن‌پرستی است که در

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۹.

۲- فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، انتشارات سخن، ۱۳۴۰، ص ۴۶.

ایران امر مجهولی است». وزیر مختار انگلیس که از روز اول تا آخر صدارت امیر با او در کشمکش بود و اغلب از کارهای وی انتقاد می‌کرد، اعتقاد دارد که امیر یکی از افراد انگشت‌شماری است که نیک بختی و وطنش را در دل دارد و در جای دیگر می‌نویسد که «قدرت فکر و وطن‌پرستی امیر نظام و عشق او به خوشبختی ایران جلب احترام کرده است».^۱ میرزا جعفر خان مشیرالدوله امیر را می‌ستود که غیرت ملت و خاک و برای آنچه به سود ایران بود کمال غمخواری و دلسوزی داشت. یکی از تاریخ نگاران انگلیسی که دیدگاهش نسبت به امیر به خاطر مخالفتی که با منافع و اهداف انگلیس در ایران داشت با بدبینی خاصی همراه است می‌نویسد «ایستادگی میرزا تقی خان در دفاع از حقوق حاکمیت ایران در سیاست او علیه دو دولت نیرومند روس و انگلیس جلوه‌گر است گرچه گاه به تعصب در وطن‌پرستی و شوونیسم می‌رسد».^۲

اما با همه این اوصاف حکومت امیر نه مبتنی بر مشارکت سیاسی مردم در تصمیمات سیاسی، بلکه ماهیتی داشت که از آن به عنوان استبداد منوره یاد کرده‌اند. و در ارزشیابی آن باید گفت که حکومت او سه جنبه بسیار مهم داشت. یکی این که بر پایه قانون و عدالت نهاده شده بود، دیگر این که به تربیت ملت معطوف بود و سوم این که رضایت و خشنودی مردم را از این روش حکومت کردن به دست آورد.^۳ ولی حکومت امیر بر پایه ناسیونالیسم نبود چه همان طور که قبلاً گفته شد ناسیونالیسم بر پایه حاکمیت ملی است که در آن توده مردم در امر سیاست مشارکت دارند. در شیوه حکومت امیر جایی برای مشارکت توده مردم در

۱- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چ هفتم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۱۶. ۲- همان، ص ۲۱۶. ۳- همان، صص ۲۱۲.

امر سیاست نبود و هنوز چنین حکومتی در تاریخ ایران شکل نگرفته بود. تلاشهای افرادی چون امیر کبیر و قائم مقام در جهت استقلال کشور و حاکمیت ملی به صورت فردی بود، و با از بین رفتن خودشان، تلاشهایشان در زمینه حاکمیت ملی و مبارزه با نفوذ بیگانه ناکام ماند. کوششهای آنان از یک جریان عمومی نشأت نمی‌گرفت و دستاوردهایشان به علت دولتی بودن و انجام اصلاحات از بالا بعد از خودشان دوام و بقاء نمی‌یافتند.

در عرصه فکر پیشروان اصلی ناسیونالیسم که آثارشان به دست ما رسیده میرزا فتحعلی آخوندزاده و جلال‌الدین میرزای قاجار و به دنبال آنها میرزا آقاخان کرمانی که نماینده همان مکتب فکری است می‌باشند. آنها در تلاش برای بیداری ملی و دست یافتن به هویت فرهنگی و تاریخی مردم ایران بودند و سعی در ساختن ایدئولوژی ملی می‌کردند.^۱

این ناسیونالیستهای اولیه به علل مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی به سوی ایران قبل از اسلام گرایش پیدا کردند و این گرایش آنها همراه با طرد و بی توجهی نسبت به ایران بعد از اسلام و فرهنگ و تمدن آن بود. آنها در ساختن ناسیونالیسم ایرانی، پایه‌های آن را بر روی فرهنگ و تمدن ایران قبل از اسلام بنا کردند. همان طور که در فصل قبل اشاره گردید، برای نمونه میرزا آقا خان کرمانی که در پی کشف هویت ملی و ساختن ایدئولوژی ملی بود هویت ایرانیان را در آئین زرتشت و نژاد آریا می‌دید.^۲ آنان با نوشتن کتابهایی، مخصوصاً در زمینه تاریخ، سعی کردند برای ناسیونالیسم ایرانی در ایران باستان بنیانی بسازند. نگاهی به نامه خسروان جلال‌الدین میرزا و آئینه سکندری میرزا آقاخان این گفته را تایید می‌کند.

۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ص ۲۷۰.

2- Toward a modern Iran. P.80.

مهمترین ایرادی که شاید بتوان بر ناسیونالیسم ایرانی اینان گرفت، ندیده گرفتن دین و فرهنگ و قومیت‌های گوناگون جامعه کنونی ایرانی بود. در حالی که در جامعه ایرانی از عصر صفوی به بعد بنیاد اساسی آگاهی ملی را مذهب شیعه می‌ساخت.^۱ و فرهنگ این جامعه گرچه جدا از فرهنگ قبل از اسلام ایران نبود ولی بیشترین تأثیر و نفوذ را از فرهنگ دینی و اسلامی پذیرفته و بیشتر آداب و رسوم و رفتارهای اجتماعی مردم بر بنیادهای آن استوار گشته بود. و در مورد نژاد آریایی هم باید گفت که ادعای خلوص آن به یک افسانه بیشتر شبیه است.

ناسیونالیست‌های باستان‌گرای ایرانی از تمام عناصری که در ساختن یک ملت واحد نقش دارند، از قبیل نژاد، زبان، کیش، تاریخ و احساس مشترک، یگانگی فرهنگی و سرنوشت مشترک، بیشترین اهمیت و بها را به تاریخ باستان دادند و دیگر عناصر از قبیل دین و فرهنگ و... را نادیده گرفتند. و به جای این که عناصر سازنده ملت را در جامعه کنونی جستجو کنند، آن را در دو هزار سال قبل کاویدند. آگاهی‌ای که به مردم القا می‌کردند یک نوع آگاهی ناقص و فاقد کارایی لازم بود. مشکل دوم ناسیونالیسم ایرانی در چگونگی انتقال این ایده از غرب به ایران بود. تقریباً بیشتر ناسیونالیست‌های ایرانی به دلیل عدم درک ماهیت واقعی ناسیونالیسم که از تماس سطحی آنان با غرب و داشتن اطلاعاتی از منابع دست‌چندم ناشی می‌شد، در انتقال دادن این ایده تعادل اجزاء و عناصر آن را برهم زدند. ناسیونالیسمی که بر سه بنیاد آگاهی ملی و حاکمیت ملی، مبارزه با نفوذ بیگانه و استقلال و مشارکت سیاسی مردم در تعیین سرنوشت خود و اظهار وجود ملت توسط دولت ملی، شکل گرفته بود

۱- میشل فوکو، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند*، ترجمه حسین معصومی همدانی، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۷۷، ص ۲.

وقتی که به کشور ایران رسید به صورت پشتوانه‌ای برای حکومت استبدادی و استعماری درآمد.^۱

ناسیونالیسم ایرانی نتوانست وظایف خود را انجام دهد زیرا ناسیونالیستهای ایرانی به دلیل وابستگی شدید فکری به دستاوردهای فرهنگی و تکنولوژیکی غرب، و این که مدینه فاضله خویش را در غرب و غربی شدن می‌دیدند، از مقابله با استعمار عاجز ماندند. زیرا «در عین حال هم مخالف امپریالیسم اروپایی و هم مفتون و شیفته فرهنگ و قدرت جدید [غرب] بود. از همه هنجارها و سنتها - شامل بخش اعظم میراث ایرانی حتی شعر کلاسیک - احساس بی‌زاری و گاه حتی شرم می‌کرد و در عوض به افتخارات ایران باستان در قالبی رماتیک مغرور بود، از عوام و رفتار و عادات آنها در عذاب بود و از این می‌ترسید که داوری اروپائیان درباره ما بر مبنای شکل و قیافه و رخت و لباس و طرز زندگی آنها استوار باشد. لیکن به کورش و داریوش، انوشیروان و نژاد آریا می‌بالید. به این ترتیب هم طرفدار اروپا بود و هم ضد امپریالیست، هم به خود می‌بالید و هم خود را نفی می‌کرد.»^۲

در کل باید گفت که یک «رابطه مستقیم بین اشتغال ذهنی ایرانیان با هویت [ملی] و شیفتگی آنها نسبت به خاطره باشکوه گذشته وجود دارد.»^۳ و این ناسیونالیستها به خاطر این شیفتگی و گرایش زیاد به تاریخ باستان با مبنا قرار دادن ایران باستان به عنوان هویت ایرانی و ندیده گرفتن دین اسلام و مذهب شیعه بین اسلامیت و ایرانیت جدایی افکندند. و با

۱- داوری، ناسیونالیسم و انقلاب، مقدمه ص ح و صص ۲۲ و ۳۳.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ص ۸۹.

۳- مهرزاد بروجردی، بحثی در باب تعبیر ملی‌گرایانه از هویت ایرانی، ترجمه علی صدیق‌زاده، کیان، سال ۹، ش ۴۷، خرداد و تیر ۷۸، ص ۴۷.

دنیوی کردن بینش تاریخی ایرانیان میان هویت و دین آنها جدایی به وجود آوردند و دین را به امری فردی و شخصی تنزل بخشیده و از صحنه اجتماع آن را کنار زدند.^۱

این نوع ناسیونالیسم بالاخره پس از طی مراحل به صورت ایدئولوژی حاکم و غالب بعد از جنگ جهانی اول و شروع حکومت رضا شاه درآمد. این جریان نه تنها دستاوردی برای مردم در مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت خویش نداشت که باعث سلب مشارکت سیاسی و از بین رفتن دستاوردهای انقلاب مشروطه نیز شد.

جریان دیگر ناسیونالیسم، جریانی بود که با مشارکت اقشار مختلف مردم از جمله روحانیون، بازرگانان و غیره و با تکیه بر فرهنگ و مذهب حاکم بر جامعه در جهت مبارزه با نفوذ و دخالت بیگانگان در امور کشور و حفظ استقلال ملی در ایران به منصه ظهور رسید. اولین تجلی آن نهضت تنباکو بود.

تقریباً اکثر نویسندگان و محققین متفق القولند که اولین حرکت ناسیونالیستی ایران که با مشارکت همه اقشار جامعه ایرانی بر علیه نفوذ استعمار و حمایت از منافع ملی شکل گرفت مبارزه علیه امتیاز رژی بود.^۲ در ایجاد و رهبری این نهضت روشنفکران و روحانیون هر دو سهم داشته‌اند و بازرگانان و طبقات شهری فعالانه در آن شرکت جستند. در مقدمات شروع نهضت تنباکو که مخالفان حکومت شروع به تهدید با نامه و شب نامه می‌کردند نشانه‌هایی از وجود افکار ملی‌گرایانه دیده می‌شود. کاساکوفسکی فرمانده قزاقخانه از جماعت «بایان ملیون انقلابی سخن می‌گوید که معتقد بودند کشورهای هستند که پادشاه ندارند... و ملت در

۱- نادر انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد، نگاه نو، ش ۱۱، ص ۲۰.

۲- کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۵۵.

تمکن و رفاه زندگی می‌کند. بنابراین در ایران نیز باید انقلاب شود.^۱ خصلت ضد استعماری و دفاع از حقوق ملت حتی در موضع‌گیریهای روحانیون و تجار نیز دیده می‌شود. چنانچه میرزای شیرازی در تلگرافش به ناصرالدین شاه رژی را «منافی قوانین ملت و استقلال دولت» می‌داند.^۲ در جریان اعتراض به امتیاز رژی، دامنه اعتراض و مخالفت با دولت از حد مسأله رژی فراتر رفت و کسانی خواستار واژگونی نظام سیاسی وقت شدند.

این نخستین نهضت ملی ایرانیان با ترکیب اجتماعی نخبگان جدید و جامعه روحانی و مذهبی و بازرگانان و زمینداران شکل گرفت و در نتیجه آن ملت ایران به نوعی خودآگاهی ملی دست یافت و به قدرت ملت در صورت اتفاق و وحدت پی برد و در واقع «توانست جزئی از حاکمیت خود را رسماً و عملاً اعمال کند».^۳

در اینجا باید نکته ظریفی را متذکر گردید و آن جایگاه دین و مذهب و قشر روحانیت در این نهضت است. این مسأله مهمی است که ناسیونالیسم هر شکل اجتماعی و مردمی خود در ایران با تلفیقی بین ملیت و دین اصالت یافت.

این جلوه از ناسیونالیسم حتی با آنچه که در اروپا شکل گرفت متفاوت است. ناسیونالیسم در اروپا رو در روی کلیسا ایستاد و نفوذ او را محدود ساخت و قوانین بشری خود را جایگزین قوانین کلیسا کرد. اما در نهضت

۱- فریدون آدمیت، *شورش بر امتیازنامه رژی*، ج اول، انتشارات پیام، تهران ۱۳۶۰، ص ۶.

۲- شیخ حسن کربلایی، *تاریخ انحصار دخانیه*، ۱۳۲۲ق، مبارزان، تهران، ۱۳۶۱، ص ۶۶.

۳- سید جلال‌الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج اول، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، بی‌تا، ص ۷۶.

تنباکو رکن اساسی و تأثیرگذار آن مذهب و قشر روحانیت بودند و برخلاف اروپا که ناسیونالیسم با دنیوی شدن (سکولاریزاسیون) نهادهای اجتماعی و سیاسی همراه بود در ایران در این برهه با دین آمیخته گردید.^۱

دومین تجلی ناسیونالیسم انقلاب مشروطیت بود که نهضت تنباکو خود مقدمه‌ای برای آن به شمار می‌آید. لازم به ذکر است که ناسیونالیسم به هیچ وجه ایده غالب انقلابیون نبود. و حتی انقلاب مشروطه به یک تعبیر فاقد ایدئولوژی به مفهوم خاصی که این واژه در سیاست و فلسفه و جامعه‌شناسی دارد بود. مشروطه‌خواهی با مشارکت طبقات عمده ایران از قبیل روشنفکران، روحانیون، بازرگانان و طبقات شهری به وجود آمد و خواست آنان از قانون‌خواهی شروع شد و جهت کلی این حرکت برانداختن نظام استبدادی مطلقه و تأسیس دولت ملی بود.^۲

با وجود این که ناسیونالیسم به صورتی در درون این انقلاب نهفته بود ایدئولوژی راهبر آن محسوب نمی‌شد، گروهها و قشرهایی در این نهضت وجود داشتند که تعلق چندانی به نهضت ملی و ناسیونالیسم نداشتند، ایلات، زمینداران و گروههای متفرقه‌ای نظیر مهاجرین قفقازی و ارمنی در این انقلاب مشارکت داشتند که محرک آنان هدفهای ملی نبود. رویهمرفته مشروطه‌خواهی، حرکتی بود متأثر از ایده‌های جدیدی که بعد از انقلاب فرانسه در دنیا انتشار یافته بود. و در مرکز تعقل اجتماعی مشروطیت دموکراسی سیاسی قرار داشت که نیرومندترین عنصر ایدئولوژی حرکت

۱- نادر انتخابی، ناسیونالیسم همزاد تجدد، ش ۲۷، بهمن ۷۴، ص ۱۷۵.

۲- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج اول، انتشارات پیام، ۲۵۳۵، ص ۱۵۰.

مشروطه‌خواهی را تشکیل می‌داد و حاکم بر مجموع عقاید و آرای سیاسی بود.^۱

البته احساسات ناسیونالیستی هم به وضوح در این انقلاب دیده می‌شد چنانچه در ژانویه (۱۹۰۶ م.) ۱۲۸۵ ش به دنبال دومین بست‌نشینی برای نخستین بار فریاد «زنده باد ملت ایران» به گوش رسید.^۲ شعاری که تا آن وقت سابقه نداشت و حکایت از تجلی ایده‌ای جدید در سطح جامعه ایرانی می‌کرد. که وظیفه بیان و روشن نمودن آن را روشنفکران به عهده داشتند و از این به بعد «ناسیونالیسم به معنی تصدیق حقوق ایران در مقابل غرب و در عین حال تصدیق حقوق مردم در برابر دولت بود. و ناسیونالیسم میان مسایل داخلی و خارجی پیوندی برقرار کرد.»^۳

حضور نیروهای روسی در شمال و شمال غربی کشور در هنگام وقوع انقلاب مشروطه بر احساسات ملی‌گرایی و مبارزه با بیگانگان دامن می‌زد و تعداد بیشتری را به سوی ناسیونالیسم می‌کشانید. که این مسئله بعدها مخصوصاً در جنگ جهانی اول نمود پیدا کرد. در انقلاب مشروطه در مجلس اول که اعضای آن انقلابی تر و مردمی تر بودند و به اهداف انقلاب وفاداری بیشتری داشتند، ملیت‌خواهی نمود خاصی داشت، و مجلس جلوه‌گاه سیاست ملی شد. بارزترین نمود آن وجهه نظر ضد استعماری مجلس است. سیاست کل مجلس را نسبت به دولتهای روس و

۱- همان، ص ۱۹۴.

۲- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، نوین، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۶۴.

۳- جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی) ترجمه احمد تدین، چ دوم، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۸، ص ۲۲۸.

انگلیس از این کلام میرزا حسن خان شیرازی می‌توان دریافت، باید «این وطن را از پنجه شیر و چنگال عقاب برهانیم.» همچنین رأی مجلس در رد کردن قرض خارجی و تأکید مجلس به رهانیدن مملکت از زیر بار قرضهای پیشین، تلاش مجلس و مردم در تأسیس بانک ملی، رسیدگی به کار امتیاز نامه‌های سابق همچون قرارداد نفت جنوب، بانک شاهی، شیلات دریای خزر و منع فروش امتیاز به بیگانگان و حمله مجلس به دستگاه قزاقخانه بر روی هم جهت عمومی سیاست مجلس را در مقابله با استعمار خارجی می‌نمایاند. مقابله‌ای که از هشیاری نسبت به حاکمیت ملی نشأت می‌گرفت، و تمام تأکید و پافشاری مجلس بر اصلاح اقتصادی و مالی از جهتی معطوف به پیکار با نفوذ اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس بود و از جهتی دیگر شرط قوام حکومت ملی شناخته شده بود.^۱ اما انقلاب مشروطه در انتقال درست و کامل ناسیونالیسم، همانند مفاهیم دیگری چون دموکراسی ناموفق بود. با این که بین مفاهیم دموکراسی و ناسیونالیسم تفاوت‌هایی وجود دارد. مفاهیم ناسیونالیسم عاطفی تر و ساده‌تر است و افرادی که به تازگی توانایی اظهار نظر سیاسی پیدا می‌کنند، بیشتر پذیرای ارزشهای ناسیونالیستی می‌شوند. ارزشهای ملی به سادگی قابل فهم و دریافت هستند، اما ارزشهای آزادیخواهانه هم نیاز به دانش و بینش سیاسی دارد و هم متضمن نفعی واقعی در جریان‌ات سیاسی است که به نظر نمی‌رسد تازه بیدارشدگان سیاسی واجد هیچ یک از این دو شرط لازم باشند.^۲

بعد از انقلاب مشروطه ناسیونالیستهای ایران به این ایده اروپایی شکل خاصی متناسب با منافع خویش دادند و آن را از کارکردهای واقعی

۱- فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ص ۴۳۳.

۲- کاتم، *ناسیونالیسم در ایران*، ص ۳۱.

خویش محروم ساختند. در حالی که ناسیونالیسم در اروپا در جهت مشارکت سیاسی مردم و مبارزه با نفوذ بیگانه و تجلی بخشیدن به حاکمیت ملی عمل می‌کرد در ایران بعد از انقلاب مشروطه، این ایده جهتی گرفت که منجر به محروم ساختن مردم از حقوق سیاسی و اجتماعی خویش و تحمیل حکومت استبدادی رضا شاه گردید. این شکل و قالب خاص جریانات ناسیونالیستی بیشتر متأثر از مسائل و مشکلات و پیشامدهای بعد از مشروطیت بود. و عمدتاً از سرخوردگی و ناامیدی مردم از حکومت مشروطه نشأت می‌گرفت. بعد از انقلاب مشروطه به علت ضعف شدید دولت مرکزی و عدم پایداری کابینه‌ها که عمر برخی از آنها به دو ماه هم نمی‌رسید و نیز مداخلات بیگانگان در امور داخلی ایران، از جمله اولتیماتوم روسها به مجلس دوم و اخراج مورگان شوستر آمریکایی، ناامنی و شورش ایالات و خوانین محلی و فعالیت دزدان و غارتگران و نابسامانی اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور کار به جایی رسیده بود که حکومت مرکزی بیرون از تهران قدرتی نداشت و همچنین دخالت بیش از حد دو همسایه شمالی و جنوبی که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند عملاً استقلال و حاکمیت ملی ایران را نقض کرده بود.^۱

مجموع این عوامل باعث شکل‌گیری ناسیونالیسمی شد که رمز آبادانی کشور را نه در نظام نمایندگی و پارلمانی بلکه در وحدت و یگانگی و قدرت متمرکز می‌دید. به بیان دیگر ارمغان انقلاب مشروطه و تجدیدطلبی و قانون‌خواهی به جای این که ترقی و پیشرفت باشد در عمل نابسامانی و ضعف بود. در چنین شرایطی طبیعتاً اندیشه‌های روشنفکران

۱- برای اطلاعات بیشتر ر.ک: احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱، صفحات ۶۲۸ و ۴۹۱ و...

و ترقی خواهان ایرانی بیش از پیش متوجه جنبه خاصی از جلوه‌های تمدن غربی یعنی ناسیونالیسم شد. اما در این مورد هم از توجه به مفهوم و ماهیت اصلی ناسیونالیسم غفلت گردید و باخلط مفهوم ملیت - که مضمون کاملاً جدیدی دارد - با میهن پرستی قوم گرایانه ایرانی، نتایج ناخواسته و نامطلوبی حاصل شد. شاید از این طریق بتوان گفت که چرا اغلب تجددطلبان و مشروطه خواهان که طرفدار قانون و آزادی بودند با حکومت دیکتاتوری رضا شاهی کنار آمدند.^۱

این نوع ناسیونالیسم به علت شور و هیجان و طرفداری تعداد زیادی از نویسندگان و روزنامه نگاران از آن، طرفداران نظام پارلمانی و آزادیهای مدنی را تحت الشعاع قرار داد. «پیروان این نوع گرایش یکدنده، متجدد، ناشکیبا و سخت شیفته شکوه و جلال شاهنشاهی باستانی یعنی ایران پیش از اسلام بودند، می‌خواستند موانعی را که به باور آنها مذهب بر سر راه پیشرفت فرهنگی و علمی ایران قرار داده بود از میان بردارند، و به فرایند آهسته اصلاحات پارلمانی و قضایی چندان امید نداشتند. این گرایش اگر در فرهیختگی، مدنیت یا ظرافتهای پارلمانی چیزی از گرایشهای دیگر کم داشت در عوض آن را با شور و هیجان جبران می‌کرد، در عمل بسیار پر سر و صدا و قاطع بود. ارزشهای مذهبی و اشرافی کهن را به مسخره می‌گرفت.»^۲

در اوان جنگ جهانی اول احساسات تند و تیز ناسیونالیستی در ابتدا به وسیله شاعران و روزنامه نگاران ابراز می‌شد که ریشه آن به یکی دو دهه

۱- موسی غنی‌نژاد، تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۳۲.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی، کامبیز عزیزی، چاپ ششم، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۲۵.

قبل یعنی به اندیشه‌های کسانی چون آخوندزاده و آقاخان کرمانی بر می‌گشت. ادبای این گروه به نگارش کتابها، اشعار و روزنامه‌هایی دست زدند که از شکوه و جلال گذشته ایران حکایت می‌کرد. از روزهای پرشکوه و افتخارات ایران باستان آگاهی پرشور و غیر نقادانه‌ای ایجاد کرده و آن را به صورت عامه پسند در جامعه رواج می‌دادند. یکی از پژوهشگران غربی موضع روشنفکران ایرانی درباره ایران باستان را چنین بیان می‌کند «تقریباً و در غالب موارد فرد روشنفکر به تمدن گذشته ایران بسیار افتخار می‌کند. هرچند ممکن است چیز زیادی هم درباره آن نداند، کافی است فتوحات کورش کبیر یا داریوش اول یا شکوه تخت جمشید را به خاطر آورد، بدون آنکه در جزئیات چیزی در مورد تمدن هخامنشی بداند.»^۱

این ناسیونالیستها هم با آخوندزاده و آقاخان هم عقیده بودند که عامل اصلی شکست و عقب‌ماندگی ایران اعراب بوده‌اند، و تاریک‌اندیشی مذهبی در ایران را عامل دوام بدبختی و فلاکت ایران آن عصر قلمداد می‌کردند. البته بسیاری از آنان ضد مذهبی نبودند ولی بیش و کم روحانیون و فقیهان را سزاوار تحقیر می‌دانستند.^۲ همه آنان راه پیشرفت و تجدد را نه در نهادهای مردمسالارانه و دموکراتیک بلکه در ناسیونالیسم اقتدارگرایانه و متمرکزی می‌دانستند که بتواند به سرعت تمامی مشکلات را حل کرده و تجدد را به کشور منتقل سازد، «آنان مشارکت مردم را در امر نوسازی و مدیریت کشور به آینده‌ای نامعلوم که جهل عمومی و واپس ماندگی از جامعه رخت بر بندد موکول می‌کردند.»^۳

۱- بروجردی، بحثی در باب تعابیر...، ص ۴۶.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۱۲۶.

۳- نادر انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطه، نگاه نو، ش

صحنه آرایی این ناسیونالیسم را طیف وسیعی از روزنامه نگاران و شاعران و ادیبان به عهده گرفتند و اینان به عنوان سازندگان ناسیونالیسم فرهنگی به تقویت گرایش به ایران باستان و فرهنگ قبل از اسلام پرداختند. در این میان روزنامه‌ها که در این زمان بیشتر به میان مردم رسوخ پیدا کرده و مخاطبان بیشتری را جلب کرده بودند نقش بسزایی داشتند. این گرایش در روزنامه‌ها به قدری بود که حتی ریچارد کاتم که نگرشی کلی بر ناسیونالیسم ایرانی دارد و تمام این گرایشها را در قالب عنوان کلی ناسیونالیسم جای می‌دهد، می‌گوید «اشعار دهه اول قرن بیستم ایران نمونه‌ای از تأکید زیاد بر عنصر تاریخی است، و روزنامه‌ها مشحون از یادآوری روزهای تفوق ایران است. به سختی بتوان یک شماره از روزنامه‌های آن زمان را پیدا کرد که به گذشته تاریخی اشاره نشده باشد.»^۱ به این مسئله هم باید اشاره کرد که این نوع ناسیونالیسم ارتباط تنگاتنگی با شرق‌شناسی و یافته‌های جدید تاریخی و باستان‌شناسی داشت. تنها دستاوردی که این کشفیات برای ما داشت، افزودن بر تاریخ افتخارات و نازیدن به شکوه و عظمت گذشته بود و بس.

نکته دیگر در مورد این ناسیونالیستهای باستانگرا این که در میان آنان بسیاری بودند که طرفدار آزادیهای مدنی و پارلمانی و سخت مخالف نظام استبدادی بودند، اما بدیهی است که دنباله‌روی از آرمان نظام متمرکز و ناسیونالیسم اقتدارگرا معمولاً مستلزم کاربرد وسایلی است که «با آزادیهای مدنی‌ای که نویسندگان ناسیونالیست بدیهی می‌پنداشتند، مغایر و متضاد است و شگفت این که بیشتر صحنه گردانهای روشنفکر آن دوره از چنین تضادهایی بی‌خبر بودند.»^۲

→ ۱۲، بهمن و اسفند ۷۱، ص ۲۵.

۱- کاتم، همان، ص ۵۵.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۱۲۷.

شاعران و روزنامه‌نگاران و ادیبانی چون عارف، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، ابراهیم پورداوود، همچنین نویسندگان و روزنامه‌نگاری چون سید حسن تقی‌زاده با روزنامه کاوه در برلن و پس از آن حسین کاظم‌زاده ایرانشهر با روزنامه ایرانشهر خود و دهها نفر دیگر از برجسته‌ترین چهره‌ها، در دوران جنگ جهانی اول و بعد از آن از دنباله روان چنین اندیشه‌ای بودند. و هنگامی که این افراد صحنه جامعه را بدین نحو با چنین اندیشه‌هایی آراستند، سیاستمداران و نظامیان نیز وارد صحنه گشتند. با این که این گروه نیز از موج ناسیونالیسم و باستانگرایی سهمی برده بودند طبعاً از محدودیت‌های عملی احیای شکوه و جلال گذشته آگاهی بیشتری داشتند اما آنها برای رسیدن به اهداف و کمال مطلوب خویش به چنین آرمان‌هایی احتیاج داشته و آن را می‌ستودند، و وجود آن را برای اصلاحات خویش لازم می‌دانستند.^۱

رضاخان توانست با سوار شدن بر چنین گرایشی، زمینه را برای صعود خویش براریکه قدرت فراهم سازد و بسیاری از روشنفکران، روزنامه‌نگاران و شاعران، نظامیان و وکیلان به دور وی گرد آمدند، اما بلافاصله با دیدن استبداد و دیکتاتوری رضا شاهی بسیاری از آنان از این حکومت به اصطلاح ناسیونالیست و ملی سرخورده شده و شروع به مخالفت کردند. زیرا همان طور که گفته شد این نوع ناسیونالیسم باستانگرایی اقتدارگرا با آزادیهای مدنی و مشارکت سیاسی در تضاد و تناقض بود. و این صحنه آرایان از وجود این تناقض بی‌خبر بودند. با دیدن این حوادث «به تدریج شکافی در میان واقع‌گرایی پراگماتیک سیاستمداران و ایده‌آلیسم انتزاعی روشنفکران این گرایش پدید آمد و چنانکه بارها اتفاق افتاد، این گروه که

در آرمانها وانگیزه‌هایشان آن قدر به هم نزدیک بودند سرانجام به دشمنانی آشتی ناپذیر بدل شدند.^۱ دشمنی بین کسانی چون فرخی یزدی، میرزاده عشقی و بعدها صادق هدایت با رضا شاه و حتی منزوی شدن عارف قزوینی از جلوه‌های بارز این تضاد و تناقض بود.

در جمع‌بندی این بحث باید دو مفهوم جدا از هم ناسیونالیسم را در نظر گرفت یکی ناسیونالیسم رماتیک و دیگری میهن پرستی دموکراتیک. میهن پرستی دموکراتیک یعنی نیاز اجتماعی و روانشناختی به دفاع از خانه و کاشانه، میهن، فرهنگ و موجودیت اجتماعی، حاکمیت سیاسی و استقلال اقتصادی در برابر طرحهای تجاوزگرایانه دولتهای بزرگ و قدرتمند.

اما ناسیونالیسم رماتیک یک بینش کل گرایانه و اندام وار (ارگانیک) در تئوری و گرایش شوونیستی - اگر نگوییم نژادپرستانه - در عمل و رفتار است. میهن پرستی دموکراتیک هرچند دارای مفاهیم انتزاعی و آرمانگرایانه نیز هست اما در جوهر و ماهیت خود مفهومی باز و واقع‌گرایانه - هم در تئوری و هم در عمل - دارد. هدف عمده آن آزادسازی و نه مطیع ساختن، آزاد کردن و نه بنده ساختن، ایجاد انرژیهای سازنده و نه رها کردن نیروهای مخرب است.^۲ ناسیونالیسم رماتیک ایدئولوژی فرمانروایان و میهن پرستی دموکراتیک بیان کننده آمال و آرزوهای فرمانبرداران است.^۳

نتیجه آن که هنگام سخن گفتن از ناسیونالیسم در ایران و شاید برخی دیگر از کشورهای جهان سوم با بعد دیگری از مشکل روبرو می‌گردیم.

۱- همان، ص ۱۲۷.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۱۶.

۳- همان، ص ۳۱۶.

چون ناسیونالیسم هم مثل لیبرالیسم، اتومبیل، میکروالکترونیک محصول تاریخ اروپاست. و آن هم مثل خیلی از مفاهیم و فنون دیگری یا کورکورانه نسخه برداری شده و مورد تقلید قرار گرفته و یا به ندرت مورد اقتباس قرار گرفته است و بر جامعه ایران منطبق گردیده است. بدیهی است کاربرد ناسیونالیسم رمانتیک به طرز گریزناپذیری بیشتر متضمن تقلید و دنباله روی است. و آن هم به طور سطحی بدون درک ماهیت ناسیونالیسم و کارکردهای آن، در این سبک تنها چیز لازم به کارگیری شعارهایی است در مورد افتخاراتی که یک ملت در گذشته داشته است و نه افتخارات یک ملت بزرگ در زمان حال.^۱

اما نکته مهمتر این که این نوع ناسیونالیسم به علت این که ماهیت خود را از دست داده است نه تنها نمی تواند با بیگانه و نفوذ استعمار مبارزه نماید، بلکه «بهترین زمینه برای نفوذ امپریالیسم و استکبار را فراهم می نماید.»^۲ قدرتهای بزرگ می توانند از این نوع ناسیونالیسم بهره برداری کرده و برای رسیدن به مقاصد خویش آن را آلت دست خویش قرار دهند و حتی در مواردی که در جهت بهره برداری آنان است به آن دامن زده و آن را در سطح جامعه ترویج می کنند. در این موارد آنچه از ناسیونالیسم برای مردم می ماند چیزی جز احساسات وطن پرستی و غرور بی پایه به گذشته با شکوه نیست. و این یعنی غربزدگی انفعالی، که به دنبال تقلید ناآگاهانه از مظاهر تمدن غربی بدون انطباق آن با شرایط تاریخی و اجتماعی جامعه می باشد. به هر حال ظهور این ناسیونالیسم رمانتیک «یکی از پدیده هایی بود که به غربزدگی ایرانیان دامن زد.»^۳ زیرا این ناسیونالیستهای باستانگرا که شعار طرد فرهنگ و آداب و رسوم اسلامی

۱- همان، ۳۱۷-۳۱۶. ۲- داوری، ناسیونالیسم/انقلاب، ص ۵۳.

۳- داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

و بازگشت به فرهنگ اصیل ایرانی و نژاد آریا را سر می‌دادند. سخت شیفته و مسحور فرهنگ و آداب و رسوم غربی بودند.^۱

این ناسیونالیسم رمانتیک زمینه‌ساز قدرت یابی و صعود رضا شاه و ایجاد حکومت دیکتاتوری پنجاه ساله پهلوی گردید و باعث از بین رفتن نظام مشروطه و نهادهای دموکراتیک و مجلس و آزادیهای مدنی و روی آوری به یک حکومت مقتدر تمرکزگرا گردید.

شاید دانستن این نکته هم مهم باشد که خیزش و ظهور ناسیونالیسم رمانتیک و باستانگرا در ایران، نه ناشی از توطئه خارجی بود و نه محصول و دست پخت رضا شاه یا اطرافیان وی، بلکه خود رضا شاه محصول این ناسیونالیسم رمانتیک و احساسات و ارزشهای نیمه اروپایی بود که بعد از جنگ جهانی اول ایران را فرا گرفته بود.^۲

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی

زمینه ساز و مقدمه چین ناسیونالیسم سیاسی، ناسیونالیسم فرهنگی است. که در این زمینه تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی نقش بارزی دارد. اصولاً نگرش بسیاری از روشنفکران ایرانی به تاریخ گذشته خود، نگرشی ناسیونالیستی است. بررسی سنجشگرانه این نگرش به سبب بار عاطفی آن، کار دشواری است. زیرا در این جا سنجشگر تنها با منطق خواننده سر و کار ندارد. بلکه درگیر عواطف و احساسات وی نیز هست. البته نگرش ناسیونالیستی به تاریخ منحصر به روشنفکران ایرانی نیست و چنین نگرشی در میان مورخین ترک و عرب نیز دیده می‌شود. نطفه این نوع نگرش به تاریخ از زمان تشکیل اولین جریان روشنفکری در ایران بسته

۱- داوری، ناسیونالیسم و انقلاب، ص ۶۷.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۳۱۷.

شد. مهمترین روشنفکری که این نوع نگرش را پرورده است میرزا آقاخان کرمانی است. البته کسان دیگری مثل جلال‌الدین میرزا و دیگران بودند. اما مقام و اندیشه هیچ کدام به پای اندیشه میرزا آقاخان کرمانی نمی‌رسد.^۱ او کتاب *آئینه سکندری* یا *تاریخ باستان* را که قبلاً درباره آن صحبت کردیم دقیقاً در راستای اهداف ناسیونالیستی خود نوشته است. وی در مقدمه این کتابش می‌نویسد: «اما امروز مهمتر از لیتراتور (ادبیات) چیز دیگری لازم داریم. و آن هیستوری (تاریخ) است. اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است. بلکه تاریخ حقیقی که مشتمل بر وقایع جوهری و امور نفس‌الامری بود، تا سائق غیرت و محرک ترقی و موجب تربیت ملت بتواند شد، و خواننده به مطالعه صفحات آن خود را از عالم غفلت و عرصه بی‌خبران بالاتر بیاورد.»^۲

این کتاب برای تحریک احساسات ناسیونالیستی ایرانیان نوشته شده و پیوسته می‌خواهد ایرانیان را متوجه شکوه و عظمت گذشته و ضعف و سستی حال کند. آنها را سرزنش کرده و مورد خطاب قرار داده که «در قرون ماضیه شما سردفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش بودید، تا کی سستی...»^۳

با این که از رواج تاریخ‌نگاری به شیوه جدید چندین دهه می‌گذرد، اما بررسی انتقادی دیدگاهها و گفتمانهای تاریخی هنوز جای در خوری در تاریخ‌نگاری ما نیافته و این در حالیست که ذهن روشنفکر ایرانی به طرز بیمارگونه‌ای اسیر گذشته باقی مانده و شاید کمتر ملتی را در جهان بتوان یافت که مانند ما گرفتار گذشته خویش باشد. «بی‌گمان نگرش ما به تاریخ گذشته خود یکی از سرچشمه‌های اصلی این رفتاری است به سخن

۱- فسیحی، *جریانهای اصلی تاریخنگاری در دوره پهلوی*، ص ۱۵۷.

۲- آقاخان کرمانی، *آئینه سکندری*، ص ۸.

۳- همان، ص ۶۲۶.

دیگر گفتمان چیره تاریخی در ایران به خصوص در بعد از مشروطه چه در زمینه گذشته پیش از اسلام این سرزمین و چه درباره پس از اسلام آن یکی از علت‌های بنیادی اسارت غم انگیز ذهنیت ما در زندان گذشته است.^۱

هابزبام در زمینه فراهم کردن خوراک برای ناسیونالیست‌ها توسط مورخین می‌گوید: «نسبت تاریخدانان به ملی‌گرایان، نسبت پرورش دهندگان خشخاش در پاکستان به معتادین هروئین است.»^۲

ریزارد کاپوشینسکی تمدن‌های باستانی مانند ایران را چنین توصیف می‌کند. «جوامعی که ذهنیتی تاریخی دارند، روی به گذشته دارند و همه توان و احساسات چنین جوامعی معطوف به زمانه‌ای پر عظمت است که مدت‌ها پیش، سپری شده است، آنها در دنیای افسانه‌ها و شجره‌های آغازین روزگار می‌گذرانند. جوامعی تاریخی که قادر به صحبت کردن از آینده نیستند، زیرا آینده در آنها شور گذشته را بر نمی‌انگیزد، آنها به کهنه سرباز نبردی قدیمی می‌مانند که همه آنچه او می‌خواهد درباره اش حرف بزند از نو زنده کردن جنگی است که چنان احساس عمیقی در وی برمی‌انگیزد که او هیچ‌گاه نتوانسته است آن را از یاد ببرد.»^۳

تاریخدانان باستانگرای ایران هم تمایل دارند نقش همان کهنه سرباز کاپوشینسکی را بازی کنند. آنها در نقش فراورده‌های جامعه‌ای تاریخی که تنها بازمانده‌هایی از شکوه گذشته برایش باقی مانده است توجه خود را به گذشته معطوف می‌کنند. به این امید که از آشفتگی‌های قرن مدرنیته و حریم ناشناسی‌های آن در امان بمانند، و عقده حقارت و شکست و شرم ناشی از عقب‌ماندگی‌های جامعه خود از لحاظ فرهنگی و صنعتی را جبران نمایند. آنان تاریخ را تا حد بررسی میراث‌های بازمانده از گذشتگان

۱- علیرضا مناف‌زاده، تاریخ پرافتخار، ص ۱۱۹.

۲- بروجردی، بحثی در باب....، ص ۴۵.

۳- همان، ص ۴۵.

تقلیل می‌دهند. یکی از نتایج ناگوار این روند میراث‌گرایی، شیفستگی نسبت به گذشته است. متمرکز کردن توجه بر میراث گذشتگان ذهن فرد را از توجه به مسیر تاریخ باز می‌دارد و او را به رخوتی شدید نیز دچار می‌کند. «میراث‌گرایی به این ترتیب از طریق اصرار بر حفظ مصنوعی نظم، سنت، تداوم، تجانس و هویت به تعصب فرهنگی می‌انجامد، و در نتیجه تاریخ نویسی در سایه میراث‌گرایی به نادیده گرفتن نابهنجاریها، ناسازگاریها دگرگونیها و گسستگیها متمایل است مختصر این که، گفت و گو از میراث‌گرایی مطالعه تاریخ را به امری جنبی و پیش پا افتاده تبدیل می‌کند.»^۱ که هدف آن ایجاد غرور نسبت به افتخارات و موارث گذشته است.

از دیگر نتایج سوء تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، افتادن در دام آناکرونیسم (نابهنگامی) است. تاریخ‌نگار می‌کوشد، ذهنیات و آمال و خواسته‌های خود را بر شخصیتی یا دوره‌ای تاریخی اطلاق و تحمیل کند. آنّا کرونیسم یعنی به هم ریختن و درآمیختن زمانها و نادیده گرفتن تفاوت‌های بنیادی میان دوره‌های گوناگون تاریخی. در نگرش نابهنگام به تاریخ، تاریخ‌نگار می‌کوشد تا احساسها و پیش‌داوریهای خود را به انسانها و دوره‌های سپری شده تاریخ نسبت دهد، مثل این که شخصیت‌هایی مثل رستم دستان یا مازیار و بابک را ناسیونالیست خوانده و یا مزدک را یک کمونیست معرفی کنیم.^۲

یکی دیگر از کارکردهای تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی استفاده از تاریخ به عنوان داروی درمانگر و نیروبخش است.^۳ این نگرش در نوشتن تاریخ برای اولین بار در آئینه سکندری آقاخان کرمانی دیده می‌شود که از مردم

۱- همان، ص ۴۶. ۲- همان، ص ۴۶.

۳- علیرضا مناف‌زاده، تاریخ پرافتخار، ص ۱۲۰.

ایران می‌خواهد که سستی و رخوت را کنار بگذارند. همچنین خطوط کلی چنین گفتمان تاریخی را می‌توان از زبان عباس اقبال شنید. آنجا که در زمینه تاریخ ایران باستان پیرنیا می‌گوید: «همین که دو جلد دیگر این کتاب گرانبها نیز از طبع خارج شود، افق جدیدی پیش مردم این عصر، که از گزارش احوال نیاکان خود عموماً و ایران باستان خصوصاً آن‌هم به شکل مطالعه علمی به کلی بی‌خبرند، گشوده خواهد شد. و از قرائت و سیر در احوال اجداد با افتخار خود به مآثر گذشته قوم ایران که همه وقت در دنیای قدیم صاحب نام و نشان و همروش ملل عظیم‌الشأن بوده است پی خواهند برد... باشد که غرور ملی بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند، و خرمن سستی و تن‌پروری رادر وجود ایشان سوخته و آنان را به اقتداء به اجداد با عظمت خویش وادارد.»^۱ بار عاطفی این سخنان را که نشان دهنده نیازی اجتماعی و روانی است هر خواننده‌ای به آسانی می‌تواند دریافت کند. البته تعصب و جانبداری در آثار اقبال و پیرنیا کمتر دیده می‌شود اما چنین نگرشی در دیدگاه آنها نیز وجود داشته است.^۲

البته نوشتن تاریخ به منظور برانگیختن غرور ملی مختص ایران و یا کشورهای جهان سوم نیست. بلکه سابقه آن به اروپای قرن ۱۶ و ۱۷ می‌رسد. اما از سالهای پایانی سده نوزدهم تاریخ‌نگاران و اندیشمندان غربی این دیدگاه را به باد انتقاد گرفتند، و پس از چندین دهه مباحثه و اندیشه‌ورزی، مفهوم جدیدی از تاریخ به دست دادند که عبارت است از فهم پذیر کردن رویدادهای تاریخی از راه بازسازی آن بدانگونه که روی داده‌اند،^۳ بدین سان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی اعتبار خود را در میان

۱- محمدابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی، سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۵۴۷.

۲- علیرضا منافزاده، تاریخ پرافتخار، ص ۱۲۰. ۳- همان، ۱۲۴.

نویسندگان و اندیشمندان غربی از دست داد. و درست از همین هنگام است که این نحوه تاریخ‌نگاری در کشور ما رونق می‌گیرد. اما تاریخ‌نگاری غربی هنگامی که برای برانگیختن غرور ملی دست به نوشتن تاریخ زد از گذشته نزدیک و جامعه کنونی خود سرافکنده و شرمگین نبود و جامعه‌اش در گرداب بدبختی و فلاکت نیفتاده بود در حالی که مورخین ملت‌های جهان سومی «زمانی شروع به بازشناختن خود از راه غرب کردند که بار نکبت تاریخ برگرده شان نهاده شده، ترس و حقارت گریبانشان را گرفته، شروع به باز نگریستن دوباره گذشته خود کردند.»^۱ بدینگونه بود که آنان به خاطر این که این عقده حقارت ناشی از ترس واپس ماندگی خود را جبران نمایند شروع به بزرگنمایی دوره ای مشخص از تاریخ خویش کردند.

کارمایه اصلی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران دشمنی با اعراب و بیزاری از تمام آثاری است که چیرگی بلند مدت آنان در تاریخ و فرهنگ ایران داشته است. در نظر بیشتر آنان شکست ایرانیان از اعراب فاجعه‌ای جبران ناپذیر توصیف می‌شود.^۲

تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی کارکرد دیگری نیز پیدا می‌کند که آن مشروعیت‌سازی برای نظام شاهنشاهی پهلوی، و اشاعه و ترویج

۱- آشوری، ما و مدرنیت، ص ۷۹.

۲- روانشاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در مقدمه‌ای که در سال ۱۳۶۶ برای چاپ دوم کتاب دو قرن سکوت نوشته است. با اشاره به تجدید نظری که در متن نخست این کتاب کرده می‌گوید: «نمی‌دانم از خامی یا تعصب نتوانسته بودم به عیب و گناه و شکست ایران (از عربان) به درستی اعتراف کنم. در آن روزگاران روح من چنان سرشار از شور و حماسه بود، که هرچه پاک و حق و مینوی بود از آن ایران می‌دانستم و هرچه از آن ایران - ایران باستانی را می‌گویم - نبود زشت و پست و نادرست می‌شمردم.» عبدالحسین زرین‌کوب، دو قرن سکوت، چاپ هفتم، سازمان انتشارات جاویدان، ۲۵۳۶، مقدمه.

ناسیونالیسم رسمی دربار در قالب شعار «خدا - شاه - میهن» بود. در این هدف نکات برجسته‌ای که در سلسله‌های هخامنشی و ساسانی وجود داشت غالباً به گونه‌ای خام و افراطی بزرگ جلوه داده می‌شد و به گونه‌ای بی تناسب نیز در کتب درسی گنجانده می‌شد که در فصول آتی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شرق‌شناسی

مقدمه

شرق‌شناسی، پدیده‌ای که کشورهای شرقی در این دو قرن اخیر با آن مواجه هستند، عبارت است از مطالعات و تحقیقاتی که کشورهای غربی در مسائل تاریخی، اجتماعی، مردم‌شناختی، زبان‌شناختی، فرهنگی و مذهبی و غیره کشورهای شرقی انجام می‌دهند. در مورد اهداف و انگیزه‌های شرق‌شناسی نظرات مختلف و متفاوتی از سوی غربیان و خود شرقیان بیان شده است، که در جمع، مهمترین آنها این دو نظریه است. یکی این که شرق‌شناسی مجموعه مطالعاتی بی‌غرضانه و علمی است که اشخاص بنا به ذوق و علاقه خود به آن مشغول می‌شوند. غرض از مطالعات شرق‌شناسی شناخت و کشف تمدنها و جامعه‌های شرقی و پی بردن به ماهیت آنهاست. بنابراین چون و چرا در نتایج مطالعات آنها جز از جهت معیار و ملاکهای دقیق‌تر وجهی ندارد. به عبارت دیگر تنها با پژوهش دقیق‌تر و علمی‌تر می‌توان درستی یا نادرستی نتیجه مطالعات شرق‌شناسی را معلوم کرد.

نظر دیگر این است که شرق‌شناسی به مقتضای مقاصد استعماری به وجود آمده است، و سوداگران سیاسی و اقتصادی از پژوهشهای شرق‌شناسان برای چیرگی و استعمار اقوام شرقی استفاده کرده‌اند. هدف شرق‌شناسی بهره‌برداری فرهنگی، اقتصادی، سیاسی است و مراکز متعدد شرق‌شناسی نیز در راستای این اهداف ایجاد شده‌اند. و حتی بسیاری از شرق‌شناسان نیز به جاسوسی و استعمارگری و داشتن اهداف غیرعلمی در مطالعات خویش متهم شده‌اند.^۱

برای قضاوت در این مورد و پی بردن به ماهیت شرق‌شناسی، باید دو رویه بورژوازی غرب و مبانی تشکیل دهنده این تمدن جدید را در نظر گرفت. تکیه بر هر کدام از جوابهای بالا پاسخ سؤال را ناقص می‌گذارد. و صرفاً دیدن یک روی قضیه است. واقعیت این است، همان طور که تمدن اروپایی بر دو پایه گذاشته شده است، یکی علم و دانش و کارشناسی و پیشرفتهای مادی و معنوی و اختراعات و اکتشافات صنعتی و تکنولوژیکی و علمی، و دیگری استعمار و استثمار کشورهای جهان سوم برای تأمین منافع و استفاده از بازار و منابع اولیه آنها برای کارخانجات صنعتی خودشان است.^۲

برای پی بردن به ماهیت شرق‌شناسی هم باید این دو رویه تمدن غربی را در نظر گرفت. و میان استقلال ذاتی و پویایی درونی و علایق ویژه معرفت و شناخت علمی، و کاربردهای عملی مختلفی که علوم می‌تواند داشته باشد، تفکیک قایل شد. علم و معرفت در ذات خود یک حیات مستقل دارد. دانش در ذات خود مولد عشق و علاقه به خویش است، و

۱- رضا داوری اردکانی، وضع کنونی تفکر، ج اول، انتشارات سروش، ۱۳۵۷، ص ۴۷.

۲- مقایسه شود با: عبدالهادی حائری، نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه بورژوازی غرب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.

کسی در کار و پژوهش علمی موفق است که بیش از هر چیز از ذات دانش و معرفت، انگیزش و علاقه لازم را به دست آورد. و با به دست آوردن این انگیزش و علاقه به دنبال پژوهش و تحقیق رفته و تمام سختیها را بر خود هموار کند. و چه بسا که عمرش را در پای یک مسئله علمی به پایان رساند. این مسأله در شرقشناسی نیز مصداق پیدا می‌کند. برخی از خاورشناسان دیده می‌شوند که در زمینه موضوع پژوهش خود سالیان دراز کار کرده و با آن نوعی علقه عاطفی و ذاتی پیدا کرده‌اند. اینان صرف نظر از نهادهایی که شاید در خدمت آنها باشند، دغدغه دانش و تحقیق دارند. و بسیاری هستند که در موضوعات تحقیقی خود بدون غرض و بی‌طرفانه بر مبنای ملاکهای علمی کار پژوهشی خود را دنبال می‌کنند. نمونه چنین پژوهشگرانی را در چهره کسانی چون برتولد اشپولر، هانری کربن، آن ماری شیمل و دهها اسم دیگر می‌توان دید.

اما رویه دیگر تمدن اروپایی، و به تبع آن شرقشناسی که خود برآمده و در خدمت این تمدن است، رویه استعماری و استثمارگری آن است. علوم اجتماعی و نیز تاریخ‌نگاری - که از شاخه‌های مهم علوم اجتماعی محسوب می‌شود - یک کارکرد اساسی دارد و آن پاسخ دادن به نیازهای سیاسی و اجتماعی مشخص و ملموس است. به همین علت است که در قرون اخیر شاهد رشد فوق‌العاده تحقیقات در زمینه سرزمینها و مردم مشرق زمین در غرب هستیم، که عناوینی همچون شرقشناسی، اسلام‌شناسی، ایران‌شناسی و غیره یافته‌اند. اینها در کلیت خویش معطوف به اهداف و کارکردهای کاملاً مشخص سیاسی و اجتماعی نیز هستند.^۱

۱- تاریخ‌نگاری معاصر در بوته نقد، گفتگو با عبدالله شهبازی، ایران، ۷۶/۱۱/۴، ص

گرچه قبل از انقلاب صنعتی اروپا تلاشهایی در جهت شناخت و معرفی شرق به دنیای غرب صورت گرفته بود، اما این کار نه به صورت علمی و آکادمیک بود و نه اهداف مشخص و برنامه‌ریزی شده داشت. اما بعد از انقلاب صنعتی و به کار افتادن ماشینهای صنعتی اروپایی، نیاز آنها به مواد اولیه و بازار کشورهای جهان عقب‌مانده از کاروان علم و تکنولوژی که از قضا تقریباً همه کشورهای شرقی را نیز شامل می‌شد باعث شد که «متدرجاً خاورشناسی سیاسی در اروپا بروز نموده و اهمیتی زیاد پیدا کرد. به ویژه موقعی که اندیشه استعمارطلبی در دماغ طالبین آن جا گرفته و این فکر بین سیاسیین اروپا پدیدار گردید. سیاسیین غرب، اصل اصیل دانش مذکور را وسیله پیشرفت مقصود خود قرار داده و انجمنهای چندی برای این منظور تشکیل داده و در اثر آن چرخهای امور به کار افتاد، سپس جستجو و تحقیق و بحث و تدریس احوال و اوضاع [خاور زمین] به صورت دقیقی جلوه‌گر شد تا این که اروپائیان به وسیله آن بتوانند غرض سیاسی خود را انجام دهند.»^۱

علت توجه هلند به اسلام‌شناسی در قرن نوزدهم این بود که کمپانی هند شرقی هلند بخشی از سرزمینهای اسلامی را در استعمار خود داشت. و در جزایر جاوه و سوماترا به طور مداوم با شورشها و مبارزات این مردم مواجه بود. و همین مسائل به شکل گرفتن دانشی به نام اسلام‌شناسی در هلند کمک کرد. اولین مراکز اسلام‌شناسی متعلق به این کشور است. به همین ترتیب سایر مراکز شرق‌شناسی نیز در کشورهای اروپایی شکل گرفت. اگر تاریخچه پیدایش و رشد دانش شرق‌شناسی را در دانشگاههای کمبریج و آکسفورد دنبال کنیم، متوجه می‌شویم که

۱- ابوالقاسم سبحان، فرهنگ خاورشناسان، چاپ دوم، انتشارات سبحان، ۲۵۳۶، ص ۱۷.

پیدایش این مراکز صرفاً ناشی از تعلق خاطر و عشق به علم و دانش نبوده است. بسیاری از اینها مراکز تربیت کارگزاران مستعمراتی استعمارگران بودند. کمپانی هند شرقی انگلیس کالجی به نام «هیلی بوری» داشت، که وظیفه آن تربیت کسانی بود که برای مأموریت عازم شرق می شدند.^۱

این مسأله در مورد مطالعات مربوط به ایران که ایران شناسی نام گرفته است، نیز مصداق دارد. مخصوصاً در مورد کشور انگلستان که منافع استعماری آن کشور در ایران به وضوح آشکار است. با نگاهی به چگونگی آغاز و روند جریان ایران شناسی انگلیس در ایران به وضوح می توان به اهداف استعماری انگلیس در جریان این مطالعات پی برد. شاید مهمترین سند در این باره کتاب *انگلیسیها در ایران* از سردنيس رایت^۲ باشد دنيس رایت در مورد شروع ایران شناسی نوین انگلیس می نویسد «هنگامی که خطر حمله ناپلئون بر هندوستان جدی شد انگلیسیها از خواب گران برخاستند و دانستند تا چه اندازه از سرزمینهای مجاور هندوستان که ممکن بود ناپلئون بر آنها گام بگذارد، بی اطلاع بوده اند. هیچ کسی بیشتر از جان ملکم از این نکته آگاه نبود... وی در نامه ای که در سال ۱۲۱۵ ق. / ۱۸۰۰ م. نوشته [می گوید] که همه ساعاتم را صرف پژوهش درباره این کشور خارق العاده [ایران] می کنم که آشنایی ما با آن اندک است.»^۳ بدین ترتیب با احساس خطری که از جانب ایران نسبت به هند می شد مطالعات ایران شناسی در انگلستان شروع گردید. جان ملکم - که سفیر انگلستان و فرمانفرمای هندوستان بود - سه بار به

۱- تاریخ نگاری معاصر در بوته نقد، همان، ص ۱۱.

۲- از مأموران سیاسی بلند پایه انگلیس در ایران در اواخر دوره قاجاریه.

۳- دنيس رایت، *انگلیسیها در میان ایرانیان*، ترجمه لطفعلی خنجی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۷۴.

دربار فتحعلی شاه قاجار آمد، و توانست عهدنامه‌هایی ببندد که «منافع استعماری انگلستان را تأمین نماید».^۱ وی کسی بود که در سومین سفرش به ایران موفق گردید نظر فتحعلی شاه را از فرانسویان برگردانده و دوباره متوجه انگلستان نماید و امنیت هندوستان را تضمین کند. جان ملکم ایران‌شناسی را با نوشتن کتاب *تاریخ ایران* بنیان نهاد، که برای استفاده دولت انگلستان نوشته شده بود. علاوه بر سر جان ملکم بیشتر ایران‌شناسان دیگر انگلیسی هم از مأموران رسمی دولت انگلیس یا کمپانی هند شرقی بودند، و بیشتر کارهای مطالعاتی خود را در جریان مأموریت‌های رسمی خویش به ایران انجام داده‌اند و از طرف دولت انگلستان برای این پژوهش‌ها مأموریت داشتند. «جیمز موریه و ویلیام اوزلی و سایر اعضای هیأت سرگور اوزلی در ماه مارس ۱۸۱۱ م. [۱۲۲۶ ق.] در بوشهر پیاده شده بودند. آنان از وزارت خارجه بریتانیا دستور داشتند که در مسیر حرکت خود به سوی تهران درباره محل عبور خود اطلاعاتی کسب کنند.... برادر اوزلی، ویلیام که خاورشناسی متبحر بود، با عده‌ای دیگر از افراد زیر دستش از شیراز به بیرون رفته تا درباره گذشته ایران و نیز در خصوص اوضاع جاری ایران تا آن حد که می‌توانند اطلاعاتی کسب کنند، این گروه از چندین محل که اهمیت باستان‌شناسی داشت، دیدار کرده و یکی از افراد این گروه سرگرد استون غار شاپور را که مجسمه شاپور در آن بود، کشف کرد».^۲ ویلیام اوزلی در این سفر خود یادداشت‌هایی درباره ایران نوشته است که برای انگلیسیان اهمیت بسیار دارد.^۳ دنیس رایت در مورد رالینسون که در سال ۱۲۴۹ ق. / ۱۸۳۳ م. به

۱- شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، ص ۷۱.

۲- دنیس رایت، همان، ص ۱۷۵.

۳- شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، ص ۷۹.

ایران آمد و موفق به کشف رموز خط میخی شد، می‌گوید: «معلوم نیست که رالینسون ابتدا چگونه به خط میخی علاقمند شد، در این مورد احتمالاً باید به جان ملکم مرجعاً گفت. جان ملکم در سال ۱۲۳۹ ق. / ۱۸۲۳ م. طی سفر طولانی خود به هندوستان رالینسون جوان را که افسر کارآموزی بود تحت حمایت گرفت، و او را مسحور داستانهای ایرانی نمود.»^۱ وی در مورد لرد کرزن صاحب کتاب *ایران و قضیه ایران* که صراحت استعماری‌اش از آثارش به خوبی هویدا است می‌گوید: «با آنکه علاقه و توجه کرزن به ایران در درجه نخست جنبه سیاسی داشت، وی به علاوه مجذوب زیباییهای ایران و آثار عتیق آن شد.»^۲ البته دنیس رایت نمی‌گوید که مجذوب شدن کرزن به آثار تاریخی ایران و نوشتن کتاب *ایران و قضیه ایران* جدای از مأموریت سیاسی وی نبود. اما در مورد فریزر با صراحت می‌گوید: «فریزر در سال ۱۲۴۹ ق. / ۱۸۳۳ م. به ایران بازگشت و این بار پالمرستن او را برای جاسوسی و کسب اطلاعات به ایران فرستاده بود. سفرهای وی در این باره مبنای نوشتن کتاب مفصلی شد.»^۳

به هر حال کلیت جریان شرق‌شناسی که ادعای علم و بی‌طرفی و اتخاذ روشهای نوین پژوهش را داشت به سادگی زائیده یک نیاز سیاسی و اقتصادی بود. و غالب دانشمندان و محققانی که رشته‌های شرق‌شناسی را دنبال می‌کردند، مخارج سفر و پژوهش و تحصیل را از مؤسسات، دانشگاهها، مجامع علمی و دولتی یا انجمنهای مورد حمایت و خادم دولتهای خود می‌گرفتند و جمعی نیز در خدمت وزارت خارجه دولت متبوع خود بودند.^۴ هر چند جدا از این جریان کلی، کسانی هم

۱- دنیس رایت، همان، ص ۱۹۲.

۲- همان، ص ۱۸۱.

۳- همان، ص ۱۷۸.

۴- فصیحی، *جریانهای اصلی در تاریخ‌نگاری دوره پهلوی*، ص ۶۸.

بودند که هیچ ارتباطی با سازمانها و مراکز دولتهای استعمارگر نداشته و فقط بر اساس علاقه علمی به پژوهش در مسائل مربوط به شرق می پرداختند و نیز بسیاری بودند که آگاهانه در خدمت مراکز استعماری بودند.

بحث مفصل در مورد علل و انگیزه‌ها و ماهیت شرق‌شناسی، از حوصله این مختصر خارج است و هدف ما در اینجا بیان نقش و تأثیرات خاورشناسی در مورد باستانگرایی می‌باشد.

تأثیرات شرق‌شناسی بر باستانگرایی

برای این که تأثیرات شرق‌شناسی بر گرایش ایرانیان به ایران باستان به درستی شناخته شود قبل از هر چیز باید نگاهی به بنیانهایی که شرق‌شناسی بر آن استوار است، انداخت و دیدگاههایی را که این جریان از آنها متأثر شده شناخت.

دشمنی با اسلام

ضدیت و دشمنی با اسلام که در آثار بسیاری از روشنفکران و نویسندگان عصر رنسانس و حتی دوره روشنگری وجود دارد و درباره‌ی آن در صفحات پیش به تفصیل سخن گفتیم به شرق‌شناسان نیز کم و بیش منتقل گردید و این روحیه در تمام پژوهشهای آنان در باب مسائل اقتصادی، تاریخی، اجتماعی و حتی زبان‌شناسی مدخلیت یافت. گویی میسیونرهای اسلام‌ستیز اروپا جای خود را به شرق‌شناسان دادند، ولی در واقع اسلام‌ستیزی با نام اسلام‌شناسی ادامه یافت، و تنها کسوت عوض شد. به جای بحثهای کلامی بین اسلام و مسیحیت اینک مسائل به صورت تحقیقات علمی مطرح می‌شد. و انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی با دیدگاه

مذهبی آمیخته گردید.^۱ دیدگاه خصومت آمیز اروپا نسبت به اسلام این بار در لباس شرق شناسی خود را نمایان ساخت و از وقتی که دول اروپایی «تمایل خود را به جانب سیاست آشکار نمودند، مرام مذهبی خود را به مرام سیاسی و موجبات تجاری و استعماری تبدیل نموده و کشورهای اروپا در جهت تأسیس و تشکیل مدارس السنه شرقی برآمدند.»^۲

دیدگاه بسیاری از شرق شناسانی که درباره اسلام و کشورهای مسلمان و مسائل مربوط به آن پژوهش می کردند چنین بود به طوری که «ویستون (جانشین نیوتون در کمبریج) به خاطر علاقه و اشتیاقی که نسبت به اسلام داشت در سال ۱۷۰۹ م. از کمبریج اخراج گردید.»^۳

با این نگرش، آنها به حضرت محمد (ص) لقب شیادی می دادند که سعی می کند خود را مثل حضرت عیسی بشناساند و در پیامبری و آوردن دین جدید از وی تقلید نماید. و به همین دلیل دین اسلام را «دین محمدی» یا «محمدگرایی» Mohammedanism نامیدند و این واژه ای است که اروپائیان به قصد توهین و کوچک شماری اسلام آن را به کار می برند.^۴

برای نمونه نظری گذرا به دیدگاه توماس کارلایل (۱۲۹۸-۱۲۰۹ هـ ق. / ۱۸۸۱-۱۷۹۵ م.) فیلسوف و مورخ بزرگ اسکاتلندی می افکنیم. تصویری که کارلایل از حضرت محمد (ص) به دست داده است، اجباراً در خدمت تز و نظریه ای قرار گرفته که کاملاً با اوضاع و احوال تاریخی و فرهنگی زمان و مکان آن حضرت بیگانه است. در نظر وی «محمد (ص) نه یک وجود خیالی و افسانه ای، نه احساس گرای خجالتی و نه جادوگری

۱- تقوی، جامعه شناسی غربگرایی، ص ۱۵۹.

۲- سبحان، فرهنگ خاورشناسان، ص ۱۳.

۳- سعید، شرق شناسی، ص ۱۴۲.

۴- همان، ص ۱۲۴.

قابل تمسخر که کبوتران را تعلیم می‌داد [چیزهائی که سایر شرق‌شناسان به آن حضرت نسبت می‌دادند] بلکه او مردی با دیدگاهی واقعی و اعتقادی محکم است و مؤلف کتابی به نام قرآن که عبارتست از مجموعه‌ای درهم و برهم از یک سلسله مطالب خسته‌کننده و سرگیجه‌آور، خام، تراشیده و ناهنجار با تکرارهایی بی‌پایان، فاصله‌هایی طولانی و پر از آشفتگی، به هر حال بسیار خام و تراشیده و یا به طور خلاصه حماقت غیرقابل دفاع.^۱ همچنین موثیه (از دیگر شرق‌شناسان مشهور)، در کتابهای خود به نامهای زندگانی محمد (ص) و خلافت و ظهور و سقوط آن که هنوز هم جزء شاهکارهای تحقیقی محسوب می‌شود، می‌گوید «شمشیر محمد (ص) و قرآن سرسخت‌ترین دشمنان تمدن، آزادی و حقیقت هستند که تاکنون بشر شناخته است.»^۲

در مقایسه اظهارنظرهایی که شرق‌شناسی نظیر کارلایل درباره قرآن و اسلام کرده با آنچه که میرزا آقاخان کرمانی درباره آن گفته است به قرابت و نزدیکی عجیب این دو اظهارنظر پی می‌بریم. اگر آقاخان کرمانی با توجه به دسترسی وی به آثار متفکران عصر روشنگری و استفاده‌اش از پژوهشهای شرق‌شناسان، مستقیماً از دیدگاه چنین کسانی متأثر نشده باشد، حداقل این مسلم است که از دیدگاه حاکم بر شرق‌شناسی و تفکر غربی متأثر شده است. وی در هنگام سخن گفتن از قرآن کریم آن را «موهومات» می‌خواند و ایرانیان را به باد سرزنش می‌گیرد که «به جای نوشته‌های بزرگمهر حکیم و جاماسب بیدار دل و مزدک فرزانه اوراقی به هم ریخته و بی‌سر و ته به دست مردم دادند که یک جمله آن را هیچ عجمی نمی‌فهمد.»^۳

۱- سعید، شرق‌شناسی، ص ۲۷۷.

۲- همان، ص ۲۷۷.

۳- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، ص ۲۸۳.

نژادپرستی

یکی دیگر از عناصر موجود در شرق‌شناسی نژادپرستی است. در دید اروپائیان از عهد باستان تاکنون شرقیان وحشی، بربر و غیرمتمدن می‌باشند. ریشه این تفکر به نگرش یونانیان به اقوام غیر یونانی می‌رسد. اروپائیان خود را متمدن‌ترین و برترین نژادهای روی زمین می‌پنداشتند. و در دوران قرون وسطی، این تمایزطلبی با مذهب آمیخته شد و به دوره رنسانس انتقال یافت «و پیشینه تاریخی نژادپرستی‌های زیست‌شناختی و جغرافیایی دوران پس از رنسانس را تشکیل داد.»^۱ این تمایزطلبی همانند خصومت با اسلام و پیامبر اسلام در نگرش شرق‌شناسان نسبت به شرق تأثیر گذاشت. «گفتمان شرق‌شناسی نیز به حفظ الگوی تمایز [نژادی و جغرافیایی] مبادرت ورزید، چراکه این گفتمان از یک سو در عقل‌باوری، سکولاریسم و جهان‌گرایی قرن هیجدهم، و از سوی دیگر در رمانتیسم، پوزیتیویسم و استعمارگری قرن نوزدهم ریشه داشت.»^۲ دانشوران شرق‌شناس که پرورده فرهنگ و ادب سیاسی زمان خویش بودند، به توجیه سلطه غرب بر شرق پرداختند و در این جهت بر رشته‌های گوناگون علمی از قبیل زیست‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و واژه‌شناسی تکیه می‌کردند. ادوارد سعید با توجه به نکته میشل فوکو در مورد رابطه دانش و قدرت، همکاری آگاهانه یا ناآگاهانه شرق‌شناسان و قدرتهای استعماری را بر ملا می‌سازد. در این همکاری شرق‌شناسان به شکل تجسمی شرق را در می‌یافتند و قدرتهای استعماری به شکل فیزیکی آن را تصاحب می‌کردند و آنچه این همکاری را ممکن ساخت باورهای

۱- مهرزاد بروجرودی، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، ج اول، نشر فرزاد روز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۱.
۲- همان، ص ۲۰.

نژادپرستانه و امپریالیستی شرق‌شناسان دانشگاهی و سیاستمداران استعمارگر بود.^۱

نژادپرستی در غرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. هوستن استوارت چمبرلین در سال ۱۸۹۹ م. کتاب مبانی قرن نوزدهم را منتشر کرد که آن بر پایه برتری نژاد آریا نوشته شده بود. وی گرچه یقین نداشت که مسیح ژرمن بوده باشد اما مطمئن بود که «هر کسی که مسیح را از یهودیان بیندارد یا نادان است یا غرض‌ورز».^۲

همچنین نویسنده‌ای آمریکایی، به نام مدیسن گرانت در کتابش به نام *انحطاط نژاد بزرگ* موفقیت‌های تمدن را به شاخه‌ای از آریائیها به نام نوردیکها منتسب می‌کند که از شمال سرازیر شده و تمدنهای هند، ایران، یونان، روم و غیره را به وجود آوردند. وی انحطاط این تمدنها را به خاطر آمیزش آنان با اقوام غیرآریایی می‌داند.^۳ این نژادپرستان اروپایی همواره تمدنها و اقوامی را که خاستگاه آریایی داشتند بر سایر تمدنها برتری می‌دادند و با دیدی نژادپرستانه بر تمدنهای سامی می‌نگریستند و کلیه آثار و مظاهر تمدن سامی را با دید تحقیرآمیز نگاه می‌کردند.

فردریک شلگل که زبان سانسکریت را در پاریس فراگرفت و کتاب *درباره حکمت و زبان هندیان* خود را در سال ۱۸۰۸ م. به چاپ رسانید اعتقاد داشت که زبانهای سانسکریت و پارسی از یک طرف و یونانی و آلمانی از طرف دیگر با هم خویشاوندی بیشتری دارند تا با زبانهای سامی، چینی یا افریقایی، علاوه بر آن زبانهای خانواده هند و اروپایی از

۱- همان، ص ۲۱.

۲- ویل و آریل دورانت، *درآمدی بر تاریخ تمدن*، ترجمه احمد بطحایی، خشایار دیبیمی، چاپ دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۵.

۳- همان، ص ۱۸۶.

نظر هنری سادگی ارضاکننده‌ای دارند که به یک وجه زبانهای سامی فاقد آن هستند. وی گفته بود که متعالی‌ترین نوع رمانتیسم را باید در شرق جستجو کنیم که منظور وی شرق موجود در کتابهای زند و اوستا و اوپانیشادها^۱ بود. از نظر وی سامیها که زبانشان به هم چسبیده، نازیبا و مکانیکی بود مردمانی متفاوت از آریائی‌ان و پست و عقب‌مانده بودند.^۲

بخش اعظمی از تفکرات نژادپرستانه و سخت انتقادی شلگل در مورد سامیها و سایر شرقیان حقیر به مقیاس وسیعی در فرهنگ اروپایی انتشار یافت. در دیدگاه اینان «همواره یک شرق خوب داشتیم که عبارت بود از دورانی کلاسیک در گذشته‌های دور هند (و پارس) و یک شرق بد که تا به امروز در آسیا، شمال افریقا و اسلام - در هر کجا که بود - ادامه داشت. از نظر این شرق‌شناسان قوم آریایی در اروپا و شرق باستانی محصور بود. اسطوره آریایی بر تفکرات تاریخی و فرهنگی شرق‌شناسان حاکمیت داشت و کسانی چون گوینو، ارنست رنان، هامبولت، بورنف، پاسمر و تعداد زیادی از شرق‌شناسان دیگر دنباله‌رو چنین دیدگاهی بودند.^۳

ارنست رنان (۱۳۰۹-۱۲۳۹ ه. ق. / ۱۸۹۲-۱۸۲۳ م.) مورخ و شرق‌شناس شهیر فرانسوی که بزرگترین متخصص زبان‌شناسی در زبانهای سامی بود خود به شدت ضدسامی بود و اعتقاد به «عدم برابری نژادها و ضرورت حکومت تعداد خیلی از مردم بر کثیری از آنان را، به عنوان قوانین طبیعی و اجتماعی ضددموکراتیک مسلم می‌شمرد.»^۴

کنت دو گوینو (۱۲۹۹-۱۲۳۱ ه. ق. / ۱۸۸۲-۱۸۱۶ م.) دیپلمات و

۱- اوپانیشادها، مجموعه نظم و نثری در حکمت هندو که متأخر بر وداها حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده است.

۲- سعید، همان، ص ۱۸۲.

۳- همان، ص ۱۸۲. ۴- همان، ص ۲۴۶.

نویسنده فرانسوی و مؤلف رساله جنجال‌برانگیز در عدم برابری نژادهای انسانی با ارنست رنان پیوند و نزدیکی خاصی به لحاظ دیدگاه نژادپرستانه داشت. رنان در دیدگاههای شرق‌شناسانه خود بسیاری از مباحث گوینو در مورد تمایز نژادهای انسانی را وارد کتاب تاریخ عمومی خویش نمود و بدین ترتیب «دیدگاه تطبیقی و مقایسه‌ای در مطالعه شرق و شرقیان، هم معنا و مترادف نابرابری هستی‌شناختی غرب و شرق گردید.»^۱ از آنجا که کنت دو گوینو مدتها در ایران به عنوان سفیر فرانسه حضور داشت، و کتابهای متعددی درباره ایران و تمدن آن به رشته نگارش درآورده است ما برای آشکارتر شدن موضوع مورد بحث، بررسی نسبتاً مشروحی از دیدگاههای وی خواهیم داشت.

از دیگر مبانی فکری شرق‌شناسی که ریشه در عقل‌باوری، سکولاریسم و مادیگری رنسانس و فرهنگ و ادبیات پس از آن داشت این بود که آنان دوره مسیحیت را سراسر دوره جهل و تاریکی شمرده و دوران قبل از غلبه مسیحیت در اروپا یعنی دوره روم و یونان را انسانی‌تر و عقلانی‌تر از عصر مسیحیت می‌دانستند.

خاورشناسان در بررسی تمدنهای شرقی با استفاده از متدها و ابزارهای جدید پژوهش، و همچنین با استفاده از باستان‌شناسی به عنوان ابزار فنی شرق‌شناسی، بسیاری از تمدنهای اساطیری و باستانی را از غبار قرون خارج ساخته و کتیبه‌ها و خطوط باقیمانده این تمدنها را مورد مطالعه قرار دادند. اما نکته قابل تأمل این که «مستشرقین به شرق از جمله به شرق اسلامی به گونه‌ای می‌نگریستند، که در آن چهره‌ای شبه یونانی نموده می‌شد آنان از فرهنگ و تمدنهای باستانی ایران، مصر، بین‌النهرین

و... ستایش می‌کردند، و فرهنگهای مبتنی بر شرک را انسانی‌تر از فرهنگهای دینی و توحیدی می‌دانستند.^۱ این آرا شبیه نظراتی است که اروپائیان درباره غلبه مسیحیت بر اروپا ابراز داشته‌اند. علاوه بر این، شرق‌شناسان بسیاری از نظرات خویش در مورد مسائل تاریخی، اجتماعی و مذهبی اروپا را بر شرق و از جمله ایران تعمیم می‌دادند. از جمله سه دوره تاریخی غرب یعنی دوره باستان، قرون وسطی و دوران جدید را بر تاریخ شرق از جمله ایران تطبیق دادند. نخستین پژوهشگران اروپایی تاریخ و فرهنگ ایرانی، کسانی چون گوینو، سرجان ملکم، دوپرون، رالینسون و غیره کسانی بودند که از ایران دوره اسلامی با بی‌اعتنایی و گاه‌گاه با کینه و دشمنی یاد کرده و به ستایش از فرهنگ و تمدن ایران باستانی پرداخته‌اند و فتوحات اسلامی را، با تعبیری چون تهاجم تازیان و اعراب، با حمله بربرهای ژرمن به امپراتوری روم مقایسه می‌کردند. و دوره اسلامی ایران را با دوره قرون وسطی در اروپا معادل می‌گرفتند.^۲

ادوارد سعید که شرق‌شناسی را یک دانش سیاسی می‌داند که بر مشرق‌زمین تحمیل شده و دارای روابط بسیار نزدیکی با مؤسسات و نهادهای توانمند اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اروپا است^۳ این نحوه نگرش بر تمدنهای باستانی شرق و مقایسه بین دو دوره تمدن باستانی و اسلامی را دارای کاربرد سیاسی می‌داند و معتقد است که از اهداف شرق‌شناسی در آسیا «برگرداندن یک منطقه از حالت توحش و بربریت فعلی (که نتیجه تسلط اسلام بود) به عظمت کلاسیک گذشته‌اش و آموزش و تعلیم شرق به (تنها) الگوی غرب مدرن (که باید مورد تقلید همه جانبه شرق قرار گیرد) بود.» در توضیح بیشتر سعید خاطر نشان می‌کند

۱- محمد مددپور، خودآگاهی تاریخی، ص ۲۱۲. ۲- همان، ص ۲۱۳، ۲۱۴. ۳- ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ص ۲۲.

که آسیا زمانی برای غرب نقطه‌ای دوردست و خاموش و بسیار بیگانه بود، و اسلام نیز سمبل خصومتی مسلحانه علیه اروپای مسیحی به حساب می‌آمد، برای غلبه بر این عوامل ثابت و قوی، شرق لازم بود که ابتدا شناخته شود و سپس اشغال و تملک شده و پس از آن توسط صاحب‌نظران و سربازان از نو ساخته شود. «آنان زبانها، تاریخها، نژادها و فرهنگها را از زیر خاک درمی‌آوردند، تا آنها را به عنوان شرق کلاسیک واقعی - دور از دید شرقیان جدید - که می‌توانست برای قضاوت کردن و حکومت کردن بر شرق مدرن مورد استفاده قرار گیرد، به ودیعه نگهدارند.»^۱

در جای دیگر سعید درباره این نگرش خاورشناسان اظهار نظر می‌کند که «غرب مدرن که با فرتوتی آشکار و عدم توانایی سیاسی شرقیان روبرو شده بود وظیفه خود می‌دید که به منظور اصلاح و بهبود در شرق حاضر بخشی از عظمت گمشده و گذشته شرق باستان را نجات دهد. آنچه که اروپائیان از گذشته کلاسیک شرقی می‌گرفتند، تنها یک تصویر بود (و هزاران واقعیت و مصنوعات) که تنها می‌توانست به بهترین وجه به کار گرفته شود.»^۲

نتیجه‌ای که از بحث شرق‌شناسی می‌خواهیم بگیریم تأثیراتی است که شرق‌شناسان و آموزه‌های شرق‌شناسی بر ذهن و فکر و نگرش روشنفکران، شاعران، روزنامه‌نگاران و نویسندگان و حتی سیاستمداران داشتند و نیز انعکاس آن در سطح جامعه. واقعیت مسلم این است که اولین روشنفکران ایرانی تحت تأثیر زیاد شرق‌شناسان و آثار آنان قرار داشتند. حتی اولین تاریخهای ناسیونالیستی ایران مثل نامه خسروان جلال‌الدین میرزا و تا اندازه بیشتری آئینه سکندری آقاخان کرمانی با

استفاده از این آثار به رشته نگارش درآمده‌اند. میرزا آقاخان کرمانی از نتیجه تحقیقات رالینسون در باب تاریخ ایران و ترجمه کتیبه‌های باستانی استفاده نموده است.^۱

تحقیقات شرق‌شناسان به علت در اختیار داشتن متدهای جدید پژوهش و ابزارهای نظری و فنی آن در زمینه‌های مختلف از اصالت و دقت علمی بیشتری برخوردار بود. گو اینکه از دیدگاههای خاص فکری آنان در مورد شرق و اسلام نیز متأثر بود. ایرانیان که فاقد اسلوب و روشهای جدید پژوهش بودند و خود را نیازمند یافته‌های شرق‌شناسی می‌دیدند، و دانسته‌هاشان در باب مسائل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خود فرسنگها از علم شرق‌شناسی عقب‌تر بود به استفاده از نتایج تحقیقات شرق‌شناسان پرداختند و در ضمن استفاده بدون شک تحت تأثیر مبادی فکری و نگرش آنان به تاریخ شرق و اسلام و ایران قرار می‌گرفتند. در زمینه مسائل تاریخی و اجتماعی و مخصوصاً در مورد تاریخ باستان تقریباً اکثر پژوهشها توسط شرق‌شناسان انجام پذیرفته است و کتابهایی هم که ایرانیان خود نوشته‌اند بر پایه نظریات و پژوهشهای شرق‌شناسان بوده است و در بسیاری از موارد و مسائل نوشته‌های شرق‌شناسان مأخذ و ملاک قرار داده می‌شود.^۲ بسیاری از روشنفکران و پژوهشگران ایرانی خود مستقیماً یا شاگرد شرق‌شناسان بوده‌اند و با آنها حشر و نشر داشته‌اند یا به طور غیرمستقیم از طریق آثارشان از آنان تأثیر گرفته‌اند.

تقی‌زاده در مجله کاوه سخت تحت تأثیر عقاید شرق‌شناسان است و بیشتر مقالات این مجله در مورد ایرانیان باستان ترجمه آثار ایران‌شناسان

۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، چاپ طهوری، ص ۱۵۲.

۲- جلال آل‌احمد، غرب‌زدگی (مجموعه مقالات)، چ دوم، انتشارات رواق، چ اول ۱۳۴۱، ص ۱۵۱.

است.^۱ همین طور مجله *ایران‌شهر* که مقالات خود را بر پایه پژوهشهای ایران‌شناسان نوشته است. ابراهیم پورداوود از شاگردان بلافصل شرق‌شناسان بود و از محضر خاورشناسانی چون هارتمان، شدر، ادوارد براون، فرانک، میتوخ و دیگران بهره برده است.^۲

علاوه بر این شرق‌شناسی در مرحله سوم تطورش (مرحله اول دوران قبل از رنسانس که به صورت غیر علمی و غیر سیستماتیک بوده؛ دوره دوم تحقیقات علمی که توسط شرق‌شناسان صورت گرفته؛ و مرحله سوم تحقیقاتی که توسط خود ایرانیان بر طبق اسلوب شرق‌شناسی صورت گرفته است.) سنت خود را حفظ کرد و اصول و روش و نظرات خویش را بر این ایرانیان دیکته کرد. «در این مرحله محققان شرقی که اکثراً در مراکز علمی و فرهنگی غرب تعلیم دیده بودند، بی‌آنکه از تفکر خود مایه بگذارند آنچه را که به عنوان داده‌های علمی و متدهای نوین پژوهش و اصول زیربنایی و ساختار تحقیق به آنان تحویل می‌شد، اخذ می‌کردند و با به کار بستن آنها در جزئیات همان نتیجه‌ای را می‌گرفتند که در واقع از پیش تعیین شده بود.»^۳

تأثیر کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی جدید

از عوامل دیگری که بر باستانگرایی ایرانیان تأثیر نهاد کشف و شناسایی تمدنهای باستانی و شناخته شدن هنر و معماری و شکوه و عظمت برخی

۱- کاوه، ش ۱۸۱، ربیع‌الاول ۱۱۳۴، ص ۳.

۲- علی‌اصغر مصطفوی، *زمان و زندگی استاد پورداوود*، چ اول، ناشر مؤلف، بی جا ۱۳۷۲، ص ۴۵.

۳- لمبتون، *ایران عصر قاجار* (ترجمه و گفتاری در باب ایران‌شناسی)، ترجمه سیمین فصیحی، چ اول، انتشارات جاودان خرد، مشهد، ۱۳۷۵، ص ۶۸.

از این تمدنها بود. در این راستا باستان‌شناسی به عنوان ابزار فنی و نظری شرق‌شناسی بسیاری از این تمدنها را از غبار قرون خارج کرد، و اهمیت آنها را آشکار ساخت. با توجه به وجود عوامل و زمینه‌های مناسب برای گرایش ایرانیان به باستان کشف ابعاد و اجزاء جدیدی از تمدنهای هخامنشی، اشکانی و ساسانی و خوانده شدن کتیبه‌های میخی و نمایان شدن شکوه و عظمت و وسعت این سلسله‌ها عامل مؤثری در تشدید این گرایش ایرانیان بود.

این پدیده در میان ترکها هم مشاهده می‌شود مثلاً لئون کاهن فرانسوی در نوشته‌هایش چون درفش آبی، حسن ینی چر و درآمدی بر تاریخ آسیا به سال ۱۳۱۳ ق. / ۱۸۹۶ م. ترکها را قومی جنگاور معرفی و چنگیزخان را ترکی برشمرد که بزرگترین امپراتوری تاریخ را بنا نهاده است.^۱ اما مهمترین تأثیر را بر ذهن ترکان در گرایش آنان به فرهنگ و آداب و رسوم اصیل ترک تومسن دانمارکی گذاشت، که در سالهای پایانی سده نوزدهم با کشف سنگ نبشته‌های ارخون در جنوب دریای کال شور و شوقی در میان روشنفکران ترک که در پی آشنایی با گذشته تاریخی خود بودند پدید آورد. تومسن در سال ۱۳۱۰ ق. / ۱۸۹۳ م. از این سنگ نبشته‌ها که به زبان ادبی آراسته‌ای نوشته شده بود، رمزگشایی کرد. در بسیاری از ترکان این سنگ نبشته‌ها نوعی حس ملی را بیدار کرد که تأثیر زیادی در ناسیونالیسم ترک و گرایش آنان به آداب و رسوم اصیل ترک و زدودن فرهنگ ایرانی و اسلامی، داشت.^۲

۱- نادر انتخابی، از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری، نگاه نو، ش ۱۶ مهر و آبان ۷۲، ص ۷۷.

۲- علیرضا مناف‌زاده، تاریخ پرافتخار (کندوکاوی در دیدگاههای روشنفکری ما نسبت به تاریخ گذشته)، نگاه نو، ش ۳۶، بهار ۷۷، ص ۱۲۷.

آثار باستانی و کتیبه‌های تاریخی ایران در دوره صفوی مورد بازدید برخی از سیاحان و سفرای دولتهای اروپایی قرار گرفته بود. در عهد صفوی دون گارسیا سیلوا (۱۰۳۸ ه. ق. / ۱۶۱۹ م.) سفیر فرانسه و پیترو دلاواله ایتالیایی در سال ۱۶۲۱ م. / ۱۰۴۰ ه. از این آثار بازدید کرده و گزارشهایی از آنان به اروپا برده بودند.^۱

کشفیات آثار باستانی در عهد قاجاریه همراه با اعطای امتیازات به اروپائیان بود. در حدود سال ۱۳۰۱ ق. / ۱۸۸۳ م. مارسل دیولافوا فرانسوی به همراهی سفیر فرانسه در تهران امتیاز حفاری و استخراج آثار باستانی را از ناصرالدین شاه گرفت. وی به همراه همسرش و عده‌ای از باستان‌شناسان مقدار زیادی از آثار باستانی ایران را کشف کرد و نیمی از آن کشفیات را به فرانسه برد که در موزه لوور جای دارد.^۲

در حدود سال ۱۳۱۴ ق. / ۱۸۹۷ م. دولت فرانسه امتیاز کاوشهای علمی برای کشف آثار باستانی را در سراسر خاک ایران برای مدت نامحدود از مظفرالدین شاه گرفت. سپس کنت دومرگان از سال ۱۳۱۷ ق. به کاوشهای باستان‌شناسی در جنوب ایران دست زد و با تعداد زیادی کارگر که تعداد آنها تا ۱۲۰۰ نفر می‌رسید آثار زیادی را کشف کرد. از جمله خرابه‌های قصر داریوش اول، اردشیر دوم و خشایار شاه را از خاک بیرون آورد و پنج هزار قطعه باستانی را به پاریس برد و نمایشگاهی از آنها ترتیب داد که مورد استقبال فراوان قرار گرفت.^۳ اما مهمترین اتفاق در کشفیات آثار باستانی ایران گشوده شدن رمز خط میخی به وسیله هنری

۱- بررسیهای تاریخی، ش ۱، سال ۲، ص ۲۹۲.

۲- شمیس، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۷۴.

۳- همان، ص ۲۹۱.

رالینسون انگلیسی بود. وی که به تشویق جان ملکم به تاریخ باستانی ایران علاقه‌مند شده بود در سال ۱۲۴۹ ق. / ۱۸۳۳ م. به استخر فارس رفت و آثار تخت جمشید را مشاهده کرد. شروع به استنساخ از کتیبه‌ها کرده و پس از هشت سال پژوهش موفق به خواندن خط میخی شد. خوانده شدن خطوط میخی کلید درهای بسته تاریخ ایران قدیم را گشود و باعث جلب توجه دانشمندان اروپایی به تاریخ باستانی ایران گردید. وی ترجمه کتیبه‌های داریوش اول را در لندن منتشر ساخت و ترجمه این کتیبه‌ها را به محمد شاه قاجار تقدیم کرد که مورد توجه وی واقع گردید.^۱ در سال ۱۳۴۹ ق. / ۱۹۳۱ م. پروفسور هرتسفلد آلمانی از طرف مؤسسه صنایع و آثار عتیقه با کمک مالی یکی از ثروتمندان آمریکا (راکفلر) در خرابه‌های تخت جمشید به گمانه زنی پرداخت و آثار جالبی را کشف کرد.^۲ کشفیات هرتسفلد همزمان با رشد ناسیونالیسم باستانگرایی ایران در دوره رضاشاه بود و کشفیات وی باعث توجه همگانی به آثار باستانی شد و انعکاس زیادی در محافل دولتی، علمی و در سطح روزنامه‌ها یافت و مخصوصاً در درون دولت و حاکمیت هیجان خاصی ایجاد کرد. یکی از کشفیات مهم هرتسفلد چند لوح زرین و سیمین منقش به خطوط میخی بود که در کاخ آپادانا کشف شد. اهمیت آن برای دربار و دولت به حدی بود که رضاشاه در نطق سالیانه خود خطاب به افسران درباره آنها گفته بود «اینها قباله کشور ایران است»^۳ و شمه‌ای از عظمت ایران گذشته و افتخارات پیشین ایران را برای آنان یادآور شده بود.^۴

۱- سحاب، فرهنگ خاورشناسان، ص ۲۹۲.

۲- بررسیهای تاریخی، ش ۱، سال ۲، ص ۲۴۸.

۳- محمدتقی مصطفوی، امانت‌داری خاک، بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص، سال

۱۱، ص ۸۰. ۴- همان، ص ۸۳.

سرجان ملکم

برای آنکه نمونه‌ای از نظرات ایران‌شناسان در مورد مقایسه بین ایران دوره اسلامی را با ایران باستان به دست داده باشیم نظری داریم به کتاب *تاریخ ایران* جان ملکم که به عنوان اولین پژوهش ایران‌شناسی مهم مطرح است. کتاب او پس از ترجمه به زبان فارسی، ایرانیان را با اسم و رسم پادشاهان مادی و هخامنشی پس از دو هزار سال فراموشی دوباره آشنا ساخت و پارسی‌زبانان را با آنچه که از راه نوشته‌های هرودت، کتزیاس و گزنفون به تواریخ اروپا راه یافته بود روبرو ساخت.^۱

سرجان ملکم (۱۲۴۹-۱۱۸۳ ق. / ۱۸۳۳-۱۷۶۹ م.) در ۲۲ سالگی عازم هندوستان شد و به تحصیل زبان و ادب پارسی پرداخت و چون دولت انگلیس از قصد ناپلئون مبنی بر حمله به ایران آگاه شد او را به دربار فتحعلی شاه اعزام کرد و او عاقبت موفق گردید عهدنامه‌ای با شاه ببندد که منافع استعماری انگلستان را تأمین می‌کرد. وی طی سه سفری که به ایران داشت تحقیقاتی در زمینه تاریخ ایران انجام داد و کتاب *تاریخ ایران* خود را نوشت. البته این کتاب بیشتر به خاطر بهره‌گیری کارگزاران انگلیسی نوشته شده است. این کتاب در سال ۱۳۰۳ هـ. / ۱۸۸۶ م. توسط میرزا اسماعیل حیرت به فارسی ترجمه و توسط گلداسمیت از کارگزاران انگلیسی به وکیل‌الملک حاکم کرمان تقدیم شده است.^۲ ملکم در این کتاب درباره ایران باستان موضعی تأییدآمیز و غیرانتقادی نشان می‌دهد و به شرح

۱- محمد محیط طباطبایی، *تاریخ تحلیلی مطبوعات*، ص ۷۸.

۲- جان ملکم، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، چ اول، ۱۸۶۷ م، انتشارات یساولی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۸.

شکوه و عظمت پادشاهیهای قدیم و تعریف از آنها بسنده می‌کند. از جمله درباره حکومت انوشیروان می‌گوید «انوشیروان در اصلاح حال ممالک دقیقه فروگذار نکرده حکم فرمود تا جمیع پلهای شکسته را تعمیر کنند. گویند در جمیع مملکت او یک ده ویران نماند. مدارس به جهت تحصیل علوم بنیان نهاد چنان اهتمام در احترام علما می‌نمودند که فلاسفه یونان بار سفر [بسته] به دربار وی میل کردند.»^۱

در مقابل، دیدگاههای منفی وی در مورد اسلام و ضدسامیگری او که متأثر از فرهنگ رایج اروپایی بود به وضوح در این اثر به چشم می‌خورد. وی از ظهور دین اسلام با عنوان «آتش افروخته» نام می‌برد و می‌گوید: «آتشی که حضرت محمد در عربستان افروخته بود بالا گرفته و انتشار یافته و به دو دولت سالخورده و متزلزل روم و ایران نهاده شد.»^۲ موضع وی نسبت به عربها و مسلمانان بدبینانه و تحقیرآمیز است. درباره فتح ایران به دست اعراب می‌نویسد «سلطنت یزدجرد در میان اهل تاریخ شهرتی یافت. بدان جهت که مملکت ایران در آن عهد... به دست سوسمارخواران عور یعنی اعراب افتاد.»^۳

وی یکی از اولین مدعیان نابودی تمدن و فرهنگ و علوم ایرانی به دست اعراب است و بدون شک باستان‌گرایان ایرانی از گفته‌های او و سایر شرق‌شناسان متأثر گردیده‌اند. در این باره وی اظهار نظر می‌کند که در موقع حمله اعراب به ایرانیان، اعراب که از پایداری ایرانیان در خشم شده بودند «هر چیز را که اسباب تقویت ملت می‌دانستند عرضه دماء و هلاک ساختند. شهرها با خاک یکسان و آتشکده‌ها سوخته موبدان... از تیغ گذرانیده و کتب فضیلت امت در تاریخ و مسائل مذهبی... در معرض

تلف درآوردند عرب متعصب در آن ایام به جز قرآن نه کتابی می دانست و نه می خواست بدانند.^۱

ملکم اسلام آوردن ایرانیان را بیشتر به زور و اجبار می داند: «خلقی انبوه از سکنه بلاد این ملک (ایران) ترک مذهب را بر قتل و تظاول رجحان داده دین جدید را گردن نهادند و کسانی که نتوانستند متحمل شوند، ترک خانمان گفتند.»^۲

ملکم متوسل شدن ایرانیان به اولیاء و ائمه دین در شفای بیماران را به سخره گرفته و آن را ناشی از جهالت و عوام بودن آنان می داند.^۳

وی در بیان علت عقب ماندگی و عدم ترقی ایرانیان اسلام را عامل اساسی معرفی کرده و می گوید: «اهالی حالیه ایران، چندان با سکنه این ملک در عهد دارا و انوشیروان تفاوت ندارند در عرض هزار و دویست سال هیچ یک از ملل اسلامی به نوعی که باید ترقی نکرده اند. سکنه جمیع بلادی که این دین را قبول کرده اند بدون استثناء همیشه در معرض صدمات حکومت قهر و غلبه... بوده اند... از قوی ترین ادله و اسباب [آن] یکی طبیعت خود پیغمبر عرب و بعضی اصول قواعد مذهب وی را دانسته اند. عمر محمد (ص) بعد از آنکه ادعای نبوت کرد، علی الاتصال مصروف در غزوات و محاربات بوده و امرا و سلاطین اسلام هم تأسی به رسول خدا را بهانه جنگ و غارت [قرار داده اند].»^۴

وی علاوه بر این ذات اسلام را استبدادی و مخالف آزادی می داند و در این مورد می نویسد: «آنسان که مخلوق عادت است در ملت اسلام هر کس در خانه خود حاکمی قهار است. هرگز در اسلام کوششی به جهت آزادی ملت نشده است.»^۵ در این باره اگر مقایسه ای با حرفهای مؤثیه

۳- همان، ص ۵۹۷.

۲- همان، ص ۱۴۰.

۱- همان، ص ۱۰۷.

۵- همان، ص ۶۳۸.

۴- جان ملک، همان، ص ۳۶۷.

شود که پیشتر یاد شد، یکپارچگی اندیشه شرق شناسی در مورد اسلام به خوبی آشکار می گردد.

ملکم در هر جا که از پیامبر اکرم (ص) صحبت می کند از ایشان با عنوان «پیغمبر عرب» نام می برد و این با اندیشه باستانگرایان ایرانی که اسلام را دینی بیگانه و غیرایرانی می خواندند قرابت خاصی دارد. تأثیر کتاب ملکم بر ایرانیان با توجه به ترجمه زودهنگام آن بسیار زیاد بود و بنیانگذاران باستانگرایی ایران متأثر از این اثر جان ملکم بوده اند. چنانچه میرزا آقاخان کرمانی کتاب خویش را بر طبق فصل بندی و مطالب ملکم به رشته تحریر درآورده و بارها به نقل قول از وی پرداخته است.^۱

کنت دوگوبینو

برای این که نمونه ای هم از دیدگاه نژادپرستانه ایران شناسان اروپایی در مقایسه بین ایرانیان و اقوام سامی به دست داده باشیم، نظری کوتاه بر افکار و اندیشه های کنت دوگوبینو دیپلمات و نویسنده فرانسوی می اندازیم. گوبینو متولد ۱۲۳۱ ق. / ۱۸۱۶ م. در فرانسه در سال ۱۲۷۱ ق. / ۱۸۵۵ م. به سفارت فرانسه در تهران منصوب شد. در سال ۱۲۹۲ ق. / ۱۸۷۵ م. به پاریس برگشت. سپس در سال ۱۸۶۲ با سمت وزیر مختاری به تهران آمد. در مدت اقامت خویش در تهران کتاب تاریخ ایرانیان را نوشت. گوبینو از نظریه پردازان و معتقدان اصلی به برتری برخی نژادهای انسانی بر برخی دیگر است و رساله عدم برابری نژادهای انسانی از آثار مهم وی محسوب می شود.^۲ گوبینو در نظریات تاریخی خویش عامل نژاد را مهمترین عامل تعیین کننده در تاریخ انسانها می داند و

۱- از جمله در: آئینه سکندری، ص ۷۶.

۲- سعید، شرق شناسی، ص ۲۴.

علت انحطاط و سقوط تمدنها را در فساد نژادها جستجو می‌کند که به واسطه آمیزش نژادها و مخلوط شدن آن با نژادهای پست‌تر پدید می‌آید، وی که به شدت ضدسامی بود معتقد بود که اگر نژاد سامی با نژاد آریایی آمیخته شود در نتیجه این آمیزش آریایی نژادان همه صفات اصیل خود را که زیبایی، استواری اندام، دلیری و رادمردی و پرهیز از سازش و دروغ است از دست داده و تبدیل به مردانی حریص، فریبکار، ترسو، سخت جان و سبع می‌شوند.^۱ کتاب *تاریخ ایرانیان* گوینو در سال ۱۲۸۶ ق. / ۱۸۶۹ م. در دو جلد در پاریس چاپ شد و در عهد ناصرالدین شاه نظم‌الدوله رئیس پلیس وی قسمتی از آن را به فارسی برگردانید. گوینو این کتاب را بر پایه نظرات نژادی خویش به رشته تحریر در آورده و در مقدمه کتابش اظهار می‌کند که مساوی نبودن افراد و نژادهای مختلف بشر از قوانین مسلم طبیعت است و برخلاف اصول انقلاب کبیر فرانسه افراد مردم برابر نیستند. در میان ملت‌های مختلف دسته‌ای از دسته دیگر عالیت‌رند که باید ایشان را برترین ملل خواند. وی می‌گوید که ترقی و تکامل ملت‌ها با نژاد آنها بستگی دارد. و از میان نژادهای انسانی نژاد سفید از دیگران برتر و در میان نژاد سفید هم آریائیان بر سایر ملت‌ها برتری دارند و در قدرت و جمال و هوش از دیگران ممتازند و باید حقاً بر سایر اقوام و نژادها حکومت کنند.^۲ گوینو به وجود آمدن تمدنها را به نژاد سفید نسبت می‌دهد و معتقد است که سایر اقوام رنگین از قدرت تمدن‌سازی محروم هستند. «تاریخ نشان می‌دهد که تمدنها از نژاد سفید

۱- ناصح ناطق، *ایران از نگاه گوینو*، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی (موقوفات دکتر محمود افشار یزدی)، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۲.

۲- آرتوردو گوینو، *تاریخ ایرانیان*، ترجمه ابوتراب خواجه نوریان، چاپخانه شرکت مطبوعات، بی‌جا، بی‌تا، مقدمه، ص ۹.

برخاسته‌اند و هیچ تمدنی بی‌پشتوانه نژاد سفید نمی‌تواند پایدار باشد.^۱

همان طور که قبلاً اشاره شد، اندیشه‌های گوینو اختصاص به شخص وی نداشته و در اروپا و نیز در بین شرق‌شناسان رواج داشت. ارنست رنان شرق‌شناس شهیر به شدت از دیدگاه‌های گوینو در زمینه نژادپرستی متأثر بوده است.^۲

گوینو معتقد است که ایران باستان «بالاترین مظهر اخلاق پاک انسان‌هاست اخلاقی که پیش از رسوخ روشهای سامی در جهان حکمفرما بوده است».^۳ وی شاهنشاهی ایران قبل از اسلام را نمونه رادمردی، دلیری، تصمیم و بی‌باکی می‌داند و دوره هخامنشی را دوره طلایی ایران و نژاد آنها را نیز نژادی طلایی می‌داند و در کتاب تاریخ ایرانیان خود می‌نویسد، «این گروه که یونانیها آنها را پرس نامیده‌اند اما آنها همیشه خود را ایرانی خوانده‌اند این ملت با ما قرابت و خویشی دارد ... از حیث نژاد اولیه اصلیه و وصلتهای متوالیه با اقوام پست نژاد... اخلاق و تعلیمات آنها شبیه بوده است به همان فاتحین عالم رومیت و مؤسسين هیئت اجتماعی جدید که ما به اولادی آنها افتخار می‌کنیم».^۴

گوینو نژاد ایرانیان را از نژاد آریایی می‌داند و در این باره می‌گوید «از روی کمال صحت می‌توان ثابت نمود که این ملت [ایران] دارای همان

۱- ویل واریل دورانت، درآمدی بر تاریخ تمدن، ترجمه احمد بطحایی، خشایار دیهیمی، ج دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۴.

۲- سعید، همان، ص ۲۷۴.

۳- ناطق، ایران از نگاه گوینو، ص ۵۲.

۴- گوینو، تاریخ ایرانیان، ص ۳.

اسمی است که از قرون بشمار قبل از آنکه دنیا شروع شود بوده و اسمی که آن را آیریان یا آریان است.^۱

وی در کتاب مذاهب و فلسفه‌ها در آسیای مرکزی معتقد است که روح عاصی و طاغی ایرانیها که به زور اسلام را پذیرفته است بر اثر ظهور کیشهای نو حق خود را که اندیشه‌ای آزادتر و روشی متمدن‌تر است باز خواهد یافت.^۲ به خوبی آشکار است که وی علاوه بر این که اختلاط نژاد ایرانیان با عربها را از عوامل انحطاط تمدن ایران می‌شمارد دین اسلام را نیز که به زعم وی به زور بر ایرانیان تحمیل شده عامل عقب‌ماندگی آنان می‌داند.^۳

۱- همان، ص ۵. ۲- ناطق، همان، ص ۱۱۹ پ.

۳- برای رد نظریه تأثیر نژاد در تاریخ ر. ک: دورانت، درآمدی بر تاریخ تمدن، فصل نژاد و تاریخ، ص ۱۸۴.

بخش دوم

روند باستانگرایی

سره‌نویسی

جریان باستانگرایی بعد از کسانی چون آخوندزاده، آقاخان و جلال‌الدین میرزا شکل و روند دیگری یافت و اولین نمودهایش را در سره‌نویسی برخی از نویسندگان و شعرا نشان داد. در سره‌نویسی دستمایه این نویسندگان کتاب مجعول دساتیر بود. این کتاب در زمان اکبرشاه مغول (۱۰۱۴-۹۶۳ قمری) مقارن سلطنت شاه عباس اول صفوی در هندوستان جعل شده است، و عنوان آن که به معنای «کتاب آسمانی» است خود از ساخته‌های سازندگان دساتیر است. دساتیر در هندوستان به دست برخی از متصوفهٔ برهمنی آیین ایرانی ساخته شده و رئیس آنها شت آذرکیوان بوده است. زبان و تعلیمات دساتیر آمیخته‌ای از هندی و اوستایی و غیره است و جعلی بودن آنها پس از مدتها برهمگان آشکار گردید. «این نامه سراسر ساختگی است نه مطلبش با دین زرتشتی سازش دارد و نه زبانش بازبانهای باستان پیوستگی، [زیرا] خاورشناسان و زبان‌شناسان درباره زبانهای ایران باستان مأخذی نمانده که به آن دست نبرده باشند و در میان صدها مأخذ کوچکترین چیزی که گواه

درستی مطلب یا زبان دساتیر باشد به دست نیاورده‌اند.^۱

این کتاب به ایران انتقال یافته بوده است، بعدها ملاکاووس با پسرش ملافیروز - که از پارسیان هند بودند - به اصفهان آمده و نسخه‌ای از این کتاب را یافته و آن را در سال ۱۲۳۳ ق. / ۱۸۱۸ م. در هندوستان به چاپ می‌رسانند. نویسنده دساتیر عقیده دارد که این کتاب همه پارسی خالص است که از ایران باستان باقیمانده و متعلق به یکی از پیغمبران ایران باستان به نام ساسان پنجم است. اما به هر حال با کوشش علما و دانشمندانی چون علامه محمد قزوینی و دیگران مشخص گردید که این کتاب مجعول و ساختگی است و ادعای نویسنده هیچگونه پایه و اساس صحیح و استواری ندارد و حتی انجمن ناصری زرتشتیان یزد نیز ساختگی بودن دساتیر را تأیید کرده و اظهار می‌دارند که آن هیچ‌گونه پیوند و ارتباطی با دین زرتشتی ندارد.^۲

در زمان قاجاریه با شروع رشد زیرزمینی باستانگرایی و حتی رسوخ آن به دربار شاهان قاجاریه، کتاب دساتیر دستمایه‌ای شد که بسیاری از نویسندگان و شعرا به آن روی آوردند و آگاهانه یا ناآگاهانه در دام آن افتادند. نویسنده‌ای چون رضاقلی خان هدایت در دوره ناصری تحت تأثیر واژه‌های دساتیر دست به نوشتن کتاب *انجمن آرای ناصری زد و شعرا و نویسندگانی چون یغمای جندقی، ادیب‌الممالک فراهانی، فرصت شیرازی* دل داده و واژه‌های دساتیری گشتند. بسیاری از نویسندگان و شعرای این دوره دساتیرشناسی را جزء مفاخر و معلومات خویش می‌شمردند، و حتی در مدح شاهان قاجاری از این لغات استفاده می‌کردند. و این واژه‌ها در فرهنگهایی چون *برهان قاطع، انجمن آرا و آندراج* رسوخ یافت.^۳

۱- ابراهیم پورداوود، *فرهنگ ایران باستان*، ج ۱، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵، ص ۱۹.

۲- *لغت‌نامه دهخدا*، مقدمه، چاپ سیروس، ص ۴۶.

۳- *مقدمه لغت‌نامه دهخدا*، ص ۴۶.

استفاده از لغات و اصطلاحات دساتیری تا دوره رضا شاه که اوج لغت سازی فارسی و دور ریختن واژه های بیگانه بود ادامه داشت. چنانکه پورد اوود می گوید: «اینک که سال ۱۳۱۸ ش. نزدیک به ۳ سال است که در ایران هستم به هر جا که می روم به لغت های دساتیر بر می خورم. در این چند سال که در پی زنده کردن زبان افتاده اند و می خواهند به جای واژه های بیگانه، فارسی بنشانند برخی دست غارت به خوان ناچیز دساتیر برده و مشت مشت از لغت های ناهنجار آن برداشته مانند استخوان و کلوخ به اینجا و آنجا پرتاب می کنند. در میان واژه هایی که به فرهنگستان پیشنهاد می شود بسیاری از لغت های دساتیر هم دیده می شود.»^۱

حتی خود پورد اوود هم زمانی که در بیروت دانشجو بوده است شیفته واژه های دساتیری شده و برای سره نویسی از این لغات استفاده کرده است. و حتی روزنامه ای به نام «دهل» منتشر کرده و در مطالب روزنامه و در اشعارش لغات دساتیری به کار برده است. او بعدها بواسطه آشنایی با محمد قزوینی از ساختگی بودن لغات و مطالب دساتیر آگاه شده است.^۲ در اوایل دوره پهلوی کار رواج لغات دساتیری به حدی بود که حتی بسیاری از مردم که در پی یافتن نام خانوادگی ایرانی و فارسی سره بودند بدون آگاهی از لغات دساتیری استفاده می کردند.^۳

رضاقلی خان هدایت

رضاقلی خان هدایت از درباریان عصر ناصرالدین شاه یکی از کسانیست که در دام لغات دساتیری افتاده است. وی که کتاب «فرهنگ انجمن آرای ناصری» را برای پیدا کردن ریشه و معانی لغات فارسی به رشته تحریر

۱- همان، ص ۴۵. ۲- پورد اوود، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۸.

۳- مقدمه لغتنامه دهخدا، ص ۴۶.

درآورده است ناخواسته به سراغ لغات دساتیری رفته و آنها را جزء لغات اصیل فارسی به شمار می‌آورد. در مقدمه کتابش در این باره می‌نویسد: «پیدااست که پارسیان به لغات زبان خود [فارسی اصیل] از ترکی و هندی بیناترند، چه هنوز نمونه از نامهای باستان از قبیل زند و پازند و دساتیر و دستان در نزد پارسیان ایران و هندوستان می‌توان یافت. فقیر بعضی از رسالات فارسی از این طایفه دیده که مدت هزار سال کمایش از هنگام نگارش آنها می‌گذرد. دساتیر که بر وفق رأی پارسیان باستان مشتمل است بر زبان آسمانی و بروخشوران [پیامبران] ایران نازل شده و ترجمه آن از ساسان پنجم است و در هندوستان مطبوع گردیده و اینک حاضر است.»^۱ هدایت در بیان علت نگارش کتاب خویش می‌گوید چون سروکارش همیشه با کتابها و دیوانهای شعرا بوده و بسیاری از کتابهای متقدم و متأخر را دیده و از نظر گذرانده است، لغات عربی را منظم و مرتب دیده در حالی که لغات فارسی پراکنده و پریشان است. «زیرا که مدت یکهزار و صد و هشتاد و شش سال از هجرت رسول (ص) گذشته و روز به روز به میامن ملت بیضاء و دولت اسلام کار لغت عرب را روی در ارتقاء و اعتلاست و لغت پارسی به واسطه تخالف مذهب و تباین مشرب منسوخ و مدروس و مغشوش و مطوس گردیده و از کتب باستان پارسیان چیزی باقی نمانده به شرحیکه در تواریخ ضبط است به آتش گرمابها و منابع آبها حریق و غریق شده.»^۲

هدایت در این بیان علت پراکنده و پریشان گشتن زبان و لغات فارسی را مابینت با اسلام ذکر کرده و نیز با عقیده آخوندزاده و آقاخان همعقیده شده و اعراب را از بین برندگان آثار علمی ایرانیان معرفی نموده است.

۱- رضاقلی هدایت، فرهنگ انجمن آرای ناصری، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا، ص

۴. ۲- همان، ص

سپس می‌گوید که کتابش را برای «تصحیح و تشخیص لغات پارسی» به رشته نگارش درآورده است.^۱

اما غافل از آنست که در دام لغات مجعول دساتیر افتاده است. همین گرایش هدایت برای پیدا کردن ریشه فارسی سره و منظم ساختن آنها رویکرد باستان‌گرایانه او را بیان می‌کند. این که در دام لغات دساتیری افتاده چندان مهم نیست بلکه مهم این جریان فکری است که آنها را به سوی یافتن واژه‌های سره و نوشتن مطالبی با این روش می‌کشاند. این اقدامات بود که بعدها زمینه‌ساز کارهای تندروانه فرهنگستان گردید و گرایش به طرد لغات عربی را باعث شد.

هدایت با شرحی از پادشاهان باستانی کتابش را شروع می‌کند و بقیه کتاب شامل لغاتی است که هدایت آنها را پارسی سره می‌داند که بیشتر لغات دساتیری یا لغاتی است متروک و به شرح ریشه و معانی آنها می‌پردازد، برای مثال لغاتی از قبیل: آذرش، آذون، آذرگون، آذرشین، آذرخش، آرازش، اریغ، آرن^۲ و از این قبیل.

یغمای جندقی

یغمای جندقی (۱۲۷۶-۱۱۹۶ ق.) از شاعران و نویسندگان دوره ناصری که در دربار شاهان قاجار حضور داشته از نویسندگانی است که گرایش زیادی به پارسی سره داشته و بسیاری از مکتوبات فراوان خویش را به پارسی سره نوشته است. وی که معاصر شاهزاده جلال‌الدین میرزا قاجار است به احتمال زیاد از وی تأثیر پذیرفته است. خصوصیت بارز یغما نسبت به نویسندگان و شاعران دوره قاجار در همین پارسی‌نگاری اوست

وگرنه منشآت وی از اهمیت خاصی برخوردار نیست و شهرتی که یغما به دست آورده به خاطر همین پارسی نگاری و احتراز وی از به کار بردن لغات و اصطلاحات عربی و غیر فارسی است. از نوشته‌های یغما چنین برمی آید که از زبان عربی بیزار بوده و سعی می‌نموده که به جای کلمات رایج از پارسی سره استفاده نماید.^۱ یغما نه تنها خود سخت طرفدار سره‌نویسی بود بلکه از دوستان و فرزندان و شاگردان خویش نیز می‌خواست که نوشته‌های خویش را به پارسی بنگارند. از جمله در یکی از نامه‌هایش به یکی از دوستانش می‌نویسد: «خواهشمندم از این پس هرگونه نامه مرا خواه پارسی پیکر و شیوا، خواه برهنجار دیگر و نازیبا، بی کاست و فزود بدان نگارش پهلوی در فزائی...»^۲

یکی از منشآت یغما که به پارسی سره نوشته شده است چنین است: «هربامداد از پس آستان بوس فرگاه کیوان درگاه ایران خدای که مهرش ماهچه اخترباد و بهرامش شرباشرن لشکر تا دو پاس از شام گذشته با گروهی از دانشوران و انبوهی روان پر روان روزگذار.»^۳

بعد از یغما، میرزا رضاخان افشار بکشلو، نایب سفارت ایران در استانبول که خود را «ایران دبیر و سرترجمان سترگ و خشوری دولت با فرّ و برز ایران در اسلامبول» نامیده در کتاب خود به نام برز و نگارش عباراتی آورده که به قول آراین پور «بیشتر به هذیان یک مغز علیل شباهت دارد»^۴ تا تلاش در جهت پاکسازی و احیاء زبان فارسی.

۱- یغمای جندقی، مجموعه آثار یغمای جندقی، به تصحیح سیدعلی آل داوود، چ اول، انتشارات توسن، تهران، ۱۳۶۲، ص شش.
۲- همان، ص ۲۰۶.

۳- همان، ص ۳۵.

۴- یحیی آراین پور، از نیما تا روزگاران ما، ج ۳، چ اول، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۶.

احمد دیوان بیگی

از دیگر کسانی که در این عهد به سره‌نویسی و استعمال لغات دساتیری روی آورده نویسنده‌ای به نام احمد دیوان بیگی (متولد ۱۲۴۱ ق.) است که کتابش تحت عنوان *حدیقة الشعراء* را در شرح احوال و آثار شعراء، عرفا و نویسندگان عصر قاجاری نوشته است. چنانچه مقدمه این کتاب نشان می‌دهد وی سخت شیفته لغات فارسی سره و لغات مجعول دساتیری است، که در این روزگار منتشر شده و مردم بی اطلاع آن را گنجینه‌ای از لغات فارسی اصیل می‌شمردند. دیوان بیگی نیز با سعی تمام به این لغات دساتیری روی آورده و به یاری کلمات مجعول و ساختگی دساتیر مقدمه‌ای بر کتاب خویش مشتمل بر حمد پروردگار و مدح رسول اکرم (ص) نوشته و چون خودش می‌دانسته که کسی معانی این لغات تازه را نمی‌فهمد در حاشیه کتابش به شرح معانی این لغات پرداخته است. «شگرف سپاس و بزرگ ستایش شایسته بارگاه بایسته هستی و پرستش‌سزایی است که سترگش او را هیچ آفریده راه نبرد و پاکش و ویرش جز او بر فرباره اش نسزد. تیمساران که نزدیکان درگاه آفریدگارانند و هر تاسبانی که پیوسته به ویرش و ستایش کردگار در این نیرنودند ابرکارند و از بن دریا برکنار.

... و چون ویرش آفریدگان فرهی او را نسزد و نیرنود هستگان دریافت آمیغ او را نرسد پس آن به که این روش را رمش کنیم به زندش فراوان بر پیشگاه و خشوران و فرز فرجیشور یزدان بهنام گزین و خرد نخستین و مهین پیام آور جهان افرین.»^۱

۱- احمد دیوان بیگی، *حدیقة الشعراء*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، چ اول، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱.

فرصت شیرازی

میرزا محمد نصیرالحسین شیرازی ملقب به فرصت‌الدوله در سال ۱۲۷۱ ق. در شیراز متولد و در ۱۲۹۹/۱۳۳۹ ش. درگذشته است. وی از شاعران دربار مظفرالدین شاه و دیگر شاهزادگان قاجاری بوده است.

فرصت از علاقه‌مندان سره‌نویسی و تحت تأثیر لغات دساتیر بوده و همچون برخی از شعرا و نویسندگان این دوره سره‌نویسی و استفاده از لغات مجعول دساتیر را از معلومات و مفاخر خود می‌شمارد. از جمله نوشته‌های وی به پارسی سره نامه‌ایست که به یکی از پارسیان نوشته و تهی از لغات عربی است. «جان و تنم برخی تن و جانت، شیوانامه زیبانگاری که نگاشته و به فرهنگ پارسی گهرهای گرانها در آن انباشته بودی رسیده از رسیدنش سرنامداری بر چرخ برین و چهره سپاس داری برخاک زمین سودم»^۱

در این نامه به وضوح بیان می‌کند که در سره‌نویسی تحت تأثیر پارسیان - که منظورش زرتشتیان ایران یا شاید هندوستان باشد - قرار داشته است. درنامه دیگری به پارسی سره با واژه‌های دساتیری چنین می‌نگارد: «پس از سپاس یزدان یکتا و ستایش کردگار بی‌همتا و درود بر فرخشور با فرجود (معجزه) تازی نژاد و وخشور فرجاد فرشته نهاد، شیوا نامه‌ئی که از آن راستیوران گزین و دانشوران مهین رسید، خستگی از روان برکران افکند و رستگی از اندوه را به میان آورد»^۲

همچنین فرصت در توصیف شاهنامه می‌گوید:

افرو هیده‌ای کز ره نیرنود هویدا است از گفت او فرزند بود

۱- میرزا احمد نصیر فرصت شیرازی، دیوان، به تصحیح علی زرین قلم، انتشارات کتابفروشی سیروس، تهران ۱۳۳۷، ص ۴۷۷. ۲- همان، ص ۴۴۷.

فری برفراتین فرویده‌اش فهی چامه‌های ابرخیده‌اش
بفرجوده‌های سخن پروری سزدگر زند لاف پیغمبری^۱

ادیب‌الممالک فراهانی

ادیب‌الممالک فراهانی، امیری فراهانی یا ادیب‌الممالک متخلص به پروانه از نوادگان میرزا بزرگ قائم مقام در سال ۱۲۷۷ ق. به دنیا آمد. به شیوه ادبا و منشیان تربیت یافت. ابتدا در تبریز در دربار ولیعهد (مظفرالدین شاه) بود و سپس وارد جرگه روزنامه نگاران شد. روزنامه ادب را در مشهد منتشر ساخت. پس به تهران آمده و انتشار ادب را ادامه داد. بعد از انقلاب مشروطه با میرزا محمد صادق طباطبایی در انتشار روزنامه مجلس همکاری داشت و در واقع سردبیر و مدیر داخلی روزنامه مجلس بود. سپس به نشر روزنامه عراق عجم پرداخت و بالاخره در سال ۱۳۳۶ ق. درگذشت.^۲

ادیب‌الممالک فراهانی علاقه و گرایش زیادی به ایران باستان دارد و علاوه بر آن به استفاده از لغات فارسی سره و دساتیری نیز می‌پردازد. وی شاعر اجتماعی نیز محسوب می‌شود و همراه با تحولات اجتماعی و سیاسی حرکت کرده است. از جمله در اعتراض به قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس گفته است:

مانا فراموش کرده‌اند حریفان نیزه گیو و جنگ پشن را
یا بنخواندند در متون تواریخ قصه شاپور شاه و والرین را^۳

۱- پوردوود، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، ص ۲۲.

۲- محمد محیط طباطبائی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، ص ۲۵۹.

۳- ادیب‌الممالک فراهانی، دیوان، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ اسلامیه، ۱۳۴۵، ص ۲.

فراہانی در اشعارش سعی در به رخ کشیدن شکوه و عظمت و کشور گشائیهای کورش و داریوش دارد و سعی در مقایسه بین اوضاع پر عظمت گذشته با اوضاع فلاکت بار کنونی دارد.

برخیز شتر بانا بر بند کژاوه کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه
بگذر به شتاب اندر از رود سماوه در دیده من بنگر دریاچه ساوه
وز سینه ام آتشکده پارس نمودار

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم

اموال و ذخایر شان تاراج گرفتیم^۱
فراہانی قصیده ای بهاریه گفته که به قول خود «چکامه ایست که به
پارسی ویژه نویم خجسته بادی دیبه همایون خسروانی را به خواجه بزرگ
و خداوند مهین فراهم بسته ام در روز آدینه دوم پنج دزدیده.
پیش از بهار لشگر شادی زره رسید

چون بیشتر ز جشن کیان جشن پیشداد
... از فرهیش ابره ز فرهنگش آستر

تارش ز هوش و دانش و بودش ز فرو داد.^۲

فراہانی در یاد کردن از روزگار گذشته می گوید:
کجا شد فریدون زرین کلاه کجا شد منوچهر گیتی پناه
کجا کیقباد آن یل سرفراز کجا شاه کاوس دشمن گداز
کجا رفت کیخسرو تاجدار چه شد شاه گشتاسب و اسفندیار

۱- براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ص ۳۳۰، هر چند این شعر ادیب الممالک در کل محتوایی دینی و اسلامی دارد اما غلبه اصطلاحات و سمبلهای باستانی بر اندیشه وی جالب است.
۲- فراہانی، دیوان، ص ۱۶۶.

... کجا شاه اشکانیان اردوان ز ساسانیان شاه نوشیروان...^۱
 فراهانی شعری سرانیده که بعدها کلنل علینقی وزیر بر آن آهنگی
 ساخته و به سرود ملی ایران در زمان پهلوی اول تبدیل شد که به عنوان
 «پیام به سیروس» معروف شده است. گرایش به باستان در آن به وضوح
 معلوم است.

زراه کرم‌ای نسیم سحرگاه
 سوی پارسا گرد و بگذار از این راه
 به سیروس از ما بگوی ای شهنشاه
 چرا گشتی از حال ملک غافل؟
 تو بودی که لشکر به قفقاز راندی
 ز ارمینیه تا به اهواز راندی
 ز شط‌العرب تا به اهواز راندی
 خراسان و ری وصل کردی به بابل
 دریغا که اقلیم سیروس و دارا

فتاده است در بحر غم آشکارا...^۲
 فراهانی بسیاری از مضامین کتاب دساتیر را به شعر تبدیل کرده و آن را
 در اشعار گوناگونی بیان کرده است.

گرچه بسیاری از این سره نویسیها تفننی و گاه برای اظهار فخر و
 معلومات صورت می‌گرفت اما همین مقدمه‌ای بود برای گرایش به بیرون
 ریختن کلمات بیگانه خصوصاً کلمات و واژه‌های عربی. و زمینه‌ساز
 تشکیل فرهنگستان و آن اقدامات تندروانه درباره زبان فارسی در اوایل
 سلطنت پهلوی گردید، و باعث پیدایش سره نویسانی شد که خواهان دور

ریختن تمام کلمات غیر فارسی بودند و برای جبران کمبودها و نواقصی را که به واسطه دور ریختن این کلمات، که جزء دارائیه‌ها و پشتوانه زبان فارسی بودند، به وجود می‌آمد به واژه‌هایی چون واژه‌های دساتیر و یا سایر لغات مهجور و متروک متوسل می‌شدند.

کسانی چون ذبیح بهروز، ارباب کیخسرو شاهرخ و حتی کسروی میراث دار چنین اندیشه‌ای گشتند. احمد کسروی دو کتاب مهم و با ارزش خود تاریخ مشروطیت ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان را براساس چنین اندیشه‌ای نوشت. و نیز سایر کتابها و مقالات خود را بر پایه سره‌نویسی و عدم استفاده از کلمات بیگانه و عربی نوشت؛ می‌توان گفت که به تنهایی یک سبک نگارش خاص با این دیدگاه ایجاد کرد.

روزنامه‌ها

جریان گرایش به ایران باستان کم کم در روزنامه‌ها هم مطرح می‌شد. و از حالت زیرزمینی به حالت آشکارتری نمایان می‌گشت. از نمونه این روزنامه‌ها، روزنامه‌های شرف و شرافت هستند که از شماره سی و نهم آن سلسله مقالاتی تحت عنوان «انتزاع ممالک محروسه ایران از تحت سلطه عرب» دارد که در آن به چگونگی خلاصی ایرانیان از زیر سلطه اعراب اموی و عباسی می‌پردازد. که خود انتخاب موضوع با توجه به رویه روزنامه می‌تواند هدفدار باشد.

روزنامه شرافت، از نمره اول، شروع به معرفی و شرح حالات و احوال و سلطنت پادشاهان افسانه‌ای و تاریخی ایران قبل از اسلام می‌کند. در آغاز این سلسله مقالات می‌نویسد: «چون روزنامه شرافت مخصوص شرح حال سلاطین بزرگ عالم و وزرای دانشمند کافی و حکماء و اکابرو نامداران هر ملت است از عصر قدیم تا عصر جدید در این نمره خلاصه از

تاریخ کیخسرو کیانی که در عظمت و سعادت دارای اولین رتبه و مقام بود نگاشته می‌شود.^۱ سپس حدود چهار صفحه از روزنامه را به شرح حال و کشورگشایی و بیان عظمت و شکوه کیخسرو اختصاص می‌دهد و جالب این که از منابع شرق شناسان استفاده می‌کند چنانچه در همین مقاله به نقل قول از «مصنفین فرنگ» پرداخته است.

در شماره چهارم به جز نیم صفحه که به بیان اخبار مملکت پرداخته بقیه روزنامه تمامی شرح حال و پادشاهی کامبیز (کمبوجیه) است. که باز هم اقتباس از منابع مستشرقین است و در این باره می‌نویسد: «در نمره دوم از این روزنامه مسطور شد که مورخین فرنگ جانشین کیخسرو را کامبیز دانند نه لهراسب را. و شرحی مبسوط از تاریخ این پادشاه در اوراق و کتب اروپایی دیده می‌شود که خلاصه آن از قرار ذیل است.»^۲

نویسنده این مقالات تاریخی که محمدباقر اعتمادالسلطنه نام دارد بعد از آن به بیان شرح مفصل مطالب درباره کامبیز می‌پردازد. تقریباً در اکثر شماره‌های روزنامه شرافت چند صفحه‌ای به تاریخ ایران قبل از اسلام اختصاص دارد. چنانچه شماره‌های سیزده تا نوزدهم به شرح پادشاهی «داریوش بن هیستاسب» به طور مفصل می‌پردازد. از کل مقالات روزنامه ۶۶ شماره‌ای شرافت ۳۲ مقاله در رابطه با پادشاهان قبل از اسلام و شاهنشاهی آنان نگاشته شده است. هرچند که جریان تندروانه باستانگرایی و موضع ضد عربی و اسلامی در این روزنامه دیده نمی‌شود اما می‌توان آن را مقدمه‌ای برای جریان افراطی باستانگرایی دهه‌های بعدی در ایران دانست. اختصاص دادن بیش از دو سوم حجم روزنامه به

۱- روزنامه شرافت، نمره اول، شهر صفرالمظفر، ۱۳۱۴ ق.

۲- شرافت، نمره ۴، شهر جمادی الاولی، ۱۳۱۴ ق.

تاریخ ایران باستان نشانگر اهمیت زیاد این مطالب برای نویسندگان روزنامه می باشد که در تمام روزنامه های قبل از آن بی سابقه است.

باستانگرایی بعد از انقلاب مشروطیت

گرچه ایدئولوژی غالب مشروطه ناسیونالیسم نبود اما گروههایی در آن شرکت داشتند که متأثر از ناسیونالیسم و دارای روحیه ناسیونالیستی بودند و این ناسیونالیسم پنهان برکنار از گرایش به ایران باستان نبوده است. انقلاب مشروطه باعث دگرگونیهای گردید که به باستانگرایی میدان عمل بیشتری می داد. از جمله، دادن آزادی عمل و فعالیت سیاسی و فرهنگی بیشتر نسبت به دوره استبداد به گروههای مختلف بعد از مشروطه چرا که جامعه از حالت استبدادی درآمده و حتی حاکمیت دینی و نفوذ روحانیون نسبت به قبل کم رنگ تر می گردید و افکار و اندیشه های غربی بیشتر در جامعه ایرانی مورد توجه قرار می گرفت. همچنین قانون اساسی و نقش آن را در ایجاد فضاهای مناسب برای برخی فعالیت های باستانگرایان نباید فراموش کرد. قانون اساسی امکان فعالیت برای برخی اقلیتها را فراهم ساخت و محدودیتهایی را که در یک جامعه صد در صد مذهبی برای این اقلیتها وجود داشت کم رنگ تر ساخت. یکی از امتیازاتی که قانون اساسی برای اقلیتها فراهم ساخت حق انتخاب نماینده برای اقلیتها بود که در دوره اول مسیحیان و کلیمیان حق خود را به طباطبایی و بهبهانی دادند اما زرتشتیان که حق انتخاب یک وکیل داشتند ارباب جمشید تاجر زرتشتی را به نمایندگی خویش انتخاب کردند.^۱

۱- باستانی پاریزی، تلاش آزادی، ص ۱۰۳.

نکته مهم در این میان نقش زرتشتیان در تشویق گرایشهای باستانگرایانه بود. پارسیان هند به علت ارتباطی که با استعمارگران انگلیسی داشتند، با استفاده از ارتباط و نفوذ انگلستان بر ایران، یک تکاپوی جدی را مخصوصاً از زمان ناصرالدین شاه در زمینه نگاه به ایران به عنوان سرزمین نیاکان خود و رسیدگی به حال آنان و رفع جزیه و محدودیتهای زرتشتیان ساکن ایران آغاز کردند. البته نقش زرتشتیان در گرایش به باستان در فصل جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

به هر حال با انقلاب مشروطیت و با ایجاد فضای مناسب و گسترش ناسیونالیسم، باستانگرایی از رشد خاصی برخوردار گردید. حتی سره‌نویسی نیز بعد از انقلاب مشروطه شدت یافت و سره‌نویسانی پیدا شدند که از سر تعصب و تظاهر به وطن‌پرستی و وفاداری به زبان و سنن باستانی به دشمنی با اعراب برمی‌خاستند، و برخی نیز در این راه به افراط می‌افتادند چنانچه برخی وجود کلمات عربی را در زبان فارسی مایه ننگ و مخالف شئون ملی می‌دانستند که باید هرچه زودتر آنها را از زبان اخراج کرد تا اساس استقلال و قومیت ایرانی استقرار یابد.

با این نگرش بود که روند باستانگرایی و گرایش به آن در جامعه شکل تازه‌ای به خود گرفت که تا این زمان سابقه نداشت. وجود این جریان در جامعه به حدی بوده که شیخ فضل‌الله نوری در مقابل آن عکس‌العمل نشان داده و آن را یکی از نتایج انقلاب مشروطیت دانسته و مورد نکوهش قرار می‌دهد. چنانچه در رساله تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل خویش می‌نویسد: «ای عزیز! اگر مقصود حفظ شرع بود نمی‌گفتند مشروطه محبوب ماست. نخواهیم راضی شد که کلمه مشروعه نزد او نوشته شود. اگر در این کار قوت اسلام [در نظر] بود پس چرا اشخاص معروف به تقوا و زهد و ایمان و شعائر اسلام خوار و مرهون شده ولی فرقه ضاله و ملاحده

و آثار کفر قوی و ظاهر شده. پس چرا این همه در جرایدشان تکریمات از فرقه زردشتی و سلاطین کیان می‌کردند و آنها را که اخبث طوایفند نجیبه می‌خواندند...»^۱

ایران نو

بعد از شکست استبداد صغیر و درست پس از یک ماه از اشغال تهران توسط فاتحان دو روزنامه منتشر گردید یکی روزنامه شرق به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی و روزنامه مهتر ایران نو به مدیریت ابوالضیاء که سید محمد افجه‌ای مدیر و محمدامین رسولزاده سردیر آن بود. رسولزاده از مردم باکو بود و با نرمائف از متفکران قفقازی در تحریر روزنامه ترکی تکامل سابقه همکاری داشت. وی در سال ۱۳۲۶ ق. به نهضت مجاهدان گیلان پیوست و در حرکت به سوی تهران شرکت کرد و پس از فتح تهران به حزب دموکرات پیوست و سردبیری روزنامه ایران نو را بر عهده گرفت. وی در سال ۱۳۲۹ ق. بر اثر فشار سفارت روس ناگزیر از ترک ایران شد.^۲

ایران نو سخنگوی فرقه دموکرات بود و ارگان آن حزب محسوب می‌شد. و نقشی اساسی در انتقال مفاهیم و ایدئولوژیهای غربی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم داشت و موضعگیریهایش علیه سیاستهای روس و جانبدار انگلستان بود.^۳ باتوجه به مفاهیم و اصولی که روزنامه ایران نو

۱- شیخ فضل‌الله نوری، رسائل، اعلامیه‌ها و مکتوبات...، ج اول، به کوشش محمد ترکمان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲، ص ۶۳.

۲- محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، ص ۱۶۲.

۳- حسین آبادیان، رسولزاده، فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران، ج اول، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۰.

عهده دار تبلیغ و ترویج آن بود عده‌ای روزنامه ایران نو و فرقه دموکرات را یکی از گروه‌ها و روزنامه‌هایی می‌دانند که زمینه مناسب را برای اصلاحات آینده رضاخان در زمینه‌های گوناگون مذهبی و فرهنگی فراهم ساخت.^۱

ایران نواز طرفداران جدی انفکاک دین از سیاست و جایگزینی ملیت به جای دین و مذهب بود. چنانکه دریک شماره اش می‌نویسد: «ما باید ملتی تشکیل بدهیم که در زبانها و شیوه‌های مختلفه تکلم نموده و به آیینهای متفرقه خدا را پرستش نمایند که اسم او ایرانی است. از امروز در ایران نه مسلمان، نه زرتشتی، نه ارمنی، نه یهودی، نه فارس و نه ترک بوده، فقط یک ایرانی هست ما یک ملت هستیم».^۲

یکی از مواضع روزنامه ایران نو باستانگرایی آن است که در دو مورد خاص مشهود است یکی حمایت و توجه به پارسیان هند و زرتشتیان ایران و دیگری سره‌نویسی.

ایران نو در شماره ۱۲ خود مطلبی با عنوان «نامه‌واره» به چاپ رسانیده که در آن شمه‌ای از اوضاع پارسیان هند ذکر شده و با لحنی ستایش آمیز درباره پارسیان می‌گوید: «در تمام سلطنت عظمای انگلستان بعد از لندن، بمبئی شهر ثانی است و این شهر آباد کرده همین زرتشتیان است.» سپس پیشنهاد می‌کند که باید این صد هزار زرتشتی هندی را به ایران جلب کرد تا آنها بتوانند در آبادانی و پیشرفت مملکت ایران که مملکت باستانی و محل نیاکان این پارسیان می‌باشد شرکت جویند و اضافه می‌کند که باید برای جلب نظر این پارسیان تدبیری اندیشید. از جمله این تدابیر این است که باید با «رفع تعدیات وارده بر زرتشتیان ایران و فراهم

۱- همان، ص ۱۵۹.

۲- ایران نو، ش ۱۳۴، سه شنبه، صفر ۱۳۲۸، ۱۶ فوریه ۱۹۱۰، ص ۱.

آوردن ازدیاد آسایش و آزادی آنان» زمینه را برای مراجعت آنان فراهم ساخت.^۱

نویسنده در شماره دیگری برای حل مشکلات مدیریتی و حل معضلات اقتصادی و اداری پیشنهاد می‌کند که «به عقیده این بنده و شاید عقیده جمع کثیری از وطن خواهان نیز چنین می‌نماید حالا که دولت ایران می‌خواهد برای اصلاح ادارات دولتی خودش از خارجه معلم بطلبد، اسلم شقوق این است که معلمین را از زردشتیان هند که فرزند حقیقی ایران‌اند بیاورد. این طایفه نجیبه که حالا قریب صد هزار نفرند در هندوستان از حیث نجابت، علم، صنعت، اخلاق و ثروت در میان ششصد کرور جمعیت هندوستان بر همه برتری دارند، آری باید هم باشند زیرا ایرانی و ایرانی نژاد [هستند]. هر معلمی که بخواهند در این طایفه نجیبه بیارند.»^۲

بعد دیگر باستانگرایی ایران نو ادامه راه سره نویسان می‌باشد که در شماره‌های روز جمعه مقاله‌ای تحت عنوان «گفتار پارسی» چاپ می‌شد، که در این گفتار لغات سره به کار می‌بردند، و از به کار بردن لغات عربی احتراز می‌جستند.

ایران نو تلگرافی از علمای عتبات محمد کاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی چاپ کرده که متن آن را کیخسرو شاهرخ در اختیار روزنامه قرار داده و جالب این که این اعلامیه که خطاب به زردشتیان تهران می‌باشد به فارسی سره نوشته شده است و به جز «بسم الله الرحمن الرحیم» بقیه مطالب آن تماماً به فارسی سره می‌باشد. بدون شک این

۱- ایران نو، ش ۱۲، سه شنبه ۲۱ شعبان ۱۳۲۷/۷ سپتامبر ۱۹۰۹ صص ۴-۳. به نقل از آبادیان، همان، ص ۴۳

۲- ایران نو، ش ۱۲۱، ۱۸ محرم ۱۳۲۸/سی و یکم ژانویه ۱۹۱۰ ص ۴.

اعلامیه به این نحو نمی‌تواند از علمای عتبات باشد. شاید این اعلامیه به زبان عربی بوده و توسط ارباب کیخسرو که خود یکی از مهمترین سره نویسان این دوران است به زبان فارسی سره ترجمه شده است. و یا به زبان فارسی متداول بوده که ارباب کیخسرو آن را به فارسی سره برگردانده است. زیرا این چنین نثری نه در نامه‌های این دو مرجع سابقه داشته و نه در نثر هیچ عالم دینی دیگر.

«بسم الله الرحمن الرحيم زرتشتیان تهران را به مهر و خشنودی یادآوری می‌نمائیم. نوشته درستی سرشته آن انجمن خجسته که سراپا سپاسگذاری یکتا کردگار بخشاینده مهربان و پاسداری آزادی و رستگاری ایران و ایرانیان بود، برخشنودی و شادمانی ما افزود. هماره از یکتا بخشاینده مهربان خواستاریم که بخشایش آزادی و آبادی این خجسته مرز و بوم را که خونهای راد فرزندان این آب و خاک است...»^۱

فرقه دموکرات ایران محل نشو و نما و تربیت بسیاری از باستانگرایان و ناسیونالیستهای افراطی ایرانی بود که نقش بسیار زیادی در عرصه سیاسی و اجتماعی آن روزگار و حتی دهه‌های بعدی داشتند، از جمله مهمترین آنها می‌توان به تقی‌زاده اشاره داشت، که بعداً مواضع باستانگرایانه اش را در مجله کاوه به عرصه نگارش درآورد. همچنین میرزاده عشقی، عارف و فرخی یزدی نیز از اعضای این فرقه بودند. «این فرقه در مقابل فرقه اعتدالی که متعلق به میانه‌روها بود، به وجود آمد و اقلیت مجلس سوم را تشکیل می‌داد. و در برنامه‌های آن به برابری در پیشگاه قانون، جدایی دین از سیاست، آموزش رایگان و توزیع زمین و صنعتی کردن کشور تأکید ورزیده می‌شد.»^۲

۱- ایران نو، ش ۲۰۴، ۵ جمادی الاولی، ۱۳۲۸/۱۵ مه، ۱۹۱۰، ص ۲. به نقل از آبدیان، همان، ص ۸۹
۲- فوران، مقاومت شکننده، ص ۲۸۷.

جنگ جهانی اول

همان طور که در فصل قبل شرح داده شد، عواملی نظیر ناکامی مشروطه و مشروطه طلبان و دخالت‌های روس و انگلیس در ایران و اشغال قسمتی از ایران توسط آنها، ناامنی در ایالات و ولایات و مخصوصاً جنگ جهانی اول و ورود قوای روس و انگلیس و عثمانی به ایران باعث گرایش شدید مردم به ناسیونالیسم و روی آوردن به حکومت اقتدار گرایانه و متمرکز گردید. بسیاری از نویسندگان، روزنامه نگاران و حتی سیاستمداران این عهد با دیدن وضعیت اسفبار جامعه خویش و ضعف و درماندگی آن به ناسیونالیست‌های افراطی مبدل گشتند و با به کار افتادن توپ‌های جنگ جهانی اول توپ ناسیونالیسم ایرانی با گرایش آرکائیستی نیز به کار افتاد و بسیاری از نویسندگان و روزنامه نگاران و حتی سیاستمداران را طرفدار خویش ساخت. هر چند شکی نیست که این جریان دنباله جریان باستانگرایی قبل از جنگ جهانی است که قویاً تشدید شده، با این همه رویکرد همه این افراد به ایران قبل از اسلام را نمی‌توان در یک طیف و دسته واحد طبقه‌بندی کرد. کم نیستند در میان باستان‌نگرایان شخصیت‌هایی که نگرشی کاملاً مذهبی دارند اما دید کاملاً مثبتی نسبت به ایران باستان و آداب و رسوم و فرهنگ آن دارند و یا سعی می‌کنند که برای مبارزه با دولت‌های اشغالگر روس و انگلیس با یادآوری روزهای تفوق ایران و شکوه و عظمت کشورگشائی‌های سلسله‌های هخامنشی و ساسانی، مردم را تهییج به مبارزه با اشغالگران کنند و جالب این که اکثریت آنان عضو فرقه دموکرات و هوادار آلمان و مخالف سلطه روس و انگلیس بودند. کسانی چون فرخی یزدی، میرزاده عشقی، ملک‌الشعراء بهار و عارف قزوینی نمونه چنین اشخاصی هستند.

در مقایسه با دوران قبل از جنگ جهانی جریان باستانگرایی بسیار گسترش یافت. این جریان تاکنون بیشتر در حاشیه جامعه و یک جریان زیرزمینی به شمار می‌آمد، اندیشه‌های کسانی چون آخوندزاده، آقاخان و غیره در سطح جامعه از مقبولیتی برخوردار نبود و سره‌نویسی هم یک جریان گسترده و عمومی نبود. اما با شروع جنگ و به خصوص بعد از آن ناسیونالیسم رماتیک به ایده تقریباً اکثریت فعالان سیاسی و نویسندگان و روزنامه نگاران مبدل شد. به دنبال چنین تفکراتی بود که سره‌نویسی هم جنبه عمومی تری یافت و سره‌نویسی چون ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای در اواسط جنگ جهانی اول از هندوستان به تهران آمد و مجله‌ای به نام نامه پارسی در سال ۱۳۳۴ قمری بنیاد نهاد که تمام مندرجات آن چه نظم و چه نثر به پارسی سره بود و از آغاز تا پایان یک واژه تازی دیده نمی‌شد. این مجله و گفتارهایش جنب و جوشی در جوانان پدید آورد و طرفدارانی پیدا کرد.^۱ روزنامه‌هایی که در این زمان انتشار می‌یافتند اکثراً گرایش باستانگرایی داشتند. ریحارد کاتم در این باره می‌گوید: «اشعار دهه‌های اول قرن بیستم ایران نمونه‌ای از تأکید زیاد بر عنصر تاریخی است. همچنین روزنامه‌های پنجاه ساله اخیر مشحون از یادآوری روزهای تفوق ایران است. به سختی بتوان یک شماره از روزنامه‌های آن زمان را پیدا کرد که در آن به گذشته تاریخی ایران اشاره نشده باشد.»^۲

کاوه

تقی‌زاده با کمک گروهی از ایرانیان ناسیونالیست و پرشور که طرفدار آلمان بودند در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۹۱۶ م. مجله‌ای پرنفوذ به نام کاوه منتشر

۱- آراین پور، از نیما تا روزگاران ما، ج ۳، ص ۱۷.

۲- کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۵۵.

ساخت. نخستین شماره آن که خود تقی‌زاده بدان نام روزنامه داده است در ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴ برابر با ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ م. منتشر شده است. کاوه شامل دو دوره قدیم و جدید است. دوره قدیم آن از شماره ۱ تا ۳۵ یعنی از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ که طول جنگ جهانی اول را شامل می‌شود. و دوره جدید از شماره ۳۶ تا ۴۷ و ۱ تا ۱۲ تا سال ۱۳۴۰ که از هفته‌ای یک بار تبدیل به ماهی یک بار گردید. علت اولیه تأسیس کاوه آن بود که در جریان جنگ اول جهانی تقی‌زاده به دعوت دولت آلمان برای مبارزه سیاسی با روس و انگلیس به برلین آمد. و رهبری نهضت عده‌ای از ایرانیان مقیم اروپا را که به «کمیته ملیون ایران» مشهور شدند بر عهده گرفت. هر چند هدف اولیه کاوه مبارزه با متفقین بود در یک نگاه کلی می‌توان اهداف این مجله را به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- پذیرش و ترویج بلا قید و شرط تمدن اروپایی.

۲- تقدم‌نوسازی فرهنگی بر‌نوسازی سیاسی

۳- پذیرش نخبه‌گرایانه در‌نوسازی و تکیه بر دولت مقتدر و متمرکز

۴- قبول و ترویج آرکانیسم (باستانگرایی)^۱

دوره اول کاوه که آشکارا به نفع آلمان تبلیغ می‌کرد با شکست آلمان متوقف شد و تقی‌زاده پس از این در دوره دوم، آن را به صورت یک مجله ادبی و تاریخی درآورد. چند تن از بهترین نویسندگان آن زمان ایران، کسانی چون محمدعلی جمال‌زاده با امضای مستعار «شاهرخ»، میرزا محمد خان قزوینی، ابوالحسن حکیمی با امضای مستعار منوچهر فرساد و کسان دیگری چون ابوالحسن علوی، ابراهیم پورداوود، کاظم‌زاده

۱- محمدعلی اکبری، رویکرد غرب‌گرایانه به‌نوسازی ایران (بررسی دیدگاه‌های روزنامه کاوه)، ص ۱۸۰.

ایران‌شهر، رضا تربیت با مجله کاوه همکاری داشتند.^۱ کاوه نخستین نشریه‌ای است که کتابهای معتبر شرق شناسان را تحت عنوان «بهترین تألیفات فرنگیها درباره ایران» به ایرانیان معرفی می‌کرد. همچنین بسیاری از مقالات و تحقیقات شرق شناسان درباره ایران که تقریباً همه آنها درباره تاریخ ایران باستان بود در کاوه چاپ می‌شد. تقی‌زاده با کمک ویلهلم لیتن شرق شناس و سیاستمدار آلمانی فهرستی از اهم کتابهای اروپائیان در این مورد را جمع‌آوری کرده و منتشر ساخت و انجمن ایران و آلمان را با شرکت عده‌ای از خاورشناسان آلمانی و ایرانیان صاحب عنوان مقیم برلن تشکیل داد.

رویکرد باستانگرایانه کاوه از اسمی که برای مجله انتخاب شده است به خوبی هویدا است. همچنین اسم انتشاراتی آن را «مجله کاویانی» نام نهادند. تصویری که در صفحات اول مجله نقش بسته است، کاوه آهنگر را نشان می‌دهد در حالی که درفش کاویانی را در دست دارد بر علیه ضحاک شوریده است و با جمعی از همراهانش با شمشیر و نیزه و گرز عازم جنگ با ضحاک هستند و اولین شماره‌اش را با این بیت شعر آغاز می‌کند که «کسی کو هوای فریدون کند - سر از بند ضحاک بیرون کند.» سپس به شرح اوضاع جنگ جهانی در جهان و وضع فلاکت‌بار ایران و غفلت بزرگان و «اولیاء ایران» پرداخته و شرحی از اشغال ایران توسط متفقین داده و تکلیف خود را بیدار ساختن و برانگیختن هموطنان برای همراهی با اردوی «جهاد ملی» یعنی همراهان دولت ملی که در کرمانشاه تشکیل شده بود، می‌داند و در آخر مقاله ایران را خطاب قرار داده و می‌نویسد: «برخیز ای کشور نامور بلند اختر! ای خاک و خشوران و مرزسahan...

۱- کاوه، با مقدمه ایرج افشار، چاپ دوم، شرکت افست سهامی عام، ۱۳۳۵، مقدمه، ص

ناپاکان در حریمت قصد تصرف دارند. دیوان شمالی در آن اقلیم فرشتگان دستبرد می‌کنند. برخیز و کاویانی درفش خود را برافراز و مردانگی دلاوران خود را به جهان بنما.»^۱

بعد از آن مقاله‌ای به قلم وسکارمان از شرق شناسان آلمانی با عنوان «کاوه و درفش کاویانی» با لحنی ستایش آمیز ابتدا شروع به معرفی کاوه می‌کند، و وی را از اهالی اصفهان می‌شمارد که برعلیه ضحاک (آزی دهاک) شوریده است و «پیشرو یک قیام ملی شد که به واسطه آن نسل خارجی [عربها] را از ایران برانداخت و از نژاد پاک ایرانی، فریدون را بر تخت سلطنت نشاند» ایران را استقلال بخشید... این شاهکار قرون عزت ایران درفش کاویانی است که نام آن هرایرانی را یاد از شکوه باستانی و غرور ملی خود آورده روح زنده و ذلت ناپذیر ایران را به خاطر می‌آورد.»^۲ در شماره دوم در باب جنگ جهانی اول در ایران می‌نویسد: «وطن‌پرستان ایرانی با بی‌استعدادی جلو دشمن را گرفتند لکن سه ماه است که جنگ میان لشکریزدان و سپاه اهریمن برپاست... اینک روح داریوش بزرگ از بالای بیستون به عرصه جنگ کرمانشاه و همدان نگران است.»^۳

در شماره سوم در بیان مواضع کابینه موقت ملی و موضع تهران و دولت مرکزی می‌نویسد «مملکت ایران به دو اردوی متمایز تقسیم شده و خبیث از طیب کاملاً تمییز یافته و اینک بهترین نمایندگان ایران و زبده و خلاصه معرفت و حمیت و ایرانیگری در دامنه بیستون در پناه اهورامزدا که از دریچه چشم تاریخ از بالای کتیبه داریوش بر آنها نگران است گرد آمده و دیوان بدکردار که ننگ این کشور پا کند در دامنه دماوند در سایه

۱- کاوه، ش ۱، ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴، صص ۲ و ۳. ۲- همان، ص ۳. ۳- کاوه، ش ۲، ص ۱.

دودهای مظلّم ضحاکى دستگاه خیانت خود را پهن کرده اند.»^۱ بدون شک کاوه نیز جزء آن کانونهای روشنفکری محسوب می شود که زمینه را برای ظهور و اقدامات و اصلاحات رضاخان در زمینه های مختلف فرهنگی و اجتماعی مهیا ساختند. در شماره ۵ و ۶ در سرمقاله ای تحت عنوان «نوروز جمشیدی» می گوید: «جای نهایت تاسف است که امروز در ایران با آنکه در امورات رسمی و دولتی و تجاری محتاج به یک حساب سال شمسی هستند. ترتیب ماههای ملی ایرانی را استعمال نکرده... در صورتی که هنوز در قسمت عمده ولایات مرکزی و شمال همان اسامی و حساب ماههای ایرانی رایج و معمول است» و بعد از آن اظهار امیدواری می کند که «امید که طبقه جوانان آینده ایران، عادات و آداب ملی قدیم نیاکان خود را احیا نموده و تقویم قدیم را با جشن سده و مهرگان و فروردگان به نوروز ضمیمه سازند و بدین واسطه ملیت ایران را رونقی دهند.»^۲

در این گفته به خوبی ترسیم راه آینده باستانگرایی توسط مجله کاوه و دست اندرکاران آن برای جامعه ایرانی واضح و آشکار است. و با وضوح تمام احیاء آداب و رسوم و فرهنگ ایران باستان را توصیه کرده و آن را راه نیرومند ساختن ملیت و تقویت ایرانیت می داند.

در دنباله مجله مقاله ای تحت عنوان «نوروز» به قلم پروفیسور کایگر آلمانی در مجله چاپ شده که پس از توصیف مفصل جشن نوروز در ایران باستان و شرح آداب و رسوم آن در پایان مقاله نویسنده اظهار نظر می کند که اکنون که ایرانیان خود را برای جشن نوروز آماده می کنند «امید است که ارواح مردگان بزرگی مثل فریدون، رستم، بهرام گور، یزدگرد و دیگران و ارواح دلاوران بزرگ زمان قدیم درخشان ایران... برخیزند... و او را در این

زمان سخت به طرف یک جلال تازه خوشبختی و یک افتخار نویی کمک و رهبری نمایند. امید است که ارواح دلاوران این ملت برای یک زندگانی جدیدی برخیزند...»^۱

با توجه به نفوذی که مجله کاوه و نویسندگان آن در جامعه ایرانی داشتند تأثیر این نوشته‌ها را نباید نادیده گرفت. تأثیر این گونه نوشته‌ها بود که نویسندگان و تحصیل کردگان ایرانی را به انتظار کشیدن برای ظهور یک منجی که آنها را از وضع فلاکت بار جامعه ایرانی نجات داده و شوکت و عظمت باستانی را تجدید و احیا نماید فراخواند.

در شماره اول دوره جدید که نویسنده سرمقاله (تقی زاده) اهداف کلی کاوه و دیدگاههای آن را برای خوانندگان تشریح می‌کند یکی از مهمترین اهداف آن را «احیای سنن و رسوم مستحسنة قدیمه ملی ایران»^۲ می‌داند در دوره جدید که بیشتر ادبی و تاریخی است کاوه توجه خود را از مسائل سیاسی به مسائل ادبی، تاریخی و فرهنگی معطوف می‌سازد. با این همه موضع باستانگرایانه کاوه ابعاد جدیتر و جدیدتری را به خود می‌گیرد. در شرح حال شعرا و نویسندگان ایرانی تأکید آن روی فردوسی و دقیقی طوسی است که حماسه‌های ایران قبل از اسلام را سروده‌اند. در شماره ۱۱ دوره جدید درباره نامه تنسر و اهمیت عهد ساسانی می‌نویسد: «دوره ساسانیان که ۴۱۸ سال طول کشید عهد عظمت و جلال حقیقی مملکت ایران بود و هر چه را که از آن عهد و دوران باقی مانده ما ایرانیان باید بسیار گرانها دانسته و مایه افتخار خود شمرده و به جان و دل خریدار آن باشیم.»^۳ این درحالیست که دیدگاه کاوه درباره تاریخ دوران اسلامی همراه با بی‌اعتنایی و فقدان تأکید بر آن است.

تقریباً اکثر مقالات تاریخی و تحقیقی کاوه بر پژوهشها و مطالعات شرق شناسان استوار است و مقالاتی که از این شرق شناسان به چاپ رسانیده اکثراً موضع ستایش آمیز درباره تاریخ قبل از اسلام ایران دارند، و مطالعه انتقادی و پژوهش صرف علمی کمتر به چشم می خورد.

در یک جمع بندی باید گفت که کاوه در دوره اول یک خط مشی تبلیغاتی دارد که آن عبارت است از تهییج مردم با استفاده از عناصر باستانی در راستای اهداف سیاسی خاص خویش، و اعتقاد عمیق به احیای ایران باستان و تجدید این دوره پر عظمت، جستجوی هویت و ملیت ایرانی در این دوره، و بی توجهی به دوره اسلامی. البته ناسیونالیسم مورد نظر کاوه در دوره جدید ماهیتی فرهنگی دارد و تعلق سیاسی در آن دیده نمی شود.^۱

ملک الشعراء بهار

محمد تقی بهار متولد ۱۳۰۴ ق. / ۱۸۸۷ م. پسر میرزا کاظم صبوری، ملک الشعراء آستان قدس رضوی بود و پس از مرگ پدر مقام و منصب ادبی وی به وی پسر رسید. در فاصله ۱۳۲۷-۱۳۲۴ ق. که مشروطه ایران در حال اوج و حضيض بود به مناسبت ارتباطی که با دستگاه تولیت داشت و دستگاه تولیت زیر نظر دربار محمد علی میرزا بود به ناچار سکوت کرد. تا این که در سال ۱۳۲۸ ق. صدر الممالک قزوینی که از طرف حکومت مشروطه برای تصدی تولیت منصوب شده بود، به مشهد آمد و روزنامه طوس را منتشر ساخت. طبع و فکر بهار از برکت محیط آزادی که در شهر مشهد به وجود آمده بود به جنبش درآمد و به نشر شعر و مقاله در طوس پرداخت. در همان سال بهار امتیاز نوبهار را گرفت و به دموکراتها

پیوست. این روزنامه از تندروترین روزنامه‌های منتسب به حزب دموکرات بود و مندرجات آن پیوسته شکایت مأمورین سیاسی دولت تزاری روس را برمی‌انگیخت.^۱

بهار در سال ۱۳۳۳ ق. برای نمایندگی مجلس سوم به تهران آمد و انتشار روزنامه نوبهار را در تهران ادامه داد. قصد مهاجرت به کرمانشاه همراه مهاجران را داشت که به علت شکستن دستش در تهران ماند. بهار که چندین دوره نماینده مجلس بود در هنگام انتقال سلطنت به سلسله پهلوی جزء مخالفین بود. اما بعد از آنکه رضاخان، رضا شاه شد بهار از جمله کسانی شد که نه تنها با وی همراهی کرد بلکه به یکی از ستایش گران و حتی توجیه گران ایدئولوژیکی سلطنت وی با زبان شعر تبدیل شد:

شاه جهان پهلوی نامدار ای ز سلاطین کیان یادگار
... بخت تو باشد علم کاویان ملک تو مانده ملک کیان
چون پی آن بخت همایون شدی کاوه بدی، باز فریدون شدی^۲
بهار را می‌توان یکی از خط دهندگان باستانگرایی رضا شاه و اقدامات وی در این راستا دانست، که در شعرهایش همواره وی را به احیاء فرهنگ و آداب و تاریخ عصر باستان توصیه می‌کند. روحیه ضد عربی در بهار قوی است، و پیوسته آنان را به عنوان از بین برندگان علم و تمدن و فرهنگ ایرانی به باد سرزنش و انتقاد می‌گیرد:
بست عرب دست عجم را به پشت

هرچه توانست از آن قوم کشت

۱- محمد محیط طباطبائی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، ص ۲۶۱.

۲- ملک الشعراء بهار، چهار خطابه از بهار در ستایش پهلوی، یغما، س ۸، ش ۱، فروردین ۱۳۳۴ ش، ص ۶.

...گرچه عرب زد چو حرامی به ما

داد یکی دین گرامی به ما

... نصف زبان را عرب از بین برد

نیم دگر لهجه ترکان سپرد^۱

در این قصیده بعد از بیان سیر تاریخی افتادن ایران به دست عرب و ترک، رضاشاه را وارث تاج و تخت کیان و احیاء کننده عظمت و شکوه از دست رفته آن معرفی می‌کند.

پادشها از پس ده قرن سال قرن تو را داده شرف ذوالجلال
تاج کیان تا به تو خسرو رسید چهره این ملک چو گل بشکفید^۲
... تازه شود عهد خوش باستان نوبت پاکان رسد و راستان
نو شود اعیاد و رسوم کهن خلق به هر جشن کنند انجمن
... گوی که اعیاد وطن نو کنند یاد زعهد جم و خسرو کنند^۳
بهار در شعری که به مناسبت به تخت نشستن رضا شاه گفته است وی را احیاگر شاهنشاهی داریوش و نوشیروان می‌خواند.

مژده که بگرفت جان از بر تخت کیان

شاه جهان پهلوی میر جهان پهلوان

فرتو تجدید کرد عهد توتکرار داد

عزم تو کرد استوار، بخت تو کرد امتحان

خسروی کیقباد، سلطنت داریوش

واقعۀ اردشیر نهضت نوشیروان

باش که از فرّ بخت، باز مکرر کند

عهد همایون تو، شوکت عهد کیان

۱- همان، ص ۹. ۲- همان، ص ۱۰.

۳- ملک الشعراء بهار، چهار خطابه...، یغما، سال ۸، ش ۲، ص ۵۷.

سرحد ایران کند قسمت دیرینه کسب

با سخن پارسی امر تو گردد روان^۱

بهار در تحسّر و تأسف بر روزگار پرشکوه و طلایی گذشته
می‌گوید:

خوشا مرز آباد ایران زمین

خوش آن شهریاران با آفرین

خوشا اکباتان و خوشا شهر شوش

خوش آن بلخ فرخنده جای سروش

... کجا رفت هوشنگ و کوزرد هشت

کجا رفت جمشید فرخ سرشت...^۲

احترام و ستایش زردشت در اندیشه بهار جایگاه خاصی دارد و از زردشتیان ایران و پارسیان هند به نیکی یاد می‌کند. در شماره دوم مجله دانشکده که ناشر افکار انجمنی به نام «دانشکده» بود و بهار مؤسس این انجمن و مجله بود، در شرح چگونگی فتح ایران به دست اعراب و مهاجرت زرتشتیان به هند می‌گوید: «برای فرار از تمام این تهلکه‌ها یک راه نجات بیش نبود: ترک معتقدات و دین و آیین خود و قبول مذهب اجنبیان فاتح.»^۳ در این اظهار نظر بدون در نظر گرفتن واقعیات مسلم تاریخی علت اسلام آوردن ایرانیان را ترس از شمشیر اعراب دانسته است. در جای دیگر می‌گوید «اعراب در محو آثار ایرانی هرچه توانستند کوشیدند، مخصوصاً چون آثار و کتب فارسی را آثار کفر و زندقه می‌دانستند و در ابتدا غیر از قرآن کتاب دیگری را لازم نمی‌شمردند،

۱- ملک الشعراء بهار، دیوان بهار، ج اول، امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص ۳۷۱.

۲- آیین پور، از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳- دانشکده، مؤسس بهار، ج اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۹.

هر چه هر جا یافتند متعمداً سوختند و یا در رودخانه‌ها غرق کردند.^۱
 باستانی نامه کافشاندش اندر خاک و گل

تازیان در سیصد و پنجاه سال از جهل و کین^۲
 بهار که دیدی ستایش آمیز و غیر انتقادی نسبت به ایران باستان دارد،
 دوران بعد از ساسانیان را دوره تاخت و تاز عربان و دوره تباهی و نابودی
 می‌داند.

از پس پرویز گفתי خسروی معدوم شد
 خون آن شاهنشاه والا بر ایران شوم شد
 لاجرم برماشکست آمد ز گشت روزگار
 شاه شاهان کشته شد در مرو و باطل گشت کار^۳

بهار شاعر، سیاستمدار و یک شخصیت مهم ادبی و فرهنگی در دوره
 پهلوی محسوب می‌شود که علاوه بر تدریس در دارالمعلمین عالی در
 تصحیح و نگارش کتابهای مختلف و انتخاب مطالب کتابهای درسی در
 مقاطع مختلف تحصیلی نیز نقش داشته است. در این بعد از کارهایش نیز
 گرایش باستانگرایی به وضوح دیده می‌شود از جمله در سرود مدرسه‌ای
 که در سال ۱۳۱۰ ش برای کودکان سروده است:

ما همه کودکان ایرانیم	مادر خویش را نگهبانیم
همه از پشت کیقباد و جمیم	همه از نسل پوردستانیم
زاده کورش و هخامنشیم	بسچه قارن و نریمانیم
پسر مهرداد و فرهادیم	تیره اردشیر و ساسانیم
... پارسی زاده‌ایم و پاک سرشت	کز نژاد قدیم آریانیم ^۴

۱- همان، ص ۲۹۳. ۲- دیوان بهار، ص ۵۸۶.

۳- محمد مددپور، خودآگاهی تاریخ، ص ۲۱۸.

۴- یاد، ش ۱۰، ص ۳، ص ۱۱۵.

عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف (۱۳۱۲-۱۲۵۸) ش. در شهر قزوین در خانواده‌ای نسبتاً مرفه و ملاک به دنیا آمد، مقدمات فارسی و عربی را در همان شهر فراگرفت و به اجبار پدر خویش ابتدا به روضه خوانی پرداخته و لباس روحانی بر تن کرد. باتوجه به اوضاع و احوال آن روزگار که معیارهای سنتی زندگی در چشم بسیاری از جوانان مشکوک و لرزان دیده می‌شد، عارف هم از زندگی سنتی پدرانش گریزان شده و در اوایل جوانی به دام بی بند و باری افتاد.^۱

به خاطر صدای زیبا و طبع شعری که داشت مورد توجه شاهزادگان قاجاری قرار گرفته و عاقبت به خدمت دربار مظفرالدین شاه درآمد، اما به خاطر آزادگی که داشت هرگز راضی به خدمت درباری نبود و از آن کناره گرفت. سپس با آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان آشنا شده و به حزب دموکرات گرایش پیدا کرد که در آثار و اشعار وی این گرایش مشخص و آشکار است. به خاطر همراهی با آزادیخواهی و مشروطه طلبی عارف عنوان «شاعر ملی» را با خود به یدک می‌کشید.^۲

عارف همراه مهاجرین به کرمانشاه و سپس به استانبول مهاجرت می‌کند و در این سفر است که به نیت ترکها از پان ترکیسم که جدایی آذربایجان از ایران بود پی برده و برآشفته، و در چندین شعر خود ترک و ترک‌گرایی را مورد حمله قرار داده و از آذری‌های ایران می‌خواهد که زبان ترکی را به کنار گذارند.

عارف با قیام خیابانی و مخصوصاً پسیان همدلی داشت و بعد از قتل

۱- محمدعلی سپانلو، شهر شعر عارف، نشر علم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵.

۲- همان، ص ۲۷۶.

کلنل از سیاست و حتی زندگی سرخورده شد و این احوال مقارن با اختلاف وی با ایرج میرزا بود که این دو عامل باعث انزوا و مرگ وی در فراموشی گردید.

تمایل شدید وی به ایران قبل از اسلام در شعرهایش به وضوح انعکاس دارد. در مقدمه‌ای که بر دیوان اشعارش نوشته است چنین آغاز می‌کند.

به نام آنکه اوستایش کتاب است

چراغ راه دینش آفتاب است

مهرین دستور دربار خدایی

شرف بخش نژاد آریایی

شفق چون سرزند هر بامدادش

پی تعظیم خورشادم به یادش

دوتا گردیده چرخ پیر را پشت

پی پوزش به پیش نام زرتشت

چون گر دوست داری کشور خویش

ستایش بایدت پیغمبر خویش^۱

در این اشعار که ستایش از زردشت و تعالیم اوست منظور عارف از پیغمبر خویش زرتشت می‌باشد و در ادامه شعرش علت زوال و بدبختی مردم ایران را کنار گذاشتن تعالیم زرتشت می‌داند.

از آن روزی که شد این شعله خاموش

فتادی دیگ ملیت هم از جوش

و می‌گوید که راه نجات در بازگشتن به تعالیم این پیغمبر ایرانی است.

۱- ابوالقاسم عارف، دیوان اشعار، با ترجمه دینشاه ایرانی سیلیستر، بمبئی، ۱۳۱۴، ص

تو را این آتش اسباب نجات است

در این آتش نهان آب حیات است^۱

اندیشه عارف یک اندیشه غیر دینی است و اوضاع زمانه وی را به راهی کشانده که دیگر جایی در اندیشه وی برای مذهب نمانده است. و در انتقاد از برخی مظاهر مذهبی اشعاری نیز سروده است.^۲ در انتقاد از فرهنگ حاکم زمانه می‌گوید: «ایرانی در کمتر از هزار سال بیشتر از ده هزار امامزاده ساخت ولی از تمام ادوار تاریخی خود یکی از نامداران کشور کهن پایه خویش را از کیانی، هخامنشی و ساسانی نخواست بداند در کدامین دخمه سربه نیست شده‌اند.»

عارف در بحث از نیاکانش خود را به طایفه‌ای از اهالی رودبار منتسب می‌کند که به آنها «کَلَه بزی» اطلاق می‌شود و می‌گوید که آنها در قرن اول یا دوم هجری از مراغه آذربایجان برای حفظ دین خود به رودبار الموت که به تصرف عربها در نیامده بود کوچ می‌کنند و بعد از گذشت زمان که اسلام به همه جا نفوذ می‌کند باز در حفظ عقیده خویش پافشاری داشته و با این که همه آنها ظاهراً مسلمان هستند اسلام را به عنوان وسیله‌ای برای استتار عقیده خویش که همان زرتشتی باشد به کار می‌برند. و اضافه می‌کند که آداب و مراسم آنها هنوز هم کاملاً مشابه آداب و رسوم زرتشتی است و سپس با افتخار می‌گوید: «جز پدرم و پدر بزرگم دیگران پشت به پشت بدین دین و آیین زیست کرده‌اند».^۳

سپس اظهار نظر می‌کند که «این بزرگترین افتخار است برای پسری که بداند پدرانش در دوره قدرت و جهانگیری قومی وحشی [عربها] تا دویست و پنجاه سال سرکشی کرده و تن به ننگ و زبونی و بیچارگی نداده

۱- همان، ص ۵. ۲- برای مثال ر.ک. صص ۳۸ و ۳۹.

۳- عارف، دیوان، ص ۹.

و سر تعظیم خم نکرده و تاکنون هم روح و خون و عقاید و افکارشان دست نخورده مانده است.»^۱

عارف در شرح وطن پرستی شدید خویش می گوید: «اگر عقیده آزاد باشد یا نباشد من تنها کسی هستم که در راه عقیده وطنم را دوست می دارم و به پاکی خون و نژاد خویش نیز اطمینان دارم و همان کشش خون و تعصب نژادپرست که مرا وادار به ثناگویی از پیغمبر پاک نهاد ایرانی نژاد نموده است»^۲ سپس می افزاید که «... افتخار دارم از این که پدران من پشت به پشت، پدر بر پدر دارای آئین پاک ایران کهن و خون ایرانی بوده، همان خون که تا آخرین نفس در شریان من جریان خواهد داشت.»^۳

او که در آغاز در کسوت روحانیت بود با این اندیشه عاقبت به جایی رسید که توسط روحانیون تکفیر گردید و منزوی شد. در نهاد وی وطن پرستی به شدت غلیان داشت و هرگونه سوء نظر بیگانگان به ایران با واکنش شدید و پرخاشگرانه وی مواجه می شود. نمونه آن در عکس العمل به تبلیغات پان ترکیستی عثمانیهاست که ترک و ترک گرای را به باد انتقاد گرفته و از آذربایجانها می خواهد زبان ترکی را رها سازند و زبان نیاکان خویش را به کار ببرند.

ز عشق آذربآبادگانم آن آتش

نهان به سینه و در هر نفس شرر ریز است

چسان نسوزم و آتش به خشک وتر نزنم

که در قلمرو زرتشت حرف چنگیز است^۴

سپس به آذربایجانها توصیه می کند.

۳- همان، ص ۲۸.

۲- همان، ص ۲۷.

۱- همان، ص ۱۲.

۴- همان، ص ۱۶۷.

راه جان پوی، فارسی گوی، دست و دل شوی

زود از این الفاظ زشت بسی معانی^۱

این اندیشه‌های عارف و دیگر نویسندگان این دوره مقدمه‌ای بود برای اندیشه‌های شوونستی دوره رضا شاه و اقداماتی که در جهت یکسان سازی زبانی و نژادی قومیتها در ایران صورت گرفت. چنانچه عبدالله مستوفی استاندار آذربایجان حرف زدن به ترکی را ممنوع ساخته و پیوسته آنان را خطاب قرار داده و می‌گفت که «شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می‌زنید؟» و این اقدامات را به منظور ایجاد «حس وحدت ملی» می‌دانست.^۲ و به دنبال این اقدامات آموزش و چاپ نشریه به زبان آذری و کردی ممنوع شد و در سال ۱۳۰۷ ه. ش. حتی پوشش و لباس کردی غیر قانونی اعلام شد که منجر به شورش در کردستان گردید.^۳

عارف اشعار فراوانی درباره ستایش و بزرگداشت آداب و رسوم و شاهان باستانی ایران دارد و پیوسته خود را منتسب به آنان ساخته و از ایرانیان می‌خواهد که در راه بزرگداشت نیاکان با فر و اقتدار خویش گام برداشته و در احیای نام آنان بکوشند.

پرستشگاهم این آتش بود گو هستیم سوزد

که‌اش زاتشکده زرتشت در این دودمان دارم

مرا قومیت از زرتشت و گشتاسب بود محکم

به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم^۴

۱- همان، ۱۶۷.

۲- گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروه جامی، چ دوم، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۲،

ص ۲۶۲. ۳- سردار آبادی، موانع تحقق و توسعه...، ص ۱۶۵.

۴- عارف، دیوان عارف، ص ۱۶۱.

در ابراز تأسف بر شاهان با اقتدار و عظمت گذشته می‌گوید:

کجاست کعباد و جم	خجسته اردشیرکو
شهان تاج بخش و	خسروان باجگیر کو
کجاست گيو پهلوان	کجاست گيو پهلوان

و رستم دلیر کو^۱

عارف با سرخوردگی از اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه خویش به یاد احیاء دوره کیانی می‌افتد و در شعرها و ترانه‌هایش این اندیشه‌اش را بیان می‌کند و با توجه به نفوذ زیاد عارف در جامعه آن روز که شعرهایش در هر رهگذر زمزمه مردم کوچه و بازار بود، تأثیر زیادی در گرایش مردم و نویسندگان و شعرای دیگر به دوران باستان می‌توانست داشته باشد. در حالی که این اندیشه آنان نه بر پایه تحقیقات و یافته‌های علمی و دارای پشتوانه تفکر که بر احساسات و عواطف زودگذر استوار بود. آراین‌پور درباره اندیشه‌های عارف و عشقی می‌نویسد «نه عشقی و نه عارف دموکرات پابرجایی نبودند و هیچ یک از آنان دورنمای روشنی از سیاستهای دنیا مد نظر نداشتند... انقلابخواهی آنان غالباً بی‌برنامه و هدف بود و جنبه کوفتن و ریختن داشت. میهن پرستی مفرط آنان منجر به اندیشه واهی ایجاد ایران بزرگ (پان ایرانیسم) می‌شد.»^۲

فرخی یزدی

میرزا محمد فرخی یزدی در سال ۱۳۰۶ ق. / ۱۲۶۶ ش. در یزد به دنیا آمد. ابتدا در مکتب‌خانه‌های قدیمی و سپس در مدرسهٔ مرسلین یزد که میسیونرهای مذهبی انگلیس دایر کرده بودند مشغول تحصیل شد و به

علت روحیه آزادیخواهی و افکار روشنی که داشت اشعاری بر علیه اولیای مدرسه که تعالیم ضد اسلامی در مدرسه ترویج می کردند سرود که باعث اخراج وی از مدرسه مزبور شد.^۱

فرخی با قلم و سلاح در راه پیشبرد آزادیخواهی و مشروطه طلبی کوشید و در سال ۱۲۸۸ ش. به حزب دموکرات پیوست و و شعرهایی در ستایش از دموکراتها سرود. در سال ۱۲۸۹ ش. مسمطی سرود و در آن حکومت جابرانه ضیغم الدوله قشقای حاکم یزد را به باد انتقاد گرفت و وی را با عنوان مستبد یاد کرد. این شعر باعث گردید که فرخی زندانی شده و در زندان لبهای وی را با نخ و سوزن می دوزند که با عکس العمل شدید آزادیخواهان فرخی آزاد شده و ضیغم الدوله عزل می شود. وی همراه بسیاری از ملیون در مهاجرت به کرمانشاه و تشکیل دولت موقت ملی شرکت داشت و همراه آنان از کرمانشاه به استانبول مهاجرت نمود. فرخی در سال ۱۲۸۹ ش. به خاطر مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م. و ثوق الدوله به اتفاق میرزاده عشقی زندانی شد. و بعد از آزادی از زندان در دوم شهریور ۱۳۰۰ ش. روزنامه طوفان به صاحب امتیازی فرخی و با کلیشه سرخ رنگ و به سردبیری موسوی زاده منتشر گردید. طوفان روزنامه ای تندرو و انقلابی محسوب می گردید و از ابتدا تا سال ۱۳۰۷ که فرخی به عنوان نماینده مجلس شورای ملی در دوره هفتم قانونگذاری از طرف مردم یزد به مجلس رفت جمعاً پانزده بار توقیف گردید.^۲

نوک تیز حملات طوفان متوجه سردار سپه و طرحها و اهداف وی بود و همواره با اهداف استبدادی و قدرت طلبی رضاخان به مبارزه قلمی

۱- محمد علی سپانلو، شهر شعر فرخی، ج اول، نشر علم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۰۵.

۲- میرزا محمد فرخی، دیوان فرخی یزدی، به قلم حسین مکی، ج هفتم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۱.

می پرداخت و از بی قانونی و توسل به زور عمال وی به شدت انتقاد می کرد.

فرخی گرایشهایی هم به سوسیالیسم داشت، و آثار این گرایش در برخی از اشعار و آثار وی دیده می شود، و چون دیکتاتوری رضاخانی شدت پیدا کرد، وی چندسالی را به شوروی رفت، اما چون شعارهای آزادیخواهانه و مساوات طلبی آنها را خالی از حقیقت یافت از آنجا هم سرخورده شده و در سال ۱۳۱۲ ش. به ایران بازگشت. اما باز هم دست از مبارزه با دیکتاتوری رضاخان برنداشت. تا این که بالاخره دستگیر و زندانی شد. سرانجام در سال ۱۳۱۷ ش. در زندان توسط آمپول هوای پزشک احمدی برای همیشه خاموش گردید.^۱

فرخی شاعری با دیدگاه مذهبی است و یکی از دلایلی که منجر به اخراج وی از مدرسه مرسلین شد، اعتراض وی به تعالیم ضد اسلامی آنان بود. همچنین در بسیاری از شعرهایش مسلمانان را به بیداری و هوشیاری و اتحاد مقابل استعمار و استبداد فرامی خواند. اما با وجود اینها به مقتضای روح حاکم بر زمانه و همچنین سرخوردگی او از جریان حاکم بر جامعه و نیز تأثیر اندیشه ها و آثار نویسندگان و شعرای قبل و معاصر او، تمایلات و گرایشهای باستانگرایانه به وضوح در اشعار و آثار او نیز دیده می شود و اصطلاحات و سمبلهای باستانی یکی از ارکان شعر وی را تشکیل می دهد. و از این سمبلها و اصطلاحات باستانی در جهت متنبه ساختن ایرانیان نسبت به ضعف و عقب ماندگی جامعه کنونی و آگاه کردن آنان به گذشته پر افتخار و یافتن راه و چاره ای برای رهایی از آن وضعیت فلاکت بار استفاده می کرده است. فرخی حتی در مبارزه با استعمار و

عوامل آنها از این سمبلها و اصطلاحات استفاده می‌کند.

ما جگرگوشه کیکاووسیم پورجمشید جم و سیروسیم
زاده قارن و گکیو و طوسیم ز انگلستان چو بسی مایوسیم
لرد کرزن عصبانی شده است داخل مرثیه خوانی شده است^۱
و یا

ما زاده کیقباد و کیکاووسیم

جان باختگان وطن سیروسیم
در تحت لوای شیر و خورشید ای لرد
آزاد ز بند انگلیس و روسیم
... این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود
خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گکیو و طوس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود^۲

علاوه بر استعمار مهمترین تلاش فرخی در راستای مبارزه با استبداد و دیکتاتوری داخلی است. به همین علت با قلم و اسلحه به مبارزه در راه مشروطه و سپس بر علیه دیکتاتوری رضاخانی برخاست. فرخی با دیدن استبداد رأی حاکمان بعد از انقلاب مشروطه به مبارزه قلمی با آنان پرداخت. و شعر معروف او که باعث دوخته شدن دهان و زندانی شدن وی به دست ضیغم‌الدوله قشقایی گردید، بر ضد استبداد سروده شد. اما نکته جالب این که وی حتی در مبارزه با استبداد و دیکتاتوری نیز چنگ به ایران باستان زده و سمبلها و شخصیت‌های آن را برای مبارزه با استبداد به کار می‌گیرد.

۲- فرخی، دیوان، ص ۱۸۶.

۱- فرخی یزدی، دیوان، ص ۱۹۷.

عید جم شد ای فریدون خو، بت ایران پرست
 مستبدی خوی ضحاک است، این خونه ز دست^۱
 رنجهای اردشیر بابکان برباد رفت
 زحمت شاهپور ذوالاکتاف حال از یاد رفت
 شیوه نوشیروانی رسم عدل و داد رفت
 آبروی خاک ما برباد استبداد رفت
 حالیا گر بیند ایران را چنین بهرام گور
 از خجالت تا قیامت سر برون نارد ز گور^۲
 و یا

لطمه ضحاک استبداد ما را خسته کرد
 با درفش کاویان روزی فریدون می شویم^۳
 فرخی یزدی که مهمترین ویژگی مضامین شعرش اجتماعی و سیاسی
 و انقلابی بودن و همگامی با خواستههای ملت است، در این راه پیوسته با
 شیوه انقلابی مردم را به مبارزه بر علیه بی عدالتی و ظلم و تلاش برای
 رسیدن به قافله علم و تمدن و پیشرفت دعوت می کند و در این اشعارش
 هم تمایلات باستانگرایانه دیده می شود.
 «خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت
 کوکاوه که چرمی به سر چوب نماید
 میسند خدایا که سر و افسر جم را
 با پای ستم، دیو لگدکوب نماید»^۴
 حالیا گر بیند ایران را چنین بهرام گور
 از خجالت تا قیامت سر برون نارد ز گور

۱- همان، ص ۱۸۶. ۲- همان، ص ۱۸۷. ۳- همان، ص ۱۴۷.

۴- همان، ص ۱۳۲.

آخر ای بی شور مردم عرق ایرانی کجاست
 شد وطن از دست، آیین مسلمانی کجاست
 حشمت هرمز چه شد، شاپور ساسانی کجاست^۱
 فارسان فارس را پای فرس گر لنگ نیست
 اهل عالم از چه زیشان گوی سبقت برده‌اند
 دوده سیروس را یارب چه آمد کاین چنین
 بیدل و بی خون و سست و جامد و افسرده‌اند^۲
 در یک مسمط بهاریه که خالی از مضامین سیاسی و اجتماعی نیست
 می‌گوید:

تا کیومرث بهار آمد و بنشست به تخت
 سرزد اشکوفه سیامک سان از شاخ درخت
 غنچه پوشیده چو هوشنگ زمردگون رخت
 بست طهمورث بر دیو محن سلسله سخت^۳

علاوه بر اشعار فرخی در روزنامه طوفان وی نیز گرایشهای باستانگراییانه دیده می‌شود. از جمله در مقاله‌ای با عنوان «مدفن سیروس می‌لرزد» می‌نویسد «سر از بالش غفلت بردارید و دیده خمارآلود خود را باز کنید و صفحه جنوب را بنگرید فارس آرامگاه سلاطین با عظمت و اقتدار، جایگاه شهریاران با مجد و افتخار به تحریک اجانب دستخوش و ملعبه اشراف بی کفایت گردیده و هر لحظه در آتش می‌سوزد.»^۴

در این مقاله نیز فرخی سعی دارد با یادآوری دوران سلاطین با عظمت و اقتدار، مردم را بر علیه خائنین داخلی و استعمار انگلیس که جنوب کشور را تحت سلطه خود درآورده بود، تحریک کند.

۱- فرخی، دیوان، ص ۱۸۷.
 ۲- همان، ص ۱۳۷.
 ۳- همان، ص ۱۹۳.
 ۴- طوفان، سال دوم، ش ۴، ۶ محرم، ۱۳۴۱ ق، ص ۱.

میرزاده عشقی

سید رضا میرزاده عشقی در سال ۱۳۱۲ هـ. ق. / ۱۲۷۲ ش. / ۱۸۹۳ م. در همدان متولد شد. در سالهای کودکی در مکاتب محلی و از ۷ سالگی در آموزشگاههای الفت و آلیانس به تحصیل فارسی و فرانسه اشتغال داشته است. وی از فرزندان انقلاب مشروطیت است. در سال ۱۳۳۳ ق. در زادگاه خود همدان یک نشریه به نام *نامه عشقی* منتشر ساخت.^۱ در سال ۱۳۳۴ هجری که ماجرای مهاجرت دولت ملی به کرمانشاه پیش آمد، عشقی از مهاجران و هواداران آلمان و عثمانی و اندیشه اتحاد اسلام بود. وی نیز همراه دولت موقت ملی بعد از شکست از نیروهای بریتانیایی و تصرف کرمانشاه به دست آنان به استانبول رفته و در آنجا با برخی از تحولات شعر ترکی آشنا شده و در صدد برآمد که شعر فارسی را از آن تحولات متأثر سازد. چند قطعه شعر تازه بدون پیروی از وزن و قافیه مقرر سرود. عشقی در استانبول با اپرا یا نمایشنامه به اسلوب تازه آشنا شده و در ایران اپراهایی به تقلید از آنها اجرا نمود.

عشقی پس از برگشت روزنامه *قرن بیستم* را در شعبان ۱۳۳۹ ق. تأسیس کرد که سرمقاله‌ها و مقداری از اشعار و مطالب دیگر روزنامه اثر خامه خودش بود. وی به عنوان یکی از منتقدان صریح قرارداد ۱۹۱۹ م. و ثوق الدوله و انگلیس به زندان افتاده و چندین بار روزنامه اش دستخوش تعطیلی و توقیف گردید. سپس وی با پی بردن به نیت رضاخان به مخالفت با جمهوری رضا خانی پرداخت و اهداف و طرحهای او را به باد انتقاد گرفت و عاقبت جان خود را در راه آزادیخواهی و مبارزه با استبداد

۱- یعقوب آژند، *ادبیات نوین ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، ج اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۰.

رضاخانی فداکرد، و در سال ۱۳۰۳ ش. دو نفر از عمال رضاخان وارد حیاط مسکونی او شده و با گلوله وی را هدف قرار داده و به زندگیش در جوانی خاتمه دادند.^۱

وی یکی از مهمترین شخصیت‌های باستانگرایی این دوران محسوب می‌شود و علاقه زایدالوصفی به ایران باستان و آداب و رسوم و فرهنگ آن علی‌الخصوص به آیین زرتشت داشت.

عشقی در یک دوران آشفته و سرشار از جنایتها و خیانت‌ورزیها شاهد از بین رفتن حرمت ایران و ایرانی و اشغال آن توسط بیگانگان بود. وی که شاعری آزاده و جوانی حساس و غیور و انقلابی بود، از این اوضاع ننگین و فلاکت بار به تنگ آمده و ناراحت و خشمگین بود و این کشمکشهای بی رویه عرق ایرانییت و وطن‌پرستی افراطی وی را به غلیان درمی آورد. به همین مناسبت بیشتر اشعاری که سرود اشعار وطنی و ملی بود و به ملاحظه افکار انقلابی‌اش پیوسته دم از خون و خونریزی می‌زد، چنانکه یکی از مقالاتش را «عیدخون» نام گذارده است.^۲

با این زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است که شاعر به دنبال دوران باستان می‌رود، تا با آگاه کردن ایرانیان به دوران پرشکوه و پر عظمت گذشته و مقایسه آن با اوضاع فلاکت بار و انحطاط آمیز آن روز جامعه خویش بتواند بار دیگر آن دوران طلایی را زنده کند و جامعه خویش را از این وضع فلاکت‌بار نجات دهد.

از مهمترین آثار باستانگرایانه عشقی اپرای معروف وی «رستاخیز شهریاران ایران» است که در هنگام مهاجرت از کرمانشاه به استانبول در سال ۱۳۳۴ ق. با دیدن خرابه‌های مدائن و طاق کسری روح شاعر و ذوق

۱- طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، ص ۲۶۶.

۲- ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطه، ص ۲۴۳.

حساس وی به هیجان آمده و به سرودن این اپرا پرداخته است. این نمایشنامه تصویری است، خیالی، منظوم و آهنگدار از دوران عظمت ایران باستان. تنها شخص حقیقی در این نمایشنامه خود نویسنده (عشقی) می باشد.

اپرای رستاخیز شهرياران ایران دانه های اشکی است که در عزای مخروبه های باستانی و در تأسف از دست دادن دوران طلایی و پرشکوه گذشته بر روی کاغذ ریخته شده است. در این اپرا شاهان بزرگ ایرانی از کورش، داریوش تا انوشیروان در خرابه های مدائن حاضر شده و بر ویرانی و وضع فلاکت بار ایران و از دست دادن آن همه شوکت و عظمت می گیرند. آنها همگی از قبرشان بیرون آمده و با دیدن ویرانی کاخها و ایران، با حالتی بهت زده بر آن مملکت آباد و سپاهیان قوی و سرزمین بزرگ و آباد حسرت خورده و در مصیبت آن نالان و گریان هستند.

همه در غم و افسوس مصیبت زده سیروس

داریوش بر سر زنان است در عزا نوشیروان است

این خرابه قبرستان نه ایران ماست

این خرابه ایران نیست پس ایران کجاست^۱

سپس عشقی از زبان شیرین معشوقه خسرو اول خطاب به ایران می گوید

کو خسروان عالمگیرت کوچون بوذرجمهر وزیرت

قیصر بود کمترین اسیرت ای حجله و ای بستر من

ایران ای خاک عالمی بر سر من

ای ویرانه نشین ایرانی ییاد از عهد گیتی ستانی

آن یک زمان این هم یک زمانی چه شد خسرو همسر من^۲

۱- میرزاده عشقی، کلیات میرزاده عشقی، تدوین سیدهادی حائری (کورش)، چ اول دانش امروز، سازمان انتشارات جاودان، ۱۳۷۳، ص ۳۳۳.

۲- همان، ص ۳۳۶.

بعد از آن ملت ایران را مخاطب قرار داده و آنها را سرزنش کرده که چرا از آن همه شکوه و عظمت نگهبانی و پاسداری نکردند.

با چه روئی دگر زنده‌اید از روی من نی شرمنده‌اید
زیر پای خصم افکنده‌اید استخوانهای پیکر من
ای کاش این همه سلاطین به زرتشت منزّه آیین
درودی به آیین پیشین [زرتشت] فرستند و بر رهبر من
ایران ای خاک عالمی بر سر من^۱

عشقی که علاقه زیادی به زرتشت و آیین او دارد و همواره از او به نیکی یاد می‌کند، در شعری با یادکردن از روان «شت زرتشت» از زبان وی می‌گوید:

من سخن آرای دستور مهابادم به خلق
آنچه باید داد، پند و رهبری دادم به خلق
کار نیک و گفت نیکوی و دل پاک، این نداد

گوش، ایرانی به بدبختی امروز افتاد^۲
عشقی در این شعر علت فلاکت جامعه ایرانی را در کنار گذاشتن
تعلیمات زرتشت و آیین بهی می‌داند.

تأثیرات اشعار عشقی و مخصوصاً ابرای رستاخیز شهریاران وی در
تهییج غرور ملی ایرانیان، مخصوصاً پارسیان هند و زرتشتیان خارج از
کشور، زیاد بود و آثار وی بسیار مورد توجه پارسیان هند واقع شد برای
سپاسگزاری از وی دو گلدان نقره به افتخار شاعر از هند فرستادند که در
آتشکده زرتشتیان با تشریفات و مراسم مخصوصی به عشقی اهدا
گردید.^۳

۱- همان، ص ۳۳۷. ۲- همان، ۳۳۹.

۳- براون، تاریخ ادبیات و مطبوعات ایران در دوره مشروطه، ص ۳۴۱.

عشقی درباره طاق کسری می‌گوید:

این بود گهواره ساسانیان بنگه تاریخی ایرانیان
قدرت و علمش چنان آباد کرد سستی و جهلش چنین برباد کرد
ای مداین از تو، ای قصر خراب باید ایرانی زخجلت گردد آب^۱
برای تهییج ایرانیان به احیاء آن عهد به سرزنش آنان می‌پردازد:

گر کنم درد دل از تربیت آهخامنشی
از لحد بر سر آن سلسله خون می‌ریزد
شوکت و آبرو و عزت ایران قدیم
نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد
... تخت جمشید ز بی حسی مابر سرجم
خشت با سرزنش از سقف و ستون می‌ریزد^۲

ایران‌شهر

مجله ایران‌شهر یکی از مهمترین کانون‌هایی بود که باستانگرایی را در سطح وسیع و به طور عامه پسند و فراگیر تبلیغ می‌کرد. حسین کاظم‌زاده دیپلمات سابق سفارت ایران در لندن و برادر دموکرات برجسته دکتر زین‌العابدین، که در ماجرای قیام خیابانی به دست وی از تبریز تبعید گردیده بود، مجله ایران‌شهر را از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ ش. در برلین انتشار می‌داد و خود نیز به نام ایران‌شهر معروف گردید. ایران‌شهر گرچه در برلین منتشر می‌گردید اما تقریباً در چهل شهر ایران پخش می‌شد و مخاطبان وسیعی در سطح مردم داشت و مطالب آن نسبت به کاوه سبک تر و عوام فهم‌تر بود و بیشتر جوانان را مورد خطاب قرار می‌داد.^۳

۲- همان، ص ۳۳۱.

۱- عشقی، دیوان، ص ۳۳۱.

۳- آراین‌پور، از صبا تا نیما، ج ۳، ص ۲۳۴.

ایران‌شهر از پرنفوذترین مجلات این دوره بود و فرهیختگانی چون محمد قزوینی، رضازاده شفق، رشید یاسمی، اقبال آشتیانی، مشفق کاظمی، پوردادود و دیگران که جزئی از جامعه روشنفکری ایران در دوره رضا شاه را تشکیل می‌دادند جزء یاران مجله بودند.^۱

از مجموع ۲۶۳ مقاله منتشر شده در مجله ۷۳ مقاله در بیان اهمیت آموزش عمومی و غیر مذهبی، ۴۵ مقاله در ضرورت بهبود بخشیدن به منزلت زنان، ۳۰ مقاله در توصیف تأیید آمیز ایران پیش از اسلام و ۴۰ مقاله در علوم و فلسفه جدید غربی، و «مضمون همیشگی دیگر [مجله] این نظریه بود که عقب‌ماندگی فعلی ایران ناشی از حمله اعراب است و اظهار می‌داشت که ایران به پیشرفت نایل نخواهد شد مگر آنکه خود را از قید روحانیت خرافاتی و مرتجع‌ها رها سازد و نیز عقیده داشت که جزمیت مذهبی، استبداد سیاسی و امپریالیسم خارجی، به ویژه امپریالیسم عرب تواناییهای خلاق مردم هوشمند آریایی را راکد گذاشته است.»^۲

ایران‌شهر یکی از مهمترین مجله‌هایی است که با تکیه زیاد بر ناسیونالیسم افراطی، تمرکز قدرت و وحدت ملی راه را برای دیکتاتوری رضاخان هموار کرد و زمینه را برای این حکومت فراهم ساخت. با توجه به نفوذی که در داخل ایران داشت «نوعی ارزیابی رماتیک از تاریخ ایران پیش از اسلام که توأم با آرمانی کردن این دوره بود و نخستین بار در نوشته‌های پیروان ناسیونالیسم ایرانی سده نوزدهم (جلال‌الدین میرزا، آخوندزاده و میرزا آقاخان) مطرح شده و در دهه ۱۹۲۰ محدود به محافل روشنفکری بود از طریق نوشته‌های عامه پسند، مقاله‌های جنجالی و

۱- انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد، نگاه نو، ش ۱، ص ۱۷.

۲- آبراهامیان، همان، ص ۱۱۲.

اشعار هجوآمیز یا احساساتی که درونمایه اصلی شان عرب ستیزی و ترک ستیزی بود در میان باسوادان شهری رواج یافت.^۱

اولین شماره نشریه در ۱ ذی القعدة ۱۳۴۰ ق. / ژوئن ۱۹۲۲ م. چاپ گردیده است، رویکرد باستانگرایانه *ایران‌شهر* از اسم آن مشخص است. *ایران‌شهر* در زمان ساسانیان به مناطق تحت سلطه این سلسله اطلاق می شد. علاوه بر اسم آن تصویری که در صفحه اول مجله چاپ می شد و به عنوان آرم مجله مورد استفاده قرار می گرفت تصویری از ستونها و سرستونهای تخت جمشید بود و چاپخانه مجله را نیز «مطبعه کاویانی» نام نهاده بودند.

در اولین شماره کاظم زاده هدف از انتشار روزنامه را به خاطر «معشوق ما، مسلک ما یعنی ایران جوان و آزاد» می داند و اضافه می کند که «همین مسلک و همین عشق است که سالیان دراز در اعماق قلب خود پرورده ایم. ... مجله *ایران‌شهر* سعی خواهد بود زمینه ای را که روح ایران جوان و آزاد در آن پرورش یابد تهیه نماید. مجله *ایران‌شهر* کوشش خواهد نمود که یک محیط پاک و آزاد برای نشو و نماي قوای معنوی نژاد تازه ایران به وجود آورد....»^۲

همچنین در مقاله ای با عنوان «تشکیلات داریوش اول در کشور ایران» شروع به توضیح درباره وحدت و تمرکز در دوره داریوش می کند که «داریوش به توحید این اقوام [ایرانی] و جمع آوری آنها در زیر یک بیرق که بیرق پارس باشد موفق گردید.»^۳

سپس با توضیح در مورد وضعیت خوب مالیه و ارتش و دیوانهای

۱- انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد، ص ۱۷.

۲- *ایران‌شهر*، ش ۱، ۱ ذی القعدة ۱۳۴۰ / ژوئن ۱۹۹۲، ص ۲.

۳- همان، ص ۶.

کشور در آن عهد می‌گوید داریوش با ذکاوت فوق‌العاده به مسئله مالیه و نظام اهمیت می‌داد و سپس توجه خود را معطوف به وضع کنونی ایران کرده و می‌گوید که «ایران امروز یک دوره فترت را می‌گذراند و حتماً یک انقلاب و نهضت در پیش دارد... ما در استقبال از این انقلاب و نهضت می‌خواهیم از تاریخ قدیم ایران یک نمونه عبرت پیشگاه انظار بگذاریم.»^۱ از مطالعه مقالات *ایران‌شهر* آشکار می‌شود که تمام آرمانها و خواسته‌های خود را در ایران باستان می‌یابد و سعی در ساختن تاریخی برای ایران باستان می‌کند که خواسته‌هایش در آن منعکس شده باشد و با استفاده از تاریخ باستان سعی در فراهم ساختن زمینه برای اصلاحات مورد نظر خویش دارد.

در مقاله‌ای تحت عنوان «تعلیم و تربیت در میان ایرانیان قدیم» به بیان ستایش آمیز تعلیم و تربیت در عهد باستان می‌پردازد و در پایان می‌افزاید که «در نظر ایرانیان قدیم مقصد اساسی از تربیت عبارت بود از پرورش دادن بچه به تربیتی که در میان هیئت جامعه یک عضو کارآمد و کارکن و دارای فضایل اخلاقی مخصوص نژاد ایرانی یعنی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بوده است.»^۲

ایران‌شهر هم به چاپ مقالات و پژوهشهای ایران شناسانی از قبیل کریستین سن دانمارکی و مارکوارت آلمانی و دیگران پرداخته و بسیاری از مطالب تاریخی آن بر پایه تحقیقات ایران شناسان است.

در مقاله‌ای در باب اهمیت کتیبه‌ها و آثار باستانی، لزوم اهتمام ایرانیان به حفظ و نگهداری آنها را تذکر داده و از بی‌اعتنایی آنان به این مسئله گله می‌کند. سپس می‌نویسد که نژاد جدید ایرانی که پس از یک نهضت و

انقلاب به وجود خواهد آمد این آثار را به مثابه گنجهای گرانبها گرامی داشته و خیانتکاران به این آثار را نخواهد بخشید.^۱

در شماره ۷ تصویری را به چاپ رسانده که در یک طرف قبر سیروس (کوروش) و در طرف دیگر خرابه‌های استخر را نشان می‌دهد و روح سیروس در شکل یک زن با زلفهای پریشان و سیمای پژمرده و وحشت آلود پس از سیاحت کردن در مرز و بوم ایران و دیدن وضع ناگوار امروزی آن و خرابیها و ویرانیها و از دست رفتن قسمتهایی از کشور و خراب شدن کاخها و «فاسد شدن خون فرزندان ایران [به خاطر آمیزش با اعراب] و از دست فراموش گشتن آداب و آیین عهد کیان و ساسانیان با کمال وحشت و تنگدلی مانند مرغی که از چنگال صیاد رهایی یافته باشد به آشیانه مألوف خود بر می‌گردد».^۲

در شرحی از آثار باستانی عهد ساسانی و معرفی طاق کسری و فرش بهارستان، اعراب را مسئول از بین رفتن آنها دانسته و می‌گوید: «نادانی و بی مدرکی عرب گنجینه تمدن عالم را از آن گوهر گرانبها بی‌مایه ساخته است».^۳

همچنین در نظر ایرانشهر ایرانیان قدیم مردمانی بودند «قوی و متناسب الاعضاء و چست و چالاک و جسور و دلیر و پاک... که هنوز هم امروز ارباب تدقیق و شرق شناسان فرنگ به فضایل اخلاقی و به فطانت ملی ایرانیان ستایشخوان هستند».^۴

همچنین در شعری که در ستایش از ایران باستان چاپ کرده و به احتمال زیاد از ابراهیم پورداوود است می‌گوید:

۲- همان، ص ۱۷۶.

۱- ایرانشهر، ش ۴، ص ۸۱.

۴- ایرانشهر، سال ۲، ش ۱، ص ۳۰.

۳- همان، ص ۲۳۵.

یا خانگی مخروب در دامنه کوهیست
این کعبه زرتشت است این قبله ایران بود
بر مقبره سیروس نه خادم ودریانی
برکنگره قصرش یک بوم نگهبان بود
استخر و بازارگادا دو شهر شهیر پارس
با خاک و زمین دشت، هان یکسرو یکسان بود
گر زنده شود دارا ترسم نشناسد باز

کین مملکت ایران است کین مملکت ایران بود^۱
همچنین نقاشی را چاپ کرده که عربها ایوان مداین را آتش زده و
هزاران عرب در حال غارت ایوان مدائن هستند و دو عرب زمخت و
بدقیافه شهربانو دختر یزدگرد را گرفته و در حال پاره کردن گردن بند و
گرفتن زیور آلات او هستند. نقاشی اثر میرزا حسین خان تبریزی است.^۲
باتوجه به جو ضد عربی و باستانگرایانه آن روز جامعه ایرانی که در آغاز
دهه ۱۳۰۰ ش بر دیدگاه بیشتر درس خوانده‌ها حاکمیت داشت بدون
شک چنین نقاشیهای رماتیکی تأثیر بسیار زیادی را در تهییج احساسات
ضد عربی می‌توانست داشته باشد و بر آثار دیگر نویسندگان و روزنامه
نگاران مؤثر واقع شود.

یکی دیگر از آثار کاظم‌زاده ایرانشهر که با نگرشی آرکائیستی به
مسائل نگاه کرده است، کتابی است با نام *تجلیات روح ایرانی*. در این کتاب
وی اظهار نظر می‌کند که برای بیدار کردن حس ملیت در دلهای ایرانیان به
خصوص در «نژاد نوزاد ایرانی» که پس از نهضتی معهود در آینده نزدیک
روی خواهد داد باید به هر اقدامی دست زد. و «در نظر ما تدقیق و نشر

۱- ایرانشهر، س ۲، ش ۳، ص ۱۴۵.

۲- ایرانشهر، س ۳، ش ۵، ص ۲۸۳.

تاریخ ایران... و آن هم شرح تاریخ تمدن قدیم این کشور بهترین وسیله هاست.^۱

سپس به شرح روحیات ایرانی پرداخته و پادشاهانی چون کورش، داریوش و انوشیروان را تجلی روح ایرانی برمی‌شمارد. و در بیان خصلت‌های روح ایرانی، یکی از مهمترین آنها را شاه پرستی ایرانیان می‌داند و می‌گوید که «ایرانیان همواره در شاه پرستی و فرمان بری سلاطین خود انگشت نما و معروفند.»^۲

در مورد دین و مذهب ایرانیها، شروع به ستایش از دین زرتشت و تعالیم آن نموده و آزادی مذهبی و تساهل را از اصول دین زرتشت می‌شمارد.^۳ بعد از آن چنان شرح رماتیک و ستایش آمیزی از ایران باستان می‌کند که انسان بی اختیار به یاد گفته‌های پیشروان باستانگرایی (آخوندزاده و آقاخان) می‌افتد و تقریباً حرف‌های آنها را به صورت دیگری بیان می‌کند. «در ایران قدیم گدا و دریوزه پیدا نمی‌شد و هرکس حرفتی نداشت بایستی به زراعت مشغول می‌شد. مردمان بیکار را زیانکار و دشمن فراوانی می‌شمردند.»^۴

نویسنده اسلام پذیرفتن ایرانیان را از روی جبر و از ترس «شمشیر عرب» می‌داند. و پارسیان هند را به شدت ستایش می‌کند که دین و آئین خویش را رها نکرده و برای صیانت از آن رهسپار هند شدند. و درباره زرتشتیانی که در ایران ماندگار شدند می‌گوید آنان «ناچار هدف رفتارهای زشت و ناشایست گردیده و... در اجرای دین خود آزادی نداشته و وقتی که هنگام شب فرا می‌رسید. اعضای خانواده گرد هم می‌آمدند و روزهای

۱- حسین کاظم‌زاده، ایرانشهر، تجلیات روح ایرانی، چ سوم، انتشارات اقبال، تهران

۱۳۳۵، ص ۳. ۲- همان، ص ۱۴. ۳- همان، ص ۱۶.

۴- ایرانشهر، تجلیات روح ایرانی، ص ۲۲.

گذشته را با حسرت و سوگواری یادآوری می‌کردند و دلها به جوش و خروش می‌آمد.» و سپس اضافه می‌کند که «هنوز هم پارسیان چشم انتظارند تا از هندوستان به «کشور باستانی و زاد و بوم کیانی و ساسانی بازگردند.»^۱

نویسنده حاکمیت اعراب و سلطه آنان بر مردم ایران و به صورت غیر مستقیم تعالیم اسلام را، باعث از دست رفتن آزادی مردم و اسیری آنها در زندان می‌داند. «روح ایرانی همانند یک مرغ [در] دام افتاده خود را اسیر دست صیاد بیرحم دید. دیگر یارای بلند پروازی در فضای بی انتهای آزادی را نداشت... و در یک تنگنای تیره و تاریک و در یک قفس بی روزنه و بی زاد اسیر افتاده بود...»^۲

ایران‌شهر اعراب را دشمن علم و سواد و باعث از بین رفتن علم و دانش و تمدن ایرانی دانسته چرا که کتابهای ایرانی را سوزانیده و باعث از رسمیت افتادن زبان فارسی شده‌اند و می‌گویند خسارتهائی که اعراب بر علم و تمدن ایرانی زدند به خصوص نابود کردن فرش بهارستان چیز است که «همیشه صفحات تاریخ اسلام را لکه دار خواهد ساخت.»^۳

در پایان کتاب نویسنده می‌افزاید که «من با ایمان کامل به ترقی و سعادت آینده ایران، نژاد نوزاد ایران را با زبان حال و روح ایرانی را خطاب کرده می‌گویم:

۱- همان، ص ۳۰. در مورد چگونگی انحطاط دین زرتشتی در دوره ساسانیان و اسلام آوردن ایرانیان رجوع شود به کتاب *ایران بعد از اسلام* از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و کتابهای دیگر. در این‌جا مجال بحث در مورد صحت و سقم تاریخی این مطالب وجود ندارد اما واضح و مبرهن است که بسیاری از مطالب مطرح شده توسط *ایران‌شهر* و دیگر باستان‌گرایان واقعیت تاریخی نداشته و صرفاً از احساسات و عواطف آنان نسبت به ایران قبل از اسلام و دشمنی با اعراب نشأت می‌گیرد.

۲- همان، ص ۳۱.

۳- همان، ص ۳۱.

اگر خاک را سینه بشکافتید سر سروران اندر آن یافتید
 ... شما را یکی سینه پرورده است که ز اهریمنان تیرها خورده است
 بیاد آورید آن نیاکان خویش پس آن روزگاران با فر و کیش
 به پندار نیک و به گفتار و کار کنید این سخن برجها آشکار
 که ایران بماند همواره جوان روانش بود زنده و جاودان»^۱

پورداوود

ابراهیم پورداوود متولد ۱۲۶۴ ش./ ۱۳۰۳ ق./ ۱۸۸۶ م. در رشت است. وی در شهر خود مقدمات فارسی و عربی را فراگرفت و در تهران نزد سلطان‌الفلاسفه به آموختن طب قدیم پرداخت. سپس به لبنان رفته به آموختن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و در سال ۱۲۸۰ ش. وارد دانشگاه پاریس شد و به تحصیل حقوق پرداخت.^۲ در اوان جنگ جهانی اول از پاریس به برلن آمده و با تقی‌زاده و محمد قزوینی و خاورشناسان معروف آشنا شده و این آشنایی باعث علاقمندی وی به تاریخ ایران باستان شد، به طوری که تحصیل حقوق را رها کرده و به همکاری با ایرانیان مقیم برلن پرداخته و از همکاران دو مجله معروف کاهوه و ایرانشهر گردید.^۳

پورداوود در سالهای جنگ جهانی اول اروپا را ترک کرده و به بغداد آمده و روزنامه رستخیز را در آن شهر و سپس در کرمانشاه منتشر ساخت. اما با ورود متفقین به این نواحی مجبور به ترک آنجا و مجدداً عازم برلین شد. در آنجا به تعقیب مطالعات خویش درباره ایران باستان پرداخت. به جرأت می‌توان گفت که پورداوود بزرگترین پژوهشگر و محقق ایرانی در

۱- همان، ص ۸۵.

۲- براون، تاریخ ادبیات و مطبوعات ایران در دوره مشروطه، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳- آژند، ادبیات نوین ایران، ص ۵۵.

مورد فرهنگ و تمدن ایران باستان است. تحقیق و پژوهش وی در این باره تا سال ۱۳۱۷ ش. در خارج از کشور و سپس تا آخر عمر در ایران ادامه یافت. وی از شاگردان بلافصل مستشرقین و ایران شناسان مشهور محسوب می‌شود، و با خاور شناسانی چون هارتمان، شدر، فرانک، ادوارد براون، میتووخ و دیگران آشنا بوده و از دانش آنها بهره برده است.^۱

پورداوود پس از سالها استفاده از محضر این دانشمندان ادبیات و معارف زرتشتی را فرا گرفت و بدان وجه از شایستگی دست یافت که توانست زبان اوستایی را آموخته و به ترجمه آثار اوستایی به زبان فارسی بپردازد. نتیجه کار پورداوود بالغ بر دهها کتاب و شاید صدها مقاله است که مهمترین آنها تفسیر و ترجمه اوستا در ۹ جلد می‌باشد که کار بسیار سنگین و پرزحمتی بود. همچنین ترجمه و تفسیر یشتها در دو جلد با متن اوستایی، یادداشتهای گاتها، و سپرد (بخشی از اوستا)، *ایران‌شهر* (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هند)، *خرم‌شاه* (گفتارهایی درباره آیین، کارنامه و زبان ایران باستان)، *سوشیانس* (موعود زرتشت)، *مجموعه فرهنگ ایران باستان*، *آناهیتا* و *پوراندخت‌نامه* که شامل اشعار وی است و دهها اثر دیگر. پورداوود عشق و شور آتشی‌نی نسبت به ایران باستان دارد و مدینه فاضله خود را در این دوره تاریخی جستجو می‌کند. کتاب *زمانه و زندگی پورداوود* که یکی از دانشجویان وی درباره او نوشته است، اطلاعات بسیار ذی قیمتی درباره اندیشه‌های پورداوود در اختیار ما می‌گذارد. وی درباره عشق استادش به ایران باستان می‌نویسد: «استاد سرافرازی ملت ایران را در روزگاران کهن پی جویی می‌کرد و آرزوی بازگشت آن عهد را داشت، که در آن ایران قلب جهان و قبله گاه آمال جهانیان گردد، وی آرزومند بود

۱- علی اصغر مصطفوی، *زمان و زندگی استاد پورداوود*، ص ۴۵.

که یکروزی ایران عزیزش از چنان اقتدار و عظمتی برخوردار شود که هیچ بیگانه‌ای چشم طمع به مرز و ذخایر آن نتواند دوخت و آن میسر نگردد، مگر با بازگردانیدن شکوه و اقتدار روزگاران هخامنشی و عهد کیان. از این روی هنگامی که از دوران قدیم ایران سخن گفت عنان اختیار از دست می‌داد و عاشق وار به رؤیاهای خود فرو می‌رفت.^۱

پوردادوود با چنین نگرش احساسی و عاطفی دست به تحقیق در ایران باستان زد و آنچه که در بسیاری از آثارش دیده می‌شود غلبه احساس وطن‌پرستی شدید نویسنده بر اصل تحقیق و پژوهش بیطرفانه می‌باشد. چنانکه خود در این باره می‌گوید: «شاید قصد بنده از نویسندگی، با شرحی که دادم باید هویدا باشد... آرزویم شناساندن ایران باستان است به فرزندان کنونی این سرزمین و از این روی، مهر و علاقه نسبت به این مرز و بوم برانگیختن...»^۲ و به دنبال این هدف بود که حدود ۶۰ سال از عمرش را در این راه سپری کرد.

پوردادوود نقش بسیار مؤثری در نمایاندن ایران قبل از اسلام با نگرش مخصوص خود به جامعه ایرانی دوره پهلوی داشته است چنانچه تأثیر وی را به رنسانس تعبیر کرده‌اند و شاگردانش وی را سوشیانس زرتشت شمرده‌اند که در آغاز هر هزاره می‌آید تا آیین و آداب و رسوم زرتشت را که به فراموشی رفته است دوباره احیا کند.^۳ پوردادوود شاگردان بسیاری تربیت کرد که از جمله آنها می‌توان به دکتر محمد معین، محمد مقدم، محمد کیوان، پورمکری، ماهیار نوابی، دوستخواه و دیگران اشاره کرد که برخی راه استاد خود را ادامه داده‌اند.

از مهمترین ابعاد فکری پوردادوود علاقه شدید و عشق آتشین به

۱- مصطفوی، زمان و زندگی پوردادوود، ص ۸۰.

۲- همان، ص ۱۲۹.

۳- همان، ص ۱۶۰.

زرتشت و تعالیم آن می‌باشد. و آن طور که کاتوزیان می‌گوید: «علاقه محققانه خود به ایران باستان را باگرویدن به دین زرتشتی تکمیل کرد.»^۱ در ستایش از زرتشت و اظهار علاقه اش به آن می‌گوید:

خیز موبدا آتشی فروز پرده سیه زین زبانه سوز
کیش باستان زنده دان هنوز ایزدی فروغ برمتاب رو

خوان اشم وهو، گویتا اهو

از سر آمده دور روزگار دین فرهی مانده یادگار
نامه کهن ز آن خود شمار گفته نیا اندر آن بجو

خوان اشم وهو، گویتا اهو^۲

پورداوود درمان اوضاع پریشان حالی و ناتوانی ملت را در پیروی از تعالیم زرتشت می‌داند.

زرتشت کلید رستگاری بسپرد به دست هریک از ما
... راهی نبود به جز اشویی در گیتی پر ز شور و غوغا
زینهار مپوی راه دیگر هشدار هم از سراب و صحرا^۳

در اظهار ارادت قلبی خود به زرتشت می‌گوید:

از سر پیمان و مهر آذری افروختن

تیرگی اهرمن زدودنم آرزوست

فدای جان آفرین فرشتگان مهین

پیمبر راستین ستودنم آرزوست

همیشه پندار نیک، هماره کردار نیک

هردم گفتار نیک شنودنم آرزوست^۴

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ص ۹۲.

۲- مصطفوی، زمان و زندگی پورداوود، ص ۶۱. ۳- همان، ص ۹۰.

۴- همان، ص ۹۱.

و یا

گر از ستم گیتی آتشکده شد خاموش

در کاخ دل افروزم کانون اوستا را^۱

به خاطر چنین شور و عشق درونی که پورداوود به زرتشت داشت، پارسیان هند از وی دعوت کردند که به هندوستان رود. پورداوود رهسپار هند شده و در آنجا به ترجمه و تفسیر اوستا پرداخت و چندین اثر معروف از خود به جای گذاشت و سخنرانیهایی در مورد زرتشت و تعالیم وی ایراد کرد که مورد توجه شدید پارسیان واقع شد. پورداوود در سال ۱۳۰۷ ش به آلمان برگشت. در سال ۱۳۱۱ ش. به دعوت تاگور فیلسوف و شاعر معروف هندی برای تدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان در دانشگاه ویسوبهارتی برای دومین بار به هندوستان رفت. کار پژوهش وی در باب آثار زرتشتی چنان همدلانه بود که زرتشتیان هند به هنگام مراسم مذهبی خویش که هیچ غیرزرتشتی را راه نمی دهند از پورداوود دعوت به شرکت کردند.^۲

پورداوود بالاخره در سال ۱۳۱۷ ش. به سفرهای دور و دراز خود پایان داده و به تهران بازگشت و در دانشگاه تهران به تدریس حقوق ایران باستان پرداخت و همزمان به آموزش اوستا و فرهنگ و تمدن ایران باستان پرداخت. و در سال ۱۳۴۷ ش. درگذشت.

پورداوود به همان اندازه که به ایران باستان عشق می ورزید به همان اندازه هم نفرت و سرزنش خود را نثار اعراب می کند، که به زعم وی باعث از بین رفتن فرهنگ و تمدن باشکوه ایرانی شده اند. و در بیان فتح ایران به دست اعراب و افتادن درفش کاویانی به دست آنها می نویسد:

۱- براون، تاریخ ادبیات و مطبوعات مشروطه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- بررسیهای تاریخی، درگذشت پورداوود، س ۳، ش ۵، ص ۳۴۵.

«روزگار سیاه ایران فرارسید... و در این روز تیره کشور اردشیر بابکان گزندی دید که هنوز هم از آن سربلند ننموده است.»^۱
پورداوود هر جا که از اعراب نام می برد با لفظ دشمن و اهریمن آنان را یاد می کند.

تو ای مرز آباد ساسانیان چه پیش آمدت کز فرومایگان
سران و بزرگان و فرزندگان کشیده به زنجیر اهریمنان^۲
سپس در بیان علت مهاجرت پارسیان هند از ایران می گوید:
عرب آمد و نام ما ننگ شد در آغوش تو جای ما تنگ شد^۳
جلد و یا صفحه اول بسیاری از آثار پورداوود مزین به تصویر اهورا
مزدا و شعارهای زرتشتی است و جملاتی در ستایش از زرتشت دارد.^۴
پورداوود مبتکر نظریه ای است که براساس آن ایرانیان باید در زمینه
تکنولوژی و صنعت از اروپا اقتباس کرده و خود را مجهز به این
دستاوردهای مادی غرب نمایند، اما در زمینه معنویات باید «چشم امید به
سوی عهد فرخنده نیاکان دوخته داریم» و چون علم و معنویات ایرانیها
توسط دشمنان (عربها) نابود شده است و جز اوستا یادگار مطرح دیگری
نداریم، باید دوباره به تعالیم آن بازگشت نمائیم و تا «از این سرودها در
سرشوری نیست و تا دلها از هیجان ملی خالی است و تا یک ایرانی از هر
حیث [حتی دین] ایرانی نیست، وطن به فرّ و شکوه ایران باستان نخواهد
رسید.»^۵ تناقض اندیشه پورداوود که از یک طرف می خواهد ایرانیها
تکنولوژی غرب را پذیرفته و از طرف دیگر از همه حیث ایرانی باشند به

۱- ابراهیم پورداوود، *ایران شاه*، (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان)، بی نا،
بمبئی، ۱۹۲۶ م، ص ۱. ۲- همان، ص ۲. ۳- همان، ص ۳.
۴- ابراهیم پورداوود، *یشتها*، به کوشش بهرام فره وشی، چ دوم، انتشارات دانشگاه
تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱. ۵- همان، ص ۱۹.

وضوح آشکار است. در جای دیگری نیز می‌گوید باید از منابع مختلف و اشیاء و آثار باقیمانده و مآخذ گوناگون در باب تاریخ و فرهنگ ایران مطالب را بیرون کشیده و «راهی به سوی کاخ تمدن جست».^۱

پورداوود عربها را متهم می‌کند که تمام آثار تمدن ایران را نابود کرده‌اند و مفاخر ملی ایرانیان دستخوش تعصب آنان گشته است. بزرگان و دانشمندان ایرانی را کشته و آثار علمی و کتب ایرانیان را سوزانیده‌اند. «پس از نفوذ اسلام همان طور که دین ما به تاراج دین عرب رفت و زبان ما آلوده و خط ما نابود و رسوم و عادات ما دگرگون گشت داستانهای ملی ما نیز با قصص سامی آمیخته شد. ناموران و پادشاهان ما با پیغمبران بنی اسرائیل سروکار پیدا کردند».^۲

پورداوود از آنجا که وارد شدن کلمات عربی را برابر با نابودی زبان فارسی می‌داند به دنبال استفاده از کلمات و واژه‌های خالص فارسی است. بسیاری از اشعار وی با فارسی سره سروده شده است که نمونه آن «پورانده‌خت نامه» است که همه آن به فارسی سره سروده شده است.

در یاد کردن دوران پرشکوه گذشته می‌سراید:

دریغا که بگذشت روز مهی	سرآمد سرافرازی و فرهی
امید است کز بارش ملکوشان	شود خاک ما شسته از ناکسان
پس آنگاه جمشید زان کاخ و باغ	برون آید و برفروزد چراغ
... همنی وارهد کشور باستان	زاهـریمـنـان و ز بیگانگان ^۳

در این اشعار ضمن این که اعراب مسلمان را «اهریمن و ناکس» خوانده دوره اسلامی را دوره ننگ و شرمندگی برای شکوه و عظمت

۱- ابراهیم پورداوود، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، چ ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۲۱. ۲- پورداوود، یشتها، ص ۲۰۷.

۳- ابراهیم پورداوود، پورانده‌خت نامه (دیوان اشعار)، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۸۱.

ایران باستان می‌خواند که هیچ‌گونه دستاوردهای مادی و معنوی نداشته است.

در تأسف بر آن روزگار درخشان می‌گوید:

دریغا از آن روزگار مهین	دریغا از آیین ایران زمین
دریغا از آن کشور باستان	دریغا ز نام و ز ننگ و نشان
دریغا از آن زیب و فرّ و بهی	دریغا ز تاج و ز تخت شهی
دریغا که گلزار ما خار شد	چراغ فروزان ما تار شد... ^۱

صادق هدایت

هدایت امروزه در عداد یکی از برجسته‌ترین نویسندگان ادبیات جهان و به نظر بسیاری از ادیبان بزرگترین نویسنده معاصر ایران به شمار می‌رود. هدایت در سال ۱۲۸۱ ش./ ۱۹۰۳ م. در خانواده‌ای از اشراف دوره قاجار متولد شد. تحصیلاتش را در تهران آغاز و سپس عازم بلژیک و فرانسه شد. ابتدا به تحصیل معماری پرداخت و چون موفقیتی نداشت به ادبیات روی آورد. در این رشته پیشرفت فراوانی کرد و تعدادی از آثار اولیه اش را در فرانسه نوشت. سپس به تهران آمده و در گروه ربعه شرکت کرد که سه نفر دیگر اعضای آن مسعود فرزاد، مجتبی مینوی و بزرگ علوی بودند.^۲ در بیشتر آثار هدایت فکر بطالت وجود انسان و پوچی و بیهوده بودن آن هویداست که در پایان بهترین راه مرگ داوطلبانه است. این اندیشه مطرح شده در آثار هدایت جزئی از اندیشه زندگی وی بود و چون هیچ‌گونه راه نجاتی برای خود نمی‌دید در سال ۱۳۳۰ ش./ ۱۹۵۲ م. در پاریس خودکشی کرد.

هدایت نماینده روشنفکرانی است که از گمراهی و فریبی که بر دوران چیره شده مضطربانه به دنیای ذهنی خود پناه می‌برند. این اضطراب اجتماعی و فلسفی یکی از مهمترین درونمایه‌های آثار او می‌شود و گریز از واقعیت هدایت را از جستجوی اجتماعی باز می‌دارد.^۱

به خاطر همین گریز از واقعیت است که هدایت دست به نوشتن داستانهای تاریخی خویش می‌زند. وی در دورانی زندگی می‌کرد که وطن‌پرستی افراطی و ناسیونالیسم رمانتیک در اوج شدت خود و در میان روشنفکران و نویسندگان از مقبولیت خاصی برخوردار بود. همچنین این دوران مقارن با تبلیغات پان ژرمنی و برتری نژاد طلبی آلمانیها نیز بود که در ایران طرفدارانی داشت. و هدایت از هر دو جریان متأثر بود. هدایت تحت تأثیر این جریانها به سهم خود همیشه بر آتش وطن‌پرستی افراطی ایرانیان نهاد.^۲

اولین اثر هدایت که نشانگر تمایل وی به ایران قبل از اسلام است کتابی است که وی در بلژیک نوشته است. کتاب *La magic in perse* (جادوگری در ایران) که تقریباً پیش آموزی برای آثار بعدی وی است که در این زمینه نوشته است. در این کتاب هدایت در پی اثبات پرستش خدای واحد توسط آریائیها و تک خدایی بودن زرتشت است و ادعا می‌کند که دین زرتشت یک دین تک خدایی است و با چند خدایی اقوام سامی تفاوت دارد.^۳

هدایت که با زمینه‌هایی از ناسیونالیسم رمانتیک عازم اروپا شده بود

۱- حسن عابدینی، صد سال داستان‌نویسی در ایران، نشر تندر، تهران، ۱۳۶۹، ص ۶۱.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، چ اول، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۱۱.

۳- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه...، ص ۵۴.

موقعی به ایران بازگشت که ناسیونالیسم افراطی به کیش دولتی تبدیل گشته بود. دانشجویان ایرانی مقیم اروپا، آن‌هایی که ذهن سیاسی تری داشتند به مارکسیسم گرویده بودند. نمونه آن تقی ارانی است که قبل از گرایش به مارکسیسم مقالات پرشوری درباره ایران و افتخارات تاریخی آن می‌نوشت.^۱

اما انسانهایی چون هدایت و بهروز و دیگر دوستان ایشان که درگیر فعالیت سیاسی به صورت آشکار نشدند، هرچند تعهد فرهنگی خود به ناسیونالیسم رماتیک را از دست ندادند، اما به مخالفت با ناسیونالیسم دولتی که مخالف آزادیهای مدنی، و پشتوانه‌ای برای دیکتاتوری رضاشاهی شده بود پرداختند.^۲

در باستانگرایی هدایت دو مرحله را می‌توان مشخص کرد. مرحله اول آن از آغاز تا اواسط دوره رضا شاه را شامل می‌شود. از آنجا که اندیشه هدایت یک اندیشه غیر دینی و حتی ضد دینی است^۳ در این دوران به ستایش ایران باستان پرداخته و به شدت با عربیت و اسلام و مظاهر آن ابراز کینه و دشمنی می‌کند و آرزوی بازگشت دوران پرشکوه باستان را دارد.^۴

اما مرحله دوم اندیشه وی با مخالفت با ناسیونالیسم رسمی رضا شاهی همراه است. او که می‌دید این احساسات وطن‌پرستی دستمایه بزرگی برای تبلیغات دولتی شده است به مخالفت با برخی از جنبه‌های اندیشه باستانگرایانه خود که در آثارش ابراز کرده بود، پرداخت، چنانچه

۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۴۳.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه...، ص ۸۰.

۳- انور خامه‌ای، چهار چهره، ص ۱۶۷.

۴- مراجعه شود به کتابهای یوف کور و توپ مرواری.

در حالی که خود زمانی از طرفداران پارسی سره بود و نمایشنامه پروین دختر ساسان را به این شیوه نوشته بود به مخالفت با آن برخاسته و آن را به مسخره گرفت، و همچنین در داستان کوتاه میهن پرست ناسیونالیسم دولتی را به باد انتقاد می‌گیرد، و حساب خود را از آن به کل جدا می‌کند.^۱ اما باوجود این او تا آخر عمر یک ناسیونالیست افراطی باقی ماند. تمایلاتی مانند دشمنی با عربیت و علاقه به آثار زرتشتی از مظاهر اندیشه وی بود که تا آخر عمر همراه وی باقی ماند.

نمونه این گونه موضعگیری در مقابل ناسیونالیسم رسمی رضاشاهی در کتاب توپ مرواری وی آشکار است. هدایت در انتقاد از تبلیغات دولتی وطن پرستی می‌گوید در قدیم «بدون متخصصین تبلیغ وطن پرستی که در اثر مرض فشار پول در خارجه معلق بزنند مردم به مرز و بوم خودشان بیشتر علاقه داشتند».^۲ در جای دیگری رضا شاه را خطاب قرار داده و می‌گوید «قبل از جدا شدن زمین از خورشید وارث تخت و تاج کیان این قائد عظیم الشان بوده و خواهد بود».^۳ در همان حال درباره عربها می‌گوید: «سرتا سر ممالکی که فتح کردند مردمش را به خاک سیاه نشاندد و به نکبت و جهل و تعصب و فقر و جاسوسی و دوروئی و تقیه و دزدی و چابلوسی و... مبتلا کردند».^۴

آثار هدایت در زمینه گرایش به باستان در دو حیطه قرار می‌گیرند. یکی آثاری که در زمینه تحقیق و پژوهش در متون و منابع ایران باستان و آثار زرتشتی هستند. هدایت از زمان آشنایی با محقق بزرگ هند بهرام گور

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت و مرگ نویسنده، چ اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۸۰.

۲- صادق هدایت، (هادی صداقت)، توپ مرواری، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۳.

۳- همان، ص ۱۳. ۴- همان، ص ۱۸.

انکلساریا - که از پارسیان هند بود - زبان پهلوی را در نزد وی آموخت و سپس به ترجمه آثار پهلوی به فارسی پرداخت. آثاری از قبیل کارنامه اردشیر بابکان، گنجسته ابالیس، گزارش گمان شکن، نیرنگستان، زند و هومن یسن و غیره از جمله آنها بود. گرچه این آثار تحقیقی هستند اما از تأثیرات ناسیونالیسم رمانتیک هدایت برکنار نیستند زیرا اولاً او با یک پیش زمینه ذهنی اعتقاد به برتری ایران باستان و هر چه متعلق به آن است به سوی این پژوهشها گام گذاشت و دوم این که در تفسیرهایی که بر روی این متون نوشته است افکار برتری طلبانه و نژادپرستانه خود را آشکار می سازد. از جمله در کتاب نیرنگستان که در سال ۱۳۱۱ ش. به پایان رسیده و موضوع آن فولکلور و فرهنگ عامه است سعی و تلاش می کند تمام خرافات رایج در فرهنگ ایرانی را منتسب به اقوام بیگانه به خصوص عربها سازد. «این اعتقادات از ملل بیگانه مثل سیته‌ها... و عربها به ایران سرازیر گردیده و یا در نتیجه تحمیل مذهبی به مردم تزریق شده است.»^۱ و نیز «نذرهای خونین، قربانی و تشریفات مربوط به آن همه عادات وحشی، از پرستش ارباب و انواع ناشی شده و به طور یقین اثر فکر سامی می باشد... این شاهکار سامی و متعلق به کلدانیان، یهودیان و عربها بوده و در مذاهب آریز قربانی خونین سابقه ندارد.»^۲ درباره زنان می گوید «وضع افکار و زندگی عموم و به خصوص وضعیت زن بعد از اسلام تغییر کرد. چون اسیر مرد و خانه نشین شد. تعدد زوجات، تزریق افکار قضا و قدر، سوگواری، غم و غصه فکر مردم را متوجه جادو، طلسم، دعا و جن نمود و از کار و جدیت آنان کاست.»

هدایت آداب و رسوم متعلق به ایران باستان را به شدت ستایش کرده

۱- صادق هدایت، نیرنگستان، ج سوم، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۱۶.

۲- همان، ص ۱۸.

و همگان را به احیای آنها فرا می‌خواند. «نباید فراموش کرد دسته‌ای از این آداب و رسوم نه تنها خوب و پسندیده است. بلکه یادگارهای روزهای پرافتخار ایران است. مثل جشن مهرگان، سده و... که زنده کردن و نگاهداری آنها از وظایف مهم ملی به شمار می‌رود... ولی خرافاتی که از خارج به ایران آمده زندگی را مشکل و زهر آلود می‌کنند»^۱

حیطه دوم باستانگرایی صادق هدایت داستانها و نمایشنامه‌های او است. در این آثار هدایت در جستجوی هویت ملی و شخصی خود سخنگوی اشرافیت دوره ساسانی می‌شود، و همواره غبطه آن دوران را می‌خورد. بسیاری از آثار وی در این زمینه در قالب رمان تاریخی هستند و از دو عنصر عشق و جنگ مایه می‌گیرند. «گذشته‌گرایی و محور قرار دادن مبارزات شاهزادگان [ساسانی با اعراب مسلمان] در عمل او را ادامه دهنده رمانتیسیم منفی رمان تاریخی می‌نمایاند»^۲ آثاری چون پروین دختر ساسان، سایه مغول، مازیار از این قبیل‌اند.

قهرمانان داستانهای هدایت شاهزادگان تاج و تخت از دست داده ساسانی هستند که در حال مبارزه با اعراب‌اند. هدایت اعراب را به عنوان برباددهندگان شکوه و عظمت ایران باستان مورد حملات نژاد پرستانه قرار داده و آنها را با چهره‌ای زشت و کثیف و با عباراتی چون دیو، دزد و سوسمارخوارهایی که خون کثیفی در رگهایشان در جریان است، به تصویر می‌کشد که کارشان کشتار هولناک ایرانیان، ربودن زنان و دختران و غارت اموال و آثار ایرانیان است.

نوشته‌های مازیار و پروین دختر ساسان هدایت، هیچ یک نمایانگر توانایی‌های هدایت در قلمرو ادبیات، داستان یا تفکر نیست. «مسئله هدف

۱- همان، ص ۲۵۵. ۲- عابدینی، صد سال داستان‌نویسی در ایران، ص ۶۳.

اصلی نوشتن نمایشنامه‌های تاریخی صرفاً برای استفاده از آنها به عنوان ابزار بیان احساسات ناسیونالیستی بوده است.^۱

پروین دختر ساسان که در پاریس به نگارش درآمده و به صورت نمایشنامه است در سال ۱۳۰۷ ش. به پایان رسیده است. شخصیت‌هایش عبارتند از یک دختر، پدر و نامزدش، نوکرشان و چند عرب و مترجمشان. پدر دختر نقاش است و گویا قبلاً در دربار شاهی بوده است. لشکر اعراب به پشت دروازه شهر ری رسیده و نامزد دختر از افسران پادگان شهر است. اعراب بیشتر ایران را تصرف کرده و سرزمینهای متصرف شده را به سرنوشت دهشتناکی مبتلا ساخته‌اند. در پرده دوم نامزد دختر در جبهه جنگ کشته شده و اعراب شهر را اشغال می‌کنند و سربازان وارد خانه شده و دختر را برای فرمانده عرب می‌برند و به دختر می‌گویند که نامزدش در حین جنگ کشته شده و باید به عقد فرمانده دریاید و سپس فرمانده عرب شروع به دست درازی به دختر می‌کند که وی با کشیدن خنجر فرمانده خود را به هلاکت می‌رساند. در این داستان عرب ستیزی و گرایش به ایرانیت هدایت به وضوح نمایان است. از زبان شخصیت‌های داستان درباره اعراب می‌گوید: «نه نژاد ایرانی نمی‌میرد. ما همانی هستیم که سالیان دراز در زیر تاخت و تاز یونانیان و اشکانیان بودیم و در انجامش سربلند کردیم. زبان و رفتار آنها با ما جور درنیامد چه برسد به این تازیهای لخت پابتی که هیچ از خودشان ندارند مگر زبان دراز و شمشیر».^۲

«اهریمن، آری اهریمن است این بیچاره‌هایی [اعراب] که در کیش تازه خودشان می‌گویند اهریمن نیست خودشان اهریمن هستند. نباید هم

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ص ۹۸.

۲- صادق هدایت، پروین دختر ساسان به همراه اصفهان نصف جهان، چ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۲۳.

داشته باشند چون فرستاده های او هستند.^۱ در این کتاب همچنین اعراب را مسئول نابودی علم و تمدن ایرانی می داند «آتشکده ها را با خاک یکسان کردند، همه نامه های ما را سوزانیدند. چون از خودشان هیچ نداشتند دانش و هستی ما را نابود می کنند، تابوتاند کیش خود را به آسانی در کله مردم فرو بکنند.»^۲

آثار دیگر هدایت هم که ارتباط مستقیمی با این گرایش وی ندارند از تأثیر اندیشه های باستانگرایانه وی برکنار نیستند. این تمایلات وی در شاهکارش بوف کور و یا در ترانه های خیام هم به چشم می خورد. در سفرنامه اصفهان نصف جهان در هنگام خداحافظی با اصفهان می نویسد: «آن کوه پیر کوتاه که مانند افسون تنها از زمین سر درآورده، برای اینکه رویش آتشگاه بسازند دور از شهر و دور از هیاهو حالا که می خواهم برگردم مثل این است که چیزی را گم کرده باشم یا از من کاسته شده باشد و آن چیز نمی دانم چیست. شاید یک خرده از هستی من آنجا در آتشکده مانده باشد.»^۳

ذبیح بهروز

بهروز در سال ۱۲۶۹ ش. در تهران به دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی در ۲۰ سالگی به مصر رفته و با زبانهای عربی و انگلیسی آشنا شد و پس از آن وارد دانشگاه کمبریج شد و با پرفسور ادوارد براون همکاری خود را آغاز کرد، ولی چون با افکار وی در مورد تاریخ و فرهنگ ایران موافق نبود به آلمان رفته و پس از یک سال بحث و تحقیق با خاورشناسان آلمانی در سال ۱۳۰۳ ش. به ایران بازگشت. بهروز شاعر،

۱- همان، ص ۳۷.

۲- همان، ص ۲۳.

۳- همان، ص ۱۱۸.

طنز نویس، زبان شناس، ریاضیدان، خط شناس و در تاریخ و فرهنگ ایران دارای اطلاعاتی گسترده بود.^۱

بهر روز یکی از بزرگترین ثورسین‌های سره‌نویسی و تغییر خط و الفبا بوده است. هر چند وی آغازگر سره‌نویسی نبود، اما این حرکت را دوباره جانی بخشیده و جنبشی پدید آورد که منجر به تشکیل فرهنگستان زبان گردید. اندیشه‌هایش در باب سره‌نویسی را در کتاب کوچکی به نام زبان ایران مدون و منتشر ساخت و به علت پشتیبانی و حمایت حکومت از اندیشه‌های وی، موافقانش بر مخالفین سره‌نویسی تاخته و آنها را از میدان بدر می‌کردند. وی به همراه چندتن دیگر در سره‌نویسی «چنان راه افراط پیمودند تا جائیکه به یک زبان من درآوردی دیگر رسیدند که هم از زبان فارسی موجود مورد انتقاد بدنام‌تر و هم فهم ناپذیرتر بود و پرچمدار این نظریه بهروز بود.»^۲

از آثار وی می‌توان به ۱- شاه ایران و بانوی ارمن که نمایشی تاریخی با انگیزه ناسیونالیستی شدید است ۲- شب فردوسی در تجلیل از فردوسی ۳- زبان ایران در لزوم سره‌نویسی ۴- فرهنگ کوچک تازی پارسی که برای لغات عربی جایگزین فارسی مشخص کرده بود و ۵- مجموعه ایران کوده در تاریخ و فرهنگ ایران اشاره کرد. بهروز از طرفداران تغییر خط فارسی است و نظریاتش در این مورد را در مجموعه ایران کوده مندرج کرده است. او حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی را از مخالفین خط عربی دانسته،^۳ و با برشمردن عیبه‌های الفبای عربی اظهار می‌دارد که ایرانیان در دوره ساسانیان هفت نوع خط داشتند که هر یک در

۱- خامه‌ای، چهارچهره، ص ۲۰۱.

۲- همان، ص ۲۰۶.

۳- ذبیح بهروز، خط و فرهنگ (مجموعه ایران کوده)، انجمن ایران‌ویج، بی نا، ۱۳۴۴، ص ۱۲.

دیوانی به کار می‌رفته است و اختراع خط را نیز به زرتشت نسبت می‌دهد.^۱

بهروز در مقایسه بین زبانهای فارسی و عربی، برتری تمدن و فرهنگ ایرانیان را یادآور شده و اعتقاد دارد که فارسی زبانی اصیل و زبان مردمی متمدن و با فرهنگ است. در حالی که عربی زبانی التقاطی و آمیخته‌ای از زبانهای آریایی و آفریقایی و زبان مردم وحشی و صحرا نشین بوده است. از این رو نایب‌جاست که زبان اصیل خود را فراموش کرده و از زبان عربی وام بگیریم. بهروز عقیده داشت که زبان فارسی بعد از چندین مرحله طی چند هزار سال از قدیمی‌ترین زبانهاست اما عربی از برخورد سخنگویان شمال آفریقا با فلات ایران پیدا شده و شعر و ادب جاهلیت اعراب از دوره فرمانروایی مهاجرین ایرانی شروع می‌شود.^۲

شدت ستیز وی با عربیت به حدی است که می‌نویسد: «در هر صورت ما جوانان وطن خواه دانش دوست خود را مژده می‌دهیم که کلمات عربی چون سخت است و کسی فرصت آموختن آنها را ندارد پس از چند سال رخت اقامت از این جهان بر بسته و در کنار زبانهای سخت قدیم به گور خواهد رفت. این موضوع نه تنها در ایران صورت می‌گیرد بلکه در خود ممالک عربی زبان مانند مصر و بیروت آخرین رمق این زبان از کالبد آن بیرون و به جایش زبان شهرها مثلاً قاهره و اسکندریه مستعمل خواهد گردید».^۳

بزرگ علوی

بزرگ علوی نیز از نویسندگان معروف دوره پهلوی است که در آلمان به مارکسیسم گروید و با گروه ۵۳ نفر معروف دستگیر و روانه زندان گردید و

۱- همان، ص ۱۳۷. ۲- خامه‌ای، چهارچهره، ص ۲-۲۱۱.

۳- بهروز، ذبیح، زبان ایران، فارسی یا عربی، چاپخانه مهر، ۱۳۱۳، ص ۲-۵۱.

تا آخر دیکتاتوری رضا شاهی در زندان به سر برد. او نیز قبل از گرایش به مارکسیسم از طرفداران پرو پا قرص ناسیونالیسم افراطی بود. اثر معروف او در این زمینه داستان دیو است که داستان را با این عبارت بندهشن آغاز می‌کند. «یک دیو دیگر هست، با چشمهای زهراگین که زینگاو می‌نامند و او از نزد تازیان آمده بود تا در ایران زمین فرمانروایی کند.» سپس این شعر فردوسی را آورده است که «بدین چهر و این مهر و این رأی و خوی/همی تاج و تخت آیدت آرزوی؟»

علوی در این داستان ایران بعد از اشغال عربها را به تصویر می‌کشد که عربها به ایرانیان حمله کرده و در حال غارت کردن آنها هستند. دختران و زنان آنان را به اسارت برده و آثار تمدن آنها از جمله فرش کسری را پاره‌پاره کرده و در معرض فروش گذاشته‌اند و علم و تمدن ایرانیان را به نابودی می‌کشانند. «دختران عجم را به معرض بیع می‌گذارند حجاب و عفت ایرانیان را می‌درند مگر چه شده است؟»

شیر شتر، پشم شتر، کشک شتر، پشگل شتر و کینه شتری تمدن چند صدساله ساسانیان را نابود می‌کند.^۱

علوی جنگ میان اعراب و ایرانیان را جنگ میان اهورا و اهریمن می‌داند و اعراب را مظهر اهریمن می‌شمارد. «در جنگ ایران و تازی دشمنی میان اهورا و اهریمن جلوه‌گر شده است. چگونه ممکن است اهریمن برای همیشه بر اهورا چیره گردد؟ اهورا جاودانی است، اهریمن مردنی است.»^۲

در کل داستان می‌خواهد این پیام را به خواننده برساند که نژاد عرب پست و درنده و به طور ذاتی مخالف ایرانیان است و با ایرانیها تضاد

۱- بزرگ علوی، دیو، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۷.

۲- همان، ص ۸.

درونی و ذاتی دارد. سپس ماجرای کودکی را بیان می‌کند که گرچه مادرش ایرانی است اما از خون عرب است و در بین ایرانیان بزرگ می‌شود ولی عاقبت به آنها خیانت ورزیده و آنها را به دست اعراب گرفتار می‌سازد.

رمانهای تاریخی

از نمودهای جریان باستانگرایی به جز شعر و پژوهش تاریخی، رمانهای تاریخی است، که یک پدیده نوظهور و برگرفته از غرب در بعد از انقلاب مشروطیت بود. از ویژگیهای ادبیات عصر مشروطه اجتماعی شدن آن و پیوند خوردن آن با مسایل اساسی ملت و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی آنان بود و تألیفات ادبی دوره مشروطیت که قسمت اعظمش شعر است دارای نوعی ویژگی تعلیمی و سیاسی و در خدمت زمان و مسائل مهم زمانشان بودند و حال آنکه مسائل مکرر شعر کلاسیک دیگر آن گیرایی لازم را نداشتند.^۱

اما رمانهای تاریخی ایران تحت تأثیر ناسیونالیسم افراطی قرار گرفت و اصلاً همگام با این گرایش پا به عرصه حیات گذاشت و در دوره‌ای متولد شد که دوره «غلیان روح ملیت و علاقه مفرط به سنن و افتخارات گذشته بود».^۲ به همین دلیل این جریان از ادای نقش اجتماعی بازماند. هدف و انگیزه این داستانهای تاریخی به هیچ وجه تاریخ‌نویسی نبود ولی در یک هدف با تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی این دوره اشتراک دارند و آن «زنده کردن مفاخر تاریخی یا تحریک احساسات بوده است».^۳

از جمله ویژگیهایی که رمانهای تاریخی ایران در این دوره دارا بودند عبارتند از:

۱- آژند، ادبیات نوین ایران، ص ۲۷.

۲- آراین‌پور، از صبا تا نیما، ص ۲۳۸.

۳- همان، ص ۲۵۷.

اول این که رمان تاریخی در این دوران پایه خویش را بر ایران پیش از اسلام گذاشت و نویسنده رمان تاریخی برخلاف نویسندگان ادبیات مشروطه ارتباط چندانی با مردم ندارد و به یادآوری گذشته پرشکوه دل خوش می‌کند و زمان حال را با همه مسائل و بحرانهایش خالی از معنی پنداشته و رهایش می‌سازد. و در کل رمان تاریخی بیانگر نوعی گریز به گذشته است.^۱

نویسندگان داستانها سعی می‌کردند که با یادآوری دوران پر عظمت و باشکوه ایران و ذکر مفاخر تاریخی آن در ایجاد ایران بزرگ و احیاء مجد و عظمت گذشته کمک نمایند. نویسندگان رمانهای تاریخی در نگاه به مسایل تاریخی صداقت نداشتند و به شیوه‌های غیر تاریخی به دوره مورد نظر خویش نگاه می‌کردند و عمق مسائل را نمی‌کاویدند و به تجملات تاریخی و حواشی بیشتر توجه می‌کردند تا به خود تاریخ. در حالی که ادبیات دوره مشروطه با مشخصه‌های ساده‌گرایی، واقع‌گرایی و انتقاد اجتماعی، تجدد طلبی، طنز و استهزاء و ته‌مایه‌ای از وطن‌پرستی و تجدید عظمت ایران مشخص بود. اما این نگرش به خصوص بعد از به قدرت رسیدن رضاخان جای خود را به سخنی می‌دهد که وجه غالب آن میهن‌پرستی افراطی و بازگشت به دوران طلایی گذشته است و جذابیت این جریان به اندازه‌ای است که حتی نویسنده‌ای درون‌گرا و قدرت ستیز مانند هدایت را نیز به درون خود می‌کشاند.^۲ حرف اصلی و پیام ویژه آن تحسّر بر شکوه و عظمت بر باد رفته ایران می‌شود و به طور کلی در ادبیات این دوران به ویژه در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۰ ش. انتقاد اجتماعی

۱- عابدینی، صدسال داستان‌نویسی در ایران، ص ۲۹.

۲- عباس مخبر، نقد ادبی در ایران (از مشروطیت تا امروز)، نگاه نو، ش ۳۷، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۱۳.

ادبیات مشروطه جای خود را به خرده‌گیرهای احساساتی داده و میهن پرستی گذشته‌گرا جایگزین میهن دوستی پیشرو می‌گردد.^۱

دومین ویژگی رمانهای تاریخی شخصیت‌گرایی است. این رمانها بر محور بزرگنمایی اغراق آمیز یک شخصیت تاریخی نوشته شده‌اند بی آنکه این شخصیت را در رابطه با خاستگاه و سمت‌گیری اجتماعی و شرایط تاریخی پیدایش او و نیز مسیر تکامل جامعه مورد بررسی قرار دهند.^۲

رمانهای تاریخی نه بیان‌کننده مسائل اجتماعی و سیاسی که بیانگر حالات و رفتار و افتخارآفرینی‌های شاهان و شاهزادگان و اشرافیت بودند. قهرمانان رمانهای تاریخی همواره از طبقات بالای اجتماع و از هرم قدرت انتخاب می‌شوند. همچنان که در مورد صادق هدایت دیده می‌شود به نظر می‌رسد این شخصیت‌گرایی ناشی از نگرش روشنفکران و نویسندگان بعد از مشروطه بوده است که در پی اوضاع و شرایط خاص آن زمان خواهان یک قدرت متمرکز و نیرومند و در انتظار ظهور یک منجی بودند که بتواند شکوه ایران را احیاء نماید.

حتی اگر بگویم که نویسندگان رمانهای تاریخی خواسته‌اند با غلو در سجایای اخلاقی قهرمانان، هم نسلان خود را از حقارت روحی برهانند و به نوعی هویت ملی دست یابند به خاطر نداشتن رسالت خدمت به فرودستان جامعه، پیام پیشرو و مهمی برای خوانندگان ندارند، و علاقه تعصب‌آلود نویسنده نسبت به گذشته او را از بازسازی واقع‌گرایانه آن ناتوان می‌سازد. «این آثار با شخصیتهای اغراق‌آمیزشان که درگیر وضعیت‌هایی استثنایی هستند، مروج نظریه تاریخ‌ساز بودن قهرمانان

می‌گردند و به همین جهت نویسندگان آنها در جستجوی بزرگانی برآمدند، که در زمانهای خطیر و پس از شکستهای حقارت بار ظهور کرده و نظم و امنیت به همراه آورده‌اند.^۱

ویژگی سوم، نژادپرستی این رمانهای تاریخی است که در ضدیت با عرب و عربیت متجلی می‌گردد. برخلاف ادبیات مشروطه که واقعگرایی و طنز دو خصوصیت اصلی آن محسوب می‌شود، رمان تاریخی با رمانتیسیم منفی و وطن‌پرستی افراطی و نژادپرستانه‌اش مشخص می‌شود که نشانگر درک نادرست از روند و حرکت تاریخ و علت‌های واقعی حوادث است. به همین علت از مهمترین عناصر رمان تاریخی نفرت از اعراب به عنوان درهم ریزندگان شکوه باستان ایران است.^۲

از نخستین رمانهای تاریخی عشق و سلطنت یا فتوحات کوروش کبیر نوشته شیخ موسی کبودرآهنگی مدیر یکی از مدارس تهران می‌باشد که در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۲۹۵ ش. نوشته شده است. هدف نویسنده نمایان ساختن عهد با عظمت کوروش و فتوحات اوست. مطالب قسمت تاریخی کتاب متکی بر روایات هرودت است و اطلاعاتی از مستشرقین بر آن افزوده شده است، و قسمت دوم کتاب ماجرای جنگ کوروش با اردوان پنجم اشکانی است که با یک چاشنی از عشق همراه گردیده است.^۳

رمان دام‌گستران یا انتقام خواهان مزدک اثر صنعتی‌زاده کرمانی که دکتر ماخلسکی خاورشناس لهستانی او را پدر رمان تاریخی ایران می‌داند^۴ در سال ۱۳۳۹ ق. / ۱۳۰۰ ش. در بمبئی چاپ شده است. این رمان خواننده را به دربار آخرین شاه ساسانی یزدگرد سوم می‌برد که میان موبدان

۲- همان، ص ۳۰.

۱- عابدینی، صدسال داستان‌نویسی، ص ۲۹.

۳- آرین‌پور، از صبا تا نیما، ص ۲۵۲.

۴- آرین‌پور، از نیما تا روزگاران ما، ص ۲۲۵.

خیانتکار زرتشتی محصور است و از یک طرف وی را طرفداران انقلابی مزدک و از طرف دیگر تهاجم اعراب تهدید می‌کند. بالاخره شاه ساسانی به دست یکی از پیروان مزدک به قتل می‌رسد و نیز خلیفه عمر به دست هرمزان که در این رمان پسر یزدگرد است کشته می‌شود و از این طریق هرمزان انتقام ایران را از اعراب می‌گیرد. در این رمان نویسنده حوادث را با روش دلبخواهی به کار گرفته است و نویسنده حتی در شخصیت‌پردازی هم صداقت تاریخی نداشته و قهرمانان آن همانند دنیای شاه پریان پاک و منزّه هستند. حال آنکه تبهکاران با سیاهی کامل تصویر می‌شوند.^۱

از آثار دیگر صنعتی‌زاده مانی نقاش است که شرح رمانتیک‌ی از زندگی وی در زمان جنگهای شاپور اول با والرین امپراتور روم است و بازیل نیکیتین درباره آن گفته است: «داستان مانی حس میهن‌پرستی و فداکاری کامل را نسبت به دولت و ملت در خاطرها تزریق می‌کند».^۲

این دو، همراه با میرزا حسن خان بدیع نویسنده سرگذشت کوروش نسل اول رمان تاریخی نویسان ایران هستند. در نسل دوم کسانی مثل هدایت، بزرگ علوی، شین‌پرتو و دیگران راه آنان را ادامه داده‌اند و چون فعالیت آنان همزمان با دوره پهلوی و تبلیغات همه‌جانبه وطن‌پرستی افراطی است تأثیرات آثار و اندیشه‌هایشان به مراتب بیشتر از نسل اول است.

روند باستانگرایی در دوره پهلوی اول

در دوره پهلوی علاوه بر تبلیغات رسمی حکومت در راستای جریان باستانگرایی، با توجه به زمینه مناسب و حمایت و پشتیبانی دولت نویسندگان و روزنامه‌نگاران و دانشمندان به فعالیت و تحقیق در این زمینه

۱- آژند، ادبیات نوین ایران، ص ۳۵.

۲- آرین‌پور، ص ۲۵۷.

پرداختند. بسیاری به تحقیق در ادبیات و زبانهای ایران پیش از اسلام و مطالعه در لهجه‌ها و گویشهای آن دوره پرداختند. هرتسفلد ایران شناس آلمانی اولین کلاسهای آموزش خط و زبان پهلوی را در اوایل سال ۱۳۰۶ ش. دایر نمود و یکی از کسانی که در کلاسهای وی شرکت می‌کرد احمد کسروی بود.^۱ با این که اندیشه کسروی ابعاد گسترده‌ای دارد اما وی نیز - حداقل به صورتی اصولی تر و قانونمند - جزء کسانی است که معتقد به پاکسازی زبان فارسی از واژه‌های بیگانه بودند و به همین دلیل وی مطالب و کتابهایش را با نثری سره به نگارش در می‌آورد. همچنین تحقیقات تاریخی وی از قبیل آذری یا زبان باستان آذربایجان و شهریاران گمنام در پی اثبات این موضوع است که آذربایجان زادگاه زرتشت و موطن آریائیان بوده و آذری باستان زبان اصیل آریایی بوده که گویش فعلی ترکی آن را نابود کرده است و این گویش توسط مهاجمین به مردم این مناطق تحمیل گردیده است.^۲

به خاطر وجود چنین روحیه‌ای در بین قشر تحصیل کرده جامعه بوده که بسیاری از تحقیقات و پژوهشها به تاریخ باستان سوق داده می‌شود و کتاب ایران باستان پیرنیا هم از تأثیر آن برکنار نیست. با وجود این که تمایلات ناسیونالیستی در کتاب پیرنیا حداقل به لحاظ تئوریک و نظری کمتر به چشم می‌خورد اما از چند جهت محسوس است. نخست نفس انتخاب این دوره برای نوشتن تاریخ. دوم در ارزیابی حوادث مهم تاریخی این دوره که به نحوی ملایم و محتاط با دفاع از عظمت و تمدن ایران ممزوج گشته و خواندن کتاب می‌توانست در ذهن خوانندگان تأثیرگذار باشد.^۳

۱- آراین پور، از نیما تا روزگاران ما، ص ۹۲.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۱۴.

۳- فصیحی، جریانهای اصلی، ص ۱۷۸.

همچنین کسی مثل یحیی دولت‌آبادی که اختلاف نظرهایی با رضاشاه دارد در این دوره استقلال و عظمت ایران را مشروط به آن می‌داند که «ایرانی سه اصل مقدس نیاکان را پیروی کرده و راستی و درستی در گفتار و کردار و پندار را شعار خود بسازد و بداند هرچه هست در راستی است و چراغ دروغ فروغی ندارد.»^۱

حتی کسی مثل تقی ارانی قبل از گرایش به «انترناسیونالیسم مارکسیسم» دارای تمایلات وطن‌پرستی شوونیستی بود و همچون بسیاری از معاصرانش معتقد بود که «ایران با پالودن زبان از واژه‌های بیگانه، احیای دین باستانی زرتشت و بازسازی دولت متمرکز ساسانیان، از عقب‌ماندگی و امپریالیسم نجات خواهد یافت.»^۲

او حتی در مقاله‌ای خواستار حذف زبان ترکی از جامعه زادگاهش (آذربایجان) شده و استدلال کرد که مهاجران ترک، زبان خود را بر مردم آریایی محل تحمیل کرده‌اند. «همه ایرانیان میهن‌پرست به خصوص مسئولان وزارت فرهنگ، باید متتهای سعی خود را برای جایگزین ساختن فارسی به جای ترکی انجام دهند. ما باید نشریات فارسی، کتابهای فارسی و معلمان فارسی به آذربایجان بفرستیم. آذربایجانی که وطن زرتشت و آریائیهاست.»^۳

سفرنامه‌های خارجی نیز درباره روحیه غالب ناسیونالیستی این دوران اطلاعات جالبی در اختیار قرار می‌دهند از جمله یک جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۳۱۱ ش. / ۱۹۳۳ م. از ایران دیدن کرده است درباره نگرش مردم ایران درباره آثار باستانی خود می‌گوید:

«بعد از چند ماه اقامت در ایران فهمیدم... بسیاری از مردم این سرزمین

۱- دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۳۶.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۴۳.

۳- همان.

از خود راضی اند و برای توجیه غرورشان حقایق را تحریف می‌کنند و از بیان واقعیهایی که پیشرفت آینده‌شان به آن بستگی تام دارد سرباز می‌زنند. در چهلستون اصفهان از مجسمه‌ای عکس می‌گرفتم که مردی ایرانی با لحن بسیار ظریف فرانسوی پرسید: از زیباترین مجسمه جهان عکس می‌گیرید؟ نه؟

- راستش نه، قشنگ و جالب است ولی بدون شک زیباترین نیست. چه چیز سبب شد این طور فکر کنید؟
- این نظر همه خارجیهاست

شاید شما درست نفهمیدید یا آنها بی‌اطلاع بوده‌اند، یا خواسته‌اند بسیار مؤدبانه رفتار کنند

- مسلم است آثار هنری ما از هر کشور دیگر بهتر بوده است.
خیلی از ایرانیها چنین فکر می‌کنند ولی افراد دیگری هم هستند که دید منصفانه‌تری دارند.^۱

علاوه بر داستانها و پژوهشهای تاریخی و ادبی، روزنامه‌های دوره پهلوی نیز به شدت متأثر از جریان ناسیونالیسم رماتیک این دوران است و تقریباً این گرایش در اکثر روزنامه‌های این دوران دیده می‌شود.

از روزنامه‌هایی که گرایش شدید باستانگرایی دارند یکی *نامه ایران باستان* به مدیریت سیف آزاد است. در صفحه اول روزنامه و در زیر اسم آن نوشته شده است: «این نامه طرفدار شاهنشاهی و عظمت ایران باستان است.» و مرام روزنامه را چنین معرفی می‌کند: «ترقی و عظمت ایران و ایرانیان، ایجاد و تقویت حس وطن‌پرستی و ملت‌خواهی و متوجه ساختن ایرانیان به اوضاع و گزارش دنیای امروز...»

۱- مریت هاکس، *ایران افسانه و واقعیت*، ترجمه محمدحسن نظری‌نژاد و دیگران، ناشر آستان قدس رضوی، ج دوم، مشهد، ۱۳۷۱، ص ۱۷

در بالای صفحه علامت اهورا مزدا و تصویر حجاری شده داریوش در تخت جمشید نقش بسته است. و در سمت چپ آن یکی از شاهان هخامنشی که در حال مبارزه با هیولاست و عبارتهای «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک» و کمی پایین تر عبارت «شاه پاینده» درج گردیده است. نویسنده سرمقاله را با این عبارت آغاز می کند: «به نام اهورا مزدا ی یگانه، آنکس که بزرگتر از همه و آفریننده جهان، خدای یکتا، دانا و توانا و بخشایشگر مهربان...»^۱

در همین شماره به مناسبت پیدا شدن لوحهای زرین و سیمین در تخت جمشید مطلبی با عنوان «تهنیت به داریوش» دارد که در آن آمده است: «وزش نسیمهای روان بخش بامدادی مرا بیدار و شوق تجدید افتخارات امروزه ایران سرخوشم نموده است... به به، ایرانیان باید برای کشف الواح پر افتخار نیاکان خود جشنی را قایل شوند... آمرزشهای خیر را به توسط نسیم صبح و طلوع آفتاب به روح سلاطین روانشاد هخامنشی به هدیه فرستاده، آهسته مترنم: روانت شاد ای شاه شاهان، ای داریوش بزرگ، بهترین ودایع نفیس تو را مادر ایران پس از گردش شش هزار سال در قلب خود نگهداری و اینک تسلیم یگانه فرزند رشیدش یعنی اعلیحضرت پهلوی نمود.»^۲

ناگفته پیداست که روزنامه با گرایش شدید به ایران باستان سعی در پیوند زدن رضاشاه به داریوش را دارد. همچنین در اغلب شماره های این روزنامه تصاویری از شاهان کیان و پیشدادی چاپ و توضیحاتی در زیر تصویر هر یک نوشته شده است. در زیر عکس یکی از شاهان سلسله کیان این بیت شعر آمده است:

۱- نامه ایران باستان، ش ۱، س ۲، ص ۲۷ دیماه ۱۳۱۲.

۲- همان، ص ۹.

به گیتی مر آن ملک را فرهی است

که در زیر سایه فرّ شاهنشهی است^۱

بیشتر مطالب این روزنامه در توجیه ایدئولوژیکی حکومت رضاشاه و ساختن پشتوانه مردمی و فرهنگی برای او و مطرح کردن او به عنوان جانشین تاج و تخت کیان می‌باشد. چنانچه به مناسبت پیدا شدن لوحهای زرین و سیمین مقاله‌ای به چاپ رسانیده و در آن اظهار نظر کرده که «کشف این اسناد تاریخی یکبار دیگر عظمت ایران باستان را در نظر عالمیان مجسم نموده و فرزندان ایران را متوجه می‌سازد که در پرتو توجهات شاهنشاه پهلوی به چه عظمت و سعادت نایل شده...»^۲

موضع دیگر مجله طرفداری از نازیسم و تبلیغات به نفع آلمان هیتلری بود. و حتی سعی در پیوند زدن ایران باستان با نازیسم آلمان را داشت و نقش صلیب شکسته (علامت نازیسم) را روی کاشیهای دروازه دولت تهران یافته بود و با تبلیغات عوامفریبانه خود در مورد آریایی خالص بودن ایرانیها و پیوند نژادی با آلمان احساسات را تحریک می‌کرد.^۳

(روزنامه دیگر روزنامه میهن است به مدیریت شیروانی که رویکرد باستانگرایانه آن از ظاهر مجله به وضوح معلوم است. در سمت چپ روزنامه علامت اهورا مزدا چاپ گردیده و یک فرشته‌ای که فروهر نامیده شده نقشه ایران را در آغوش کشیده و در زیر نقشه نیز خرابه‌های تخت جمشید قرار گرفته که این تصاویر صفحه اول تمام شماره‌های روزنامه را تشکیل می‌دهد. و کلمات «قانون، آزادی و وطن در زیر آن درج گردیده است.»^۴

۱- نامه ایران باستان، ش ۳، ص ۲.

۲- نامه ایران باستان، ش ۸، ص ۲۵۳.

۳- طبری، اوضاع ایران در دوره معاصر، ص ۱۰۱.

۴- میهن، نهره ۲، ۲۱ رجب ۱۳۴۰ ق. ۱۹۲۲ م.

نمونه دیگر مجله *اخگر* است که به مدیریت سیف پورفاطمی در اصفهان چاپ می‌شد. در روی جلد سه کلمه «خدا - شاه - میهن» درج شده است که مهمترین شعار ناسیونالیسم افراطی دوره رضاشاه بود. در یکی از شماره‌هایش نوشته‌ای به نام «پارسی‌نویسی» دارد که خود متن هم به پارسی سره نوشته شده است. نویسنده بر مخالفان سره‌نویسی تاخته و از همگان می‌خواهد که به بچه‌ها از دوران کودکی واژه‌های سره را تعلیم دهند و در پایان می‌گوید: «تا مجال از دست نرفته و زبان پارسی بیش از این دستخوش واژه‌های بیگانه نگردیده.... نژاد آینده را از چنگال اهریمن واژه‌های بیگانه رهایی» بخشیم.^۱

مجله‌ای به نام *آیین ورزش* به مدیر مسئولی م. س. شعاع پس از آنکه نویسنده به نام نامی «اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاه پهلوی» آغاز سخن می‌کند و از لزوم ورزش می‌نویسد، سری به ایران باستان زده و ورزشهایی را که ایرانیان باستان به فرزندان خویش می‌آموخته‌اند بیان می‌کند که «ایرانیان به قول هرودت سواری، تیراندازی و کشتی‌گیری و راستی را به اطفال خود می‌آموختند.» و سپس به شاهنامه و پهلوانیهای رستم و سهراب اشاره کرده و می‌افزاید «اما بعد از اسلام افکار صوفیانه باعث از بین رفتن روح سلحشوری ایرانیان شد.»^۲

مجله *آرمان* که محتوای آن ادبی و اجتماعی و تاریخی معرفی شده و دبیر و نگارنده آن شین پرتو است - که با همکاری علوی و هدایت مجموعه داستان ناسیونالیستی *انیران* را نوشتند - در یکی از شماره‌ها مقاله‌ای با نام «تربیت ملی» دارد که مهمترین عامل ترقی و سعادت یک قوم را تربیت ملی می‌داند و اضافه می‌کند که در ایران باستان «تربیت ملی

۱- *اخگر*، ش ۱، س ۲، آذر ماه ۱۳۱۳، ص ۴۶.

۲- *آیین ورزش*، س ۱، ش ۱، خرداد ۱۳۱۴.

ایرانیان قدیم مطابق استعداد و روح سلحشوریشان، پایه محکم و متینی داشته است و اطلاعات مختصری که از مورخین قدیم در مورد طریقه تعلیم و تربیت آنها در دست است موجب حیرت و مایه عبرت و افتخار ایرانی است.^۱ سپس نویسنده شرح مفصلی از تعلیم و تربیت در ایران باستان داده و به انتقاد از تربیت کودکان در جامعه خود می‌پردازد و آنها را به اصلاح طرز تربیت طبق روش ملی توصیه می‌کند.^۲

در شماره دیگری از نشر مجله‌ای به نام *انوشیروان* در باب موضوع حقوق خبر می‌دهد و در توضیح درباره آن می‌نویسد: «با نقصی که در دنیای حقوق، علوم و ادبیات ما وجود دارد انتشار مجله‌ای به اسم *انوشیروان* که از این نام داد، داور، دادگری، داوری نمایان است، نهایت خوشبختی است.»^۳

از مجلات مهم اواخر دوره پهلوی اول مجله *ایران* امروز به صاحب امتیازی محمد حجازی بود، که وابسته به سازمان پرورش افکار بود و به صورت بسیار اصولی و بنیادی در پی تبلیغ و ترویج سیاستهای فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه در بین اقشار مختلف جامعه بود.

یکی از مقالات آن مطلبی است با عنوان «وظایف بانوان در پرورش افکار» که در آن وظایف بانوان را در عرصه خانواده و اجتماع توضیح می‌دهد. در مقدمه مقاله درباره برتری نژاد ایرانی می‌گوید: «نژاد ایرانی در موقعی که خشونت جاهلیت در اقوام مجاور چنان حکمفرما بود که یکدیگر را پاره می‌کردند دارای حس انسان دوستی بود.» سپس شروع به توصیه‌هایی به زنان درباره مهربانی، پاکیزگی و خوش سلیقگی کرده و یادآور می‌شود که «مجموع این عوامل روح خانه دوستی و پدر دوستی در

۱- آرمان، ش ۳، بهمن ۱۳۰۹، ص ۸۱.

۲- آرمان، ش ۶ و ۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۱۰، ص ۲۲۹.

سکنه [خانه] ایجاد می‌کند و این روح است که مقدمه میهن دوستی و شاه دوستی است.^۱ پس در شرح وطن دوستی و شاه دوستی بانوان ایرانی داستان مبارزه سهراب با زنی ایرانی به نام گردآفرید را بیان می‌کند.^۱ در پایان به زنان توصیه می‌کند که «افتخارات ملی را چنان برای کودکان نقل کنند که از همان کودکی غرور ملی به اطفال دمیده شود، و احترام به مقدسات ملی و پیشوایان بزرگ را چنان باید به اطفال تزریق کنند که جزء عقاید ذاتی آنان بشود.»^۲

همچنین مقالات و عکسهای گوناگون از آثار باستانی ایران و شرح جزئیات و اهمیت آنها در شماره‌های مختلف درج گردیده است. درباره اعیاد باستانی از جمله جشن سده مطالبی دارد، وجود این اعیاد را نشانه عظمت و شکوه ایران باستان دانسته و سپس شرح مفصلی از جشن سده بیان کرده است و در پایان می‌گوید: «هنوز یاد آن [جشن سده] از خاطر ایرانیان محو نشده است و با جزیی‌ترین توجهی ممکن است آن را به همان شکوه و جلال دیرین باز گرداند.»^۳ که نمود کاملی از تلاش برای احیاء آداب و رسوم و اعیاد دوره باستان می‌باشد.

در یکی از شماره‌های این مجله مقاله‌ای به نام میهن به قلم پورداوود نوشته شده که ابتدا از این که فرهنگستان زبان و اژه میهن را جایگزین وطن ساخته اظهار خوشحالی کرده و استفاده از واژه‌های فارسی را عاملی برای تقویت روح ملیت می‌داند. سپس به شرح جایگاه و ریشه میهن در اوستا و کتیبه‌های باستانی کرده و می‌گوید: «دودمان ما، پدران و مادران و کاشانه نیاکان بی‌گفتگو لغت وطن [را که یک لغت عربی] به معنی آغل و آخور است بد می‌داند. زنده کردن این گونه واژه‌های کهنسال که در طی

۱- ایران امروز، س ۲، ش ۲، اردیبهشت ۱۳۱۹، ص ۲۶.

۲- همان، ص ۲۷. ۳- ایران امروز، س ۲، ش ۱۲، اسفند ۱۳۱۹، ص ۱۸.

هزاران سال در جزء نماز و سرودهای مینوی در سرزبانهای نیاکان دلیر و پارسای ما بوده مایه خشنودی مزدا و روان جاودان ایران است.^۱ مجله پیشاهنگی به صاحب امتیازی احمد امین که برای دانش آموزان پیشاهنگ چاپ می شده، نیز از تمایلات باستانگرایانه برکنار نبوده است. سرودهایی که در این مجله برای نوجوانان ساخته اند به وضوح از این امر حکایت دارد.

ای درفش ظفر بخش کاویان

یادگار اقتدار قوم آریان

رایت نصرت آیت شکوه ما

پیش آهنگان با عزم و همت ایران جوان

مملکت ز سبزی تو سبز و خرم است

از سفیدیت سپید، ساحت جم است^۲

و یا در شعر دیگری:

ایرانی با افتخار برخیز در این گیر و دار

دست همت به زانوی خود نه مانع خویش از پیش بردار

دوره داریوشی ز سرگیرهان! نام تاریخی خود نگهدار^۳

زرتشتیان و باستانگرایی

یکی از مسائلی که در جریان باستانگرایی مطرح بود، اظهار علاقه به زرتشت و تعلیمات وی بود که به عنوان پیامبر و دین ایرانی در مقابل یک دین بیگانه و تحمیلی قرار می گرفت. در افکار آخوندزاده و نیز اندیشه

۱- ایران امروز، س ۲، ش ۱۰، ص ۸.

۲- مجله پیشاهنگی، ش ۵ و ۴، بهمن و اسفند ۱۳۰۶، ص ۸۸.

۳- همان، ص ۸۹.

اکثر باستانگرایان بعد از وی احترام به دین زرتشت و همچنین زرتشتیان به عنوان نگاهدارنده آیین زرتشت و فرزندان اصیل ایران و یادگار نیاکان دیده می‌شود.^۱

علاوه بر این خود زرتشتیان نیز با جریان باستانگرایی همگام گردیده و به فعالیتهایی در راستای احیای آداب و رسوم و فرهنگ ایران باستان و ترویج آیین زرتشت دست زدند و برای رهانیدن خویش از محدودیتهایی که در جامعه آن روزگار برای ایشان وجود داشت وارد عمل شدند.

عاملی که فعالیت بیشتر زرتشتیان را در این زمینه باعث می‌شد توجه جدی پارسیان هند به زرتشتیان ایران بود. پارسیان هند که پیوند محکمی با استعمارگران انگلیسی داشتند در این زمینه از حمایت و پشتیبانی جدی حکومت انگلیسی هند و کمپانی هند شرقی برخوردار بودند. پارسیان هند برای حمایت از زرتشتیان ایران در سال ۱۲۷۰ ق. / ۱۸۵۴ م. مجلسی به اسم «انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران» به ریاست «سردینشاه پتیت بارونت» بر پا کردند.^۲ همچنین انجمن خیریه پارسیان بمبئی صندوقی مخصوص برای کمک به زرتشتیان ایران به نام (The Persian Amelioration Fund) بنیان نهاد و این انجمن همواره برای رفاه حال زرتشتیان ایرانی کوشش می‌کرد و نمایندگان را برای بررسی وضعیت زرتشتیان ایرانی به ایران گسیل می‌داشت.^۳

ارتباط جدی بین پارسیان و زرتشتیان ایران به احتمال قریب به یقین از

۱- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۴۹.

۲- ابراهیم پورداوود، ایرانشاه (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان)، بی‌نا، بمبئی، ۱۹۲۶، ص ۲۵.

۳- ارباب کیخسرو شاهرخ، یادداشتهای ارباب کیخسرو، به کوشش جهانگیر اوشیدری، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۵، ص ۳۷.

زمان ناصرالدین شاه آغاز شد و ارتباط گسترده بین ایران و انگلستان در زمان قاجاریه که بیشتر از طریق حکومت انگلیسی هند انجام می‌گرفت، در ایجاد و گسترش این ارتباط نقش زیادی داشت. با توجه به رفت و آمد زیاد مأموران انگلیس به ایران در این عهد، زرتشتیان نیز متوجه ایران شدند و در بسیاری از موارد پارسیان هند خود از مأموران و عمال حکومت انگلیسی هند بودند و فعالیت دو جانبه‌ای را در ایران انجام می‌دادند.

از جمله این پارسیان هند که به ایران آمد سردینشاه پتیت بزرگ بود که در راه بهبودی حال زرتشتیان فعالیتهایی داشت و حتی به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و به دریافت مدال از ناصرالدین شاه مفتخر گشت.^۱

از مهمترین نمایندگان پارسیان هند در ایران مانکجی لیمجی هوشنگ‌هاتریا بود که در سال ۱۸۵۳ م. از طرف پارسیان هند برای تحقیق از چگونگی وضع زرتشتیان عازم ایران گشت. وی که به مدت چهل سال نماینده پارسیان هند در ایران و همزمان «یکی از عمال دولت انگلیس» بود^۲ در بهبود حال زرتشتیان ایران فعالیتهای بسیاری انجام داد. وی که با پشتیبانی دولت انگلیس نفوذ زیادی در دربار ناصرالدین شاه داشت، مهمترین اقدامش تلاش و کوشش زیادی بود که در راه الغای جزیه زرتشتیان انجام داد. پشتیبان کوششها و تلاشهای وی در رسیدن به هدفش سفارت انگلیس بود و سرانجام با تلاش زیاد وی و با پشتیبانی سفارت انگلیس و کنت دوگوبینو سفیر فرانسه در تهران در سال ۱۲۹۹ ق. /

۱- همان، ص ۳۵

۲- رشید شهمردان، *فرزندگان زرتشتی*، چاپ راستی (نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی)، تهران، ۱۳۳۰، یزدگردی، ص ۱۹۶.

۱۸۸۲ م. ناصرالدین شاه را راضی به لغو جزیه کردند. که البته این کار ایشان ۲۵۷۴۷۵ روپیه خرج داشت.^۱

با شروع مبارزه بر ضد استبداد قاجار زرتشتیان ایران نیز همگام با سایر اقشار مردم ایران در کوشش برای پیروزی مشروطه به تلاش و مبارزه پرداختند. از مهمترین شخصیت‌های زرتشتی که در مبارزه برای مشروطه طلبی فعالیت داشتند، اردشیر جی (ریپورتر) و ارباب گیو بودند که از شرکت کنندگان در اجتماع باغ میکده بودند.^۲

با به ثمر نشستن انقلاب مشروطه و آزادی نسبی فعالیت برای گروه‌های مختلف جامعه، فعالیت زرتشتیان نیز وارد مرحله جدیدی شد. در قانون اساسی برای اقلیتها نیز حق تعیین نماینده در مجلس شورای ملی قایل شده بودند که در دوره اول مسیحیان و کلیمیان حق خود را به آیت الله بهبهانی و طباطبایی دادند. اما زرتشتیان که حق انتخاب یک نماینده داشتند، ارباب جمشید تاجر زرتشتی را به وکالت انتخاب کردند.^۳

از دوره دوم تا دوره دوازدهم مجلس شورای ملی نمایندگی زرتشتیان به دست یکی از فعالترین اشخاص نه تنها زرتشتیان بلکه از فعالترین مردان سیاسی ایران یعنی ارباب کیخسرو شاهرخ بود. کیخسرو در کرمان در سال ۱۲۵۴ ش. / ۱۸۷۴ م. متولد گردید. اجداد وی همگی از منجمین و ستاره‌شناسان دربارهای شاهان بوده و پدر بزرگ وی ملاگشتاسب در دربار آغاز محمدخان منجم بوده است.^۴

۱- همان، ص ۶۳۲

۲- مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۳-۲-۱، ج دوم، انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۹.

۳- محمدابراهیم باستانی پاریزی، *تلاش آزادی*، ص ۱۰۳.

۴- شاهرخ، *یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ*، ص ۲۸.

در اوان کار ارباب کیخسرو عازم بمبئی می‌شود و پس از یک سال انجمن خیریه پارسیان بمبئی به وی ماموریت می‌دهد که به عنوان مدیر مدرسه زرتشتیان عازم کرمان شود. وی عازم ایران شده و پس از رسیدن به کرمان شروع به سر و سامان دادن وضع زرتشتیان می‌کند. پس از مدتی در تجارتخانه ارباب جمشید مشغول کار شده و از دور دوم مجلس به عنوان نماینده زرتشتیان به مجلس راه پیدا می‌کند. تلاشهای وی باعث می‌شود که برای زرتشتیان حقوقی برابر با مسلمانان در نظر گرفته شود. و حتی با تلاشهای وی قاتل زرتشتیان نیز قصاص شده و سایر محدودیتهایی که در یک جامعه مذهبی عصر قاجاریه برایشان وجود داشت کم‌کم برداشته می‌شود.^۱

ارباب کیخسرو علاوه بر تلاشهایی که در جهت بهبود حال زرتشتیان و رفع محدودیت از آنان داشت تلاش زیادی هم در جهت مطرح کردن آداب و رسوم باستانی ایران و آیین زرتشت کرد و از آنجا که این زمان مقارن با جریان توجه جامعه به باستان بود، زمینه بسیار مناسبی برای فعالیتهای وی فراهم بود. وی در راستای این هدف دست به نوشتن دو کتاب زد که در تغییر نگرش جامعه به زرتشتیان نقش عمده‌ای داشت. یکی کتاب آیین مزدیسنی راجع به دین زرتشت که در سال ۱۲۸۶ ش. به قول خودش در سه هزار جلد چاپ گردید. و دیگر فروغ مزدیسنی که تأثیر زیادی هم در جامعه داشت چنانچه ابراهیم پورداوود اظهار می‌دارد که در علاقه‌مند شدن به ایران باستان متأثر از این دو کتاب ارباب بوده است.^۲

ارباب کیخسرو جزء معروفترین سره‌نویسان دوره مشروطیت و پس از آن محسوب می‌شود. روزنامه ندای وطن به مدیریت مجدالاسلام کرمانی

۱- همان، ص ۷۶ الی ۷۰.

۲- شاهرخ، یادداشت‌های کیخسرو و شاهرخ، ص ۳-۸۲.

در اغلب شماره‌هایش مقالاتی به پارسی سره به قلم ارباب کیخسرو چاپ می‌کرد که نوشتن چنین مقالاتی در روزنامه‌ها تازگی داشت. و حتی در جلسات مجلس نیز وی از برخی واژه‌های فارسی سره چون جایگاه، کنکاشستان، پرخیده و غیره استفاده می‌نموده است.

ارباب در یادداشت‌هایش از دین زرتشت دفاع کرده و اعراب را به عنوان نابودکننده برخی از آداب و رسوم این دین سرزنش می‌کند. مثلاً برای توجیه طرز تدفین زرتشتیان که با بهداشت عمومی منافات داشته می‌گوید: «شک نیست که مذهب اساسی مثل کیش پاک زرتشتی که امروز در دنیای متمدن در اطراف آن کنجکاوی می‌کنند و کتب و رسالات و جملات می‌نویسند... دارای تمام خصوصیات و احکام بزرگ بوده که اعراب آن را از میان برده‌اند.»^۱

ارباب کیخسرو ارتباط بسیار نزدیکی با امریکائیا و مخصوصاً با انگلیسیها داشته است و از افراد مورد اعتماد آنان محسوب می‌شدند. مورگان شوستر درباره وی می‌نویسد: «در هنگام ورودم در همان روز به شخصی معرفی شدم که از عزیزترین و بهترین دوستان صمیمانه و صادقانه‌ای بود که امریکائیا در مدت توقفشان در ایران پیدا کرده بودند. شخص مزبور ارباب کیخسرو تاجر محترم زرتشتی بودند که... [در مبارزه مشروطه] با ملتیان همدست شده و از طرف زرتشتیان در دوره دوم مجلس به سمت وکالت منتخب شده بودند... از وهله اول که با وی ملاقات کردم وعده کرد که هر قدر بتواند مرا معاونت نمایند. از آن روز تا وقتی که از ایران خارج شدیم هیچ وقت از اوقات شبانه روز از پیشرفت مقاصد و اصلاحات امور ما کوتاهی ننمود و همیشه برای حمایت

مامورین مالیه امریکایی مستعد و در مساعدت با ما از هر گونه حملات دفاع می نمود.^۱

همچنین بسیاری از انگلیسی ها در نزد وی فارسی می آموخته اند از جمله آنها ماوژر فیلات جانشین سرپرسی سایکس و خواهر سایکس بوده است.^۲

دولت پهلوی و زرتشتیان

با توجه به شعارهای ناسیونالیستی که از همان آغاز حکومت پهلوی توسط رضاخان و عمالش سرداده می شد و بعداً به ایدئولوژی رسمی رژیم تبدیل گردید، زرتشتیان از اولین گروههایی بودند که از حکومت پهلوی پشتیبانی و حمایت کردند. زرتشتیان و مخصوصاً شخص ارباب کیخسرو از افراد فعال در تغییر سلطنت بودند و در مراسم جشن تاجگذاری و مراسم مختلف خدمات زیادی انجام دادند. چنانچه هزینه و مخارج هدایا و جواهراتی که به رضاشاه تقدیم کردند به ۱۲۱۴۰۶۰۰ ریال رسیده است.^۳

نه تنها زرتشتیان ایران بلکه حتی پارسیان هند و زرتشتیان چین نیز با داعیه هایی که حکومت رضاشاه در جهت احیای فرهنگ و آداب و رسوم ایران باستان داشت، روی موافق نشان داده و علاقه خاصی نسبت به وی اظهار می داشتند. چنانچه «مجله ایران لیگ بمبئی همواره عکس

۱- مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، چ دوم، ناشر بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، ۱۳۵۱، ص ۷۲.

۲- شاهرخ، *یادداشت های کیخسرو شاهرخ*، ص ۵۵.

۳- جهانگیر اوشیدری، *تاریخ پهلوی و زرتشتیان*، انتشارات هوخت، تهران، ۱۳۵۵، ص

نیم تنه آن شاهنشاه والاگهر ایرانی الاصل را زیب سرلوحه خود قرار داده بود.^۱

اریاب کیخسرو به نمایندگی از زرتشتیان برای تبریک به حضور رضاشاه می‌رود و وی در پاسخ زرتشتیان را یادگار نیاکان و «فرزندان اصیل و نجیب این آب و خاک» می‌شمارد.^۲

رشید شهمردان از پارسیان هند درباره حکومت رضاشاه می‌گوید: «در سال ۱۲۸۹ یزدگردی [۱۲۹۹ ش.] کوکب درخشانی در آسمان ایران بدرخشید. فرزند ایران و زنده کننده نام نیاکان رضاشاه پهلوی برای آبادانی میهن و نجات آن... قد برافراشتند و افق بروبوم نیاکان با عظمت و شوکت خود را باز درخشان ساختند و... برای احیای نام نیاکان با فرّ و شکوه و تجدید دوره با مجد و عظمت گذشته، شعائر و سنن منسوخه قدیمه را رواج دادند و سال و ماه باستانی را مرسوم ساختند و از فرط مهر و محبت کلاه پهلوی خود را بر سر هم میهنان نهادند و آنان را سرافراز فرمودند. اما بحال زرتشتیان نگاهدارنده دین نیاکان و فرزندان اصیل ایران بیشتر عطف توجه فرمودند و آنها را با مهر شاهانه خویش سرشار و بر زخمهای فرسوده‌شان مرهم نهادند... و طرف توجه خاص خویش قرار دادند و در ارتش کشور بخدمت داخل گشته و در ادارات دولتی راه یافتند و بتدریج مشاغل مهمه را اشغال کردند.»^۳

اریاب کیخسرو در زمان رضاشاه تلاش زیادی در جهت احیاء آداب و رسوم عهد باستان داشت. از جمله فعالیتهایی که اریاب داشت تلاش برای ساختن آرامگاه فردوسی بود که کلیه مراحل انجام این کار تحت نظر مستقیم او صورت گرفت.^۴

۱- همان، ص ۵۲

۲- همان، ص ۶۰

۴- همان، ص ۵۶۸

۳- شهمردان، فرزنانگان زرتشتی، ص ۵۱.

ارباب کیخسرو اشعار زیادی در مدح رضاشاه دارد از جمله:

سپاس خداوند ناهید و مهر که بر ما ز مهر، او نموده است چهر
رضاشاه آن تسخمه پهلوی به ایرانیان داد روز نوی
... به آیین پیشینیان و کیان گزینیم سودی بدون زیان^۱

اردشیر جی

یکی از پارسیان هند که نقش زیادی در تحریک احساسات ناسیونالیسم افراطی ایرانیان داشت، اردشیر جی ریپورتر است، پدر وی گزارشگر روزنامه تایمز در بمبئی بوده است و به همین جهت اردشیر نام خانوادگی ریپورتر را برگزیده است. وی تا سن ۲۷ سالگی در انگلستان مشغول تحصیل در حقوق سیاسی و تاریخ باستان بوده است. سپس از طرف نایب‌السلطنه هند با مقام مستشاری سیاسی سفارت انگلیس عازم تهران می‌شود. (۱۳۱۰ ق. / ۱۸۹۳ م.)

وی علاوه بر مأموریت برای دولت انگلیس از طرف پارسیان هند مأمور بوده که به عنوان نماینده آنها در ایران به امور همکیشان خود رسیدگی کرده و کارهای نماینده قبل پارسیان کیخسرو جی را که به علت فوت وی ناتمام مانده بود به انجام برساند.^۲

دوران اقامت او در ایران که ۳۸ سال طول کشید مقارن بود با انقلاب مشروطه و حوادث بعدی آن که اردشیر جی یکی از شرکت کنندگان در انقلاب مشروطه بود. همچنین در مدرسه علوم سیاسی استاد تاریخ باستان بود و چنانچه در خاطراتش می‌گوید: «در تمام مراحل من جمله

۱- شاهرخ، یادداشتهای کیخسرو شاهرخ، ص ۱۱۵

۲- شهرمدان، فرزندگان زرتشتی، ص ۳۶۰، همچنین ظهور سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۷.

نهضت مشروطه و در دوران استادی در مدرسه سیاسی آنچه که در قوه داشتیم در تحریک و تقویت روح ایراندوستی در ایرانیان کوشیدم.^۱

رشید شهمردان در شرح فعالیت‌های اردشیر جی می‌نویسد: «در این زمان نسل جوان جوای ترقی و نام و شهرت، هرچیز مغرب زمین را نمونه پیشرفت می‌دانستند. بنابراین [اردشیر جی] در بیدار کردن احساسات ایران پرستی و آزادی و احیای سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان و رجال متجدد مساعی جمیله ابراز می‌داشت.»^۲

اردشیر جی در مجامع و انجمن‌ها پیوسته تعلیمات زرتشت را ترویج می‌کرد و همگان را به احیای تعالیم زرتشت و آداب و رسوم باستانی فرا می‌خواند. وی همچنین با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت، و آنها را «به اعاده مجد و جلال و فرّ و شکوه ایران باستان تهییج می‌نمود.» وی نفوذ زیادی در بین رجال سیاسی و افراد معتبر کشور داشت و حتی بسیاری از این افراد سیاسی و متمول تربیت فرزندان خویش را به او واگذار می‌کردند.^۳

مهمترین نقش اردشیر جی در ایران، ارتباط وی با روی کار آمدن رضاخان و شناسایی وی و فراهم ساختن زمینه توسط وی می‌باشد. اردشیر جی با کسانی چون سر پرسی سایکس، سردیس رایت و لرد لینگتن و دیگر مأموران انگلیسی روابط بسیار صمیمانه و نزدیکی داشت و کابینه انگلیس او را به سمت مشاور مخصوص خود در تهران منصوب کرده بود.^۴

وی اولین کسی بود که با رضاخان تماس گرفته و فکر و ذهن او را برای

۱- اردشیر جی، خاطرات اردشیر جی، (پیوست به جلد ۲ ظهور و سقوط)، ص ۱۴۷.

۲- شهمردان، فرزندان زرتشتی، ص ۳۶۰.

۳- همان، ص ۳۶۳.

۴- همان، ص ۳۶۳.

کودتا و به دست گرفتن قدرت آماده کرد. چنانچه در خاطراتش می نویسد: «در اکتبر ۱۹۱۷/۱۲۹۶ ش. بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد... مدتی با او صحبت کردم تا او هم به حرف درآمد و با آنچه به من گفت برایم روشن شد که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله ور است.»^۱ پس از آن اردشیر جی در دیدارهایی که با رضاخان داشته درباره تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی ایران برای وی مطالبی بیان کرده که با استقبال رضاخان مواجه می شود. وی پس از دیدارهای متوالی به این نتیجه می رسد که رضاخان بهترین گزینه برای اهداف انگلیس در ایران برای تشکیل یک حکومت متمرکز و مقتدر است، و «برای نخستین بار وی رضاخان را به آیرون شاید معرفی کرد.»^۲

علاوه بر این پارسیان ارتباط نزدیکی با اندیشمندان و شاعران ایرانی که طرفدار احیای آداب و رسوم باستانی بودند داشتند، و آنها را مورد حمایت و توجه قرار می دادند. از جمله آنها به خاطر اپرای رستاخیز *شهریاران ایران* دو گلدان نقره ای از هند برای میرزاده عشقی به عنوان قدردانی و سپاسگزاری فرستادند که در معبد زرتشتیان به وی اهداء شد.^۳

یکی از پارسیان هند به نام دینشاه ایرانی سیلیستر ارتباط بسیار نزدیکی با عارف داشت و دیوان اشعار وی را به انگلیسی ترجمه و چاپ کرد و عارف را بسیار مورد تشویق قرار می داد، و بی شک این تشویقات آنها در نگرش عارف در اظهار تعلق خود به دین زرتشت بی تأثیر نبوده است.^۴ اما بیشترین ارتباط پارسیان با ابراهیم پورداوود بود وی مدت

۱- جی، *خاطرات اردشیر جی*، همان، ص ۱۴۸. ۲- همان، ص ۱۴۴.

۳- براون، *تاریخ ادبیات و مطبوعات ایران در دوره مشروطه*، ص ۳۴۱.

۴- عارف، *دیوان عارف*، ص ۱۱.

زیادی را در میان پارسیان در هند گذرانید و نخستین بار ترجمه فارسی فرهنگ مزدیسنا توسط پورداوود به پیشنهاد اردشیر جی صورت گرفت.^۱ ارتباط پورداوود با پارسیان هند بسیار نزدیک و صمیمانه بود به طوری که در مراسم مذهبی آنها که هیچ غیر زرتشتی را راه نمی دادند حاضر می شد.

۱- شهردان، فرزندگان زرتشتی، ص ۳۶۳.

بخش سوم

باستانگرایی در عصر رضاشاه

مقدمه

اکثریت تجدیدطلبان قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی ایران فلاکت جامعه ایرانی و مشکل عقب ماندگی آن را عمدتاً ناشی از استبداد و فقدان قانون می دانستند و همگی بر برقراری حکومت قانون و دفع استبداد و بالا بردن سطح آگاهی مردم تأکید می ورزیدند. ملکم خان بیشترین تأکید را بر قانون و قانونمندی جامعه داشت و استبداد را بزرگترین بلای سیاسی جامعه می دانست، همچنین مستشارالدوله در حمایت از قانون و قانونخواهی رساله یک کلمه را نوشت. و نیز اکثریت روشن بینان و روشنفکران جامعه بر لزوم قانونمندی و نفی استبداد هم عقیده و هم نظر بودند. اهداف انقلاب مشروطیت نیز براساس چنین تفکراتی بود. آزادیخواهانی که حضور فعال در انقلاب مشروطه داشتند همگی در کاستن از استبداد و حاکم ساختن قانون بر کشور خود متفق القول بودند.

گرچه ناسیونالیسم در لایه های اجتماعی نهضت مشروطیت احساس می شد اما به هیچ وجه ایدئولوژی مسلط و غالب آن محسوب نمی شد.

مهمترین ایدئولوژی حرکت مشروطه‌خواهی «دموکراسی سیاسی» بود که بر تمام عقاید و آراء سیاسی نهضت حاکمیت داشت.^۱ اما چگونه شد که تجدد طلبی آزادیخواهانه متکی بر قانون و نظام پارلمانی که آدمیت از آن به عنوان «دموکراسی سیاسی» نام می‌برد به تدریج جای خود را به تجدد طلبی اقتدارگرایانه با پشتوانه ناسیونالیسم و تمرکز شدید داد. برای بررسی این مبحث باید نگاهی داشته باشیم به روند مشروطیت و دولتهایی که پس از مشروطه روی کار آمدند. و میزان موفقیت مشروطه و این که انتظارات مشروطه خواهان از نظام تا چه اندازه برآورده شد.

به اختصار باید اشاره کرد که با استقرار حکومت مشروطه، عوامل و حوادثی چون اشغال شمال ایران توسط روسها و سپس تهدید و التیماتوم آنها، توطئه‌ها و کارشکنی‌های مخالفین مشروطه، اختلافات داخلی بین مشروطه خواهان (برای مثال اعتدالیون با اجتماعيون) قدرت طلبی حاکمان محلی و رؤسای عشایر و به لحاظ سیاست خارجی تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و تضعیف دولت مرکزی همگی دست به دست هم داده و کشور را در معرض تجزیه و فروپاشی کامل قرار داده بود. و ارمغان تجدد طلبی و قانون‌خواهی نهضت مشروطه به جای این که ترقی و پیشرفت باشد در عمل زوال و انحطاط جلوه می‌نمود.^۲

با دیدن ضعف شدید حکومت مرکزی و اشغال ایران توسط بیگانگان و دخالت شدید آنها در امور داخلی کشور و ناامنی مناطق و وضعیت پر آشوب آن، بسیاری از ایرانیان اندیشمند، درباره علت این اوضاع به تفکر پرداخته و راه نجات آن را در یک حکومت قوی و متمرکز دیدند، که به

۱- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۲۴۴.

۲- غنی‌نژاد، تجدد و توسعه طلبی در ایران معاصر، ص ۳۳.

این آشوب و هرج و مرج و راهزنیها پایان داده و بتواند در مقابل تجاوزات بیگانگان مقاومت نماید. در حقیقت افکاری که در اندیشه این اندیشمندان ساخته و پرداخته می شد خود بازتابی از وضعیت عمومی کشور بود.^۱

در چنین شرایطی بود که اندیشه های روشنفکران و ترقی خواهان ایرانی بیش از پیش به این نگرش متوجه گردید، که علت وضع فلاکت بار ایران ضعف حکومت مرکزی و چاره آن یک حکومت متمرکز و مقتدر است. چیزی که پشتوانه این حکومت قوی و متمرکز بود ایدئولوژی ناسیونالیسم بود که قابلیت فراوانی در بهره برداری توسط دیکتاتورها دارد. پایه ها و زمینه های چنین ناسیونالیسم و حکومت متمرکزی توسط تعدادی از روشنفکران این زمان ریخته و آماده گردید. جنگ جهانی اول هم در دامن زدن به آن تأثیر زیادی داشت. در پی اشغال ایران توسط دول درگیر در جنگ جهانی اول بسیاری از ایرانیان آزاده و آزادیخواه با دیدن اشغال کشور خویش توسط بیگانگان به اردوی آلمان و عثمانی پیوستند. بسیاری از این افراد ناسیونالیست، و تعداد زیادی از آنان عضو حزب دموکرات بودند و علاوه بر روشنفکران و سیاستمداران چند نظامی هم همراه و همفکر این ملیون بودند و «این نظامیان به دلیل آموزش نظامی و داشتن مشاغل حساس در ژاندارمری و بریگاد قزاق نوع جدیدی از وطن پرستی را از خود نشان می دادند. بسیاری از ژاندارمان به عضویت حزب دموکرات در آمده و به اردوگاه آلمان و عثمانی پیوستند.»^۲

۱- فرهاد پوریانژاد، تاریخ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران از پایان جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۲۹۹، پایان نامه دانشگاه اصفهان، ص ۲۸۹.

۲- پتر آوری، تاریخ معاصر ایران (از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد

فکر ایجاد دولت مقتدر مرکزی با تکیه بر هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی در اندیشه و آثار اکثریت متفکران و روشنفکران ایرانی و منابع و آثار مکتوب این زمان به وضوح دیده می‌شود. نگاهی به مجله‌های منتشر شده در خارج از کشور مثل *کاوه* و *ایران‌شهر* نشان می‌دهد که آنان علاوه بر ناسیونالیسم قومگرایانه همواره خواهان یک حکومت مقتدر مرکزی بودند. همچنین مجله *فرنگستان*، که این سه مجله اصلی‌ترین مبلغان آرمانهای اصلاح طلبان بودند و همگی پشتوانه فرهنگی گرایش به قدرت مرکزی نیرومند و ناسیونالیسم باستانگرایانه را پدید آوردند. تقریباً هر سه متفق‌القولند که برای به دست آوردن قدرت مرکزی نیرومند باید «فرقه‌های محلی، گویشهای محلی، لباس محلی و آداب محلی و حساسیتهای محلی را از بین برد».^۱

محمود افشار که از نمایندگان معتدل این طرز تفکر است و بدنبال تفکرات خویش انجمن «ایران جوان» را به وجود آورد و سپس به انتشار مجله *آینده* دست زد در اولین شماره مجله *آینده* می‌نویسد: «ایده‌آل یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است. مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی، اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند... منظور از کامل کردن وحدت ملی ایران این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد. اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود. ملوک‌الطوایفی کاملاً از بین برود... به عقیده ما تا در ایران قدرت وحدت ملی از حیث

→ (۱۳۳۲)، ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج دوم، مؤسسه انتشارات عطایی، بی تا، ص ۳۵۵.

۱- پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب* (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲.

زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد.»^۱

ملک‌الشعراء بهار که خود از مشروطه خواهان پر و پا قرص بود می‌گوید: «آن روز دریافتیم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد، و برای حکومت نقطه اتکا به دست داد و مملکت را دارای ثقل کرد. آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آینده مشروطه و حتی استقلال کشور زهری کشنده است.»^۲

همچنین عارف قزوینی شاعر انقلابی و غیر مذهبی که از حامیان کلنل پسیان بود و بعد به حامیان رضاخان پیوست درباره وضع فلاکت‌بار ایران و لزوم اقتدار مرکزی چنین می‌سراید:

... همیشه مالک این ملک ملت است که داد

سند به دست فریدون قباله دست قباد

مگوی کشور جم چه کاره بود و چه کرد

مگوی ملک کیان کی گرفت و کی به که داد

...

تاج کیخسرو و تخت جم اگر آبرویی

داشت آن آبرو این شاه‌گدا [احمدشاه] خواهد برد

۱- آینده، آغاز نامه آینده، ش ۱، تیرماه ۱۳۰۴، ص ۵.

۲- محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی انقراض قاجاریه، ج اول، بی نا، بی جا، ۱۳۲۳ ش، مقدمه صفحه ی.

باد سردار سپه زنده در ایران عارف

کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد

اشاره آشکار عارف آن بود که رضاخان کسی است که می‌تواند غرور

ایرانی را پس از یک دوره زوال دوباره احیا کند.^۱

انتشار روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابهایی که همگی از شکوه و جلال

ایران باستان حکایت می‌کردند و در اکثریت آنها شاهنشاه به عنوان محور

تمام تحرکات اصلاحات و سبیل اقتدار و عظمت مطرح بود، در سطحی

همه‌گیر رواج پیدا کرد. دستاوردهای نظامی و فرهنگی هخامنشیان و

ساسانیان به صورتی عامه پسند در بین اقشار مختلف تبلیغ می‌گردید.

اینها باعث شد که شور و شوق ناسیونالیستی در بین بیشتر اقشار جامعه

پدید آید. مخصوصاً در حین جنگ اول جهانی و بعد از آن گرایشهای تند و

تیز ناسیونالیستی به شدت شعله‌ور گردید. هنگامی که روزنامه‌نگاران و

شاعران و ادیبان صحنه را بدین گونه آراستند، نظامیان وارد میدان شدند و

با از کار افتادن توپهای جنگ جهانی اول توپهای ناسیونالیسم ایرانی با

رویکردی باستان‌گرایانه به کار افتاد و وارد عرصه عمل شد و با استقبال

بسیاری از ادیبان و روزنامه‌نگاران و شاعران مواجه گردید. «شاعرانی

چون عشقی، عارف، فرخی یزدی و روشنفکران و نظامیانی چون سلیمان

میرزا اسکندری، داور، عبدالحسین تیمور تاش، سرهنگ حبیب‌الله

شیبانی، سرتیپ امیراحمدی و یزدان پناه و امیر طهماسبی به دور شخص

رضاخان گرد آمدند.»^۲

اگر عامل خارجی روی کار آمدن رضاخان و کودتای سوم اسفند را

۱- رضا قدس، ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه، ترجمه علی طایفی، مجله فرهنگ توسعه،

ش ۲۳، سال ۵، ۱۳۷۵، ص ۵۲.

۲- محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۱۲۶.

سیاستهای انگلستان قلمداد کنیم مهمترین علت داخلی آن را نگرش اقتدارگرایانه و تمرکز خواهانه با پشتوانه ناسیونالیسم رمانتیک می‌توان دانست. خطاست اگر فکر کنیم کودتا تنها با آمیزه‌ای از بی‌اعتنایی و دشمنی روبرو شد، برعکس بسیاری از فعالان سیاسی جوان از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله نویسان روزنامه‌ها که گرایش به ناسیونالیسم ایرانی داشتند، با شور و شغف فراوان و حتی سرمستانه از آن استقبال کردند. مثلاً عشقی و عارف با نوشتن شعر و مقاله به حمایت از کودتا و رهبر آن برخاستند.^۱

یکی از آرزوهای این ناسیونالیسم اقتباس سریع پیشرفتهای غرب در زمینه فرهنگی و صنعتی و همچنین شکستن نیروی سنت و مذهب و تحقق تمایلات سکولاریستی بود. ناسیونالیسم به عنوان یک میراث غرب مدتها قبل به ایران آمده بود و خود رضاخان هم از این روحیه متأثر شده و همانند دیگر اقدار جامعه ایرانی دارای تمایلات ناسیونالیستی شدید گشته بود.^۲

به بیان دیگر می‌توان گفت که بسیاری از ناسیونالیستها رضاخان را همان کسی می‌دیدند که به آرمانهای ناسیونالیستی آنان جامه عمل می‌پوشاند و با حکومت متمرکز و قوی به خواست دیرینه ایرانیان در جهت رسیدن به پیشرفتهای صنعتی و فرهنگی سریع پاسخ مثبت می‌دهد. آرمانهای نسل جدید روشنفکران و ناسیونالیست‌های ایران اساس کار سیاسی رضاخان در دوران حکومتش شد. این که رضاخان از بطن اندیشه آنان و از مرامنامه این انجمن‌های روشنفکری باخبر بوده

۱- همان، ص ۱۲۳.

2- Anin Banani, *The modernization of Iran (1921-1942)*, Stanford University Press, 1961, P. 45.

است یا نه، مهم نیست. بلکه مهم این است که این اندیشه‌ها در فضای روشنفکری و در بین تجددطلبان و تحصیل کرده‌ها رایج شده بود.^۱ یحیی دولت‌آبادی درباره نزدیکی افکار و اندیشه‌های ناسیونالیستی و اصلاحاتی که رضاخان انجام داد می‌گوید «اصلاحات اساسی... که منظور نظر ملیون است جز در سایه قدرت و قوت دولت رضا خان انجام‌پذیر نمی‌باشد، به روی همین اصل جمعی از آزادیخواهان به او نزدیک شدند.»^۲ با به قدرت رسیدن رضاخان در برخی اقشار و مخصوصاً جوانان تحصیل کرده اشتیاق و علاقه زیادی نسبت به اقدامات و اصلاحات رضاخان به وجود آمد و بسیاری از مردم امیدوار به حل مشکلات و برداشته شدن موانع پیشرفت بودند. «حس ملیت نیروی زیادی پیدا کرده و مردم رؤیای عظمت کشور را از نظر می‌گذراندند.»^۳ این روشنفکران و نویسندگان موقعی متوجه تناقص افکار خود شدند که دیگر رضاخان تبدیل به رضاشاه شده بود. آنها بعد از استقرار دیکتاتوری رضاشاه بود که فهمیدند اندیشه ناسیونالیسم باستانگرایانه آنها با آزادیهای مدنی و مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت ملت توسط خودش در تناقص و تضاد است. و با آشکار شدن این تناقص بود که بسیاری از این ناسیونالیستها به مخالفت با رضاشاه به عنوان این که وی یک ناسیونالیست واقعی نیست پرداختند. نمونه چنین کسانی عشقی و فرخی یزدی بودند.

اما رضاشاه نیز همانند دیگر اقشار جامعه متأثر از موج ناسیونالیسم بود، و این داوری در مورد وی پذیرفته می‌شود که «او ایران را دوست

۱- غنی نژاد، تجدد و توسعه‌طلبی در ایران معاصر، ص ۳۴.

۲- دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۸۱.

۳- عیسی صدیق، یادگار عمر، ج ۱، چاپ دوم، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ۱۳۴۰، ص ۳۰۸.

داشت و عظمت خود را در شکوه و عظمت ایران می‌دید.» و وی تا آخر حکومت خودش نیز یک ناسیونالیست افراطی باقی ماند. هر چند با به دست گرفتن قدرت استبدادی، دستخوش وسوسه یکی دانستن علایق شخصی خود با علایق کشورش شد.^۱ و از این ناسیونالیسم به عنوان پشتوانه در جهت تقویت حکومت استبدادی و مشروعیت سازی برای آن بهره‌برداری نمود. «و اجزاء رادیکال آن را که در نظر روشنفکران و طرفداران [آن] از اجزاء بسیار ضروری و اساسی بودند قطع نمود.»^۲

گزاره‌های ناسیونالیستی رضاخان و حکومت کودتا در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. اعلامیه کودتا که توسط رضاخان انتشار یافته بود پیوسته دم از «وطن و خاک مقدس ایران» زده، و اعلامیه با شعار «زنده باد ملت ایران» و «پاینده باد ملت ایران» خاتمه یافته است.^۳

استقبال مردم از حکومت وی نیز بی ارتباط با این شعارهای ناسیونالیستی رضاخان نبود. وی از تاریخ ایران قبل از اسلام به عنوان یک منبع الهام استفاده می‌کرد و در این راه از احساسات عمومی مردم هم پشتیبانی می‌شد.^۴

رضاخان در سالگرد کودتا در سوم اسفند ۱۳۰۰ ش. در اعلامیه‌ای سبب حقیقی کودتای خود را نجات دادن مردم مظلوم و بیچاره ایرانی معرفی می‌کند و می‌افزاید که «سبب حقیقی کودتا، همین عوامل هستند... من به لطف خدا پناه برده و با عقیده راسخ و عزم جازم در صدد برآمدم که به آن دوران سیاه خاتمه داده و آبروی از دست رفته نظام را

1- Banani, op, cit, P. 45.

۲- کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ص ۲۸۷.

۳- آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۴۳۴.

4- Banani, op, cit, P. 46.

عودت و با شهامت همانها [یعنی مردم] حیات مملکت را تجدید نمایم. من به پیشرفت منظور مقدس خود مطمئن و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد می‌جویم. زیرا غیر از این دو اتکا، به هیچ نقطه‌ای متکی نبوده و نخواهم بود.^۱

در واقع ناسیونالیسم ایرانی که به دنبال انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول در جستجوی یک حکومت قوی مرکزی بود که جانشین آشفتگی اجرایی کشور شود، بیش از هر چیز در ارتقای موقعیت رضاخان از یک سرهنگ قزاق به شاه ایران نقش داشت. با این که بی‌تردید شاه از تفرقه سیاسی برای نیل به قدرت سود جست، ناسیونالیستهای ایرانی از آشکارترین ستایشگران رضاشاه به شمار می‌رفتند. در دید همگان در نخستین سالهای صعود رضاشاه به قدرت او اصلاح طلب متجددی دیده می‌شد که می‌توانست به ایران وحدت ملی بخشیده و غرور و استقلال کشور را احیا کند. روشنفکران اصلاح طلب با این تصور که وی یک نیروی ثبات بخش و ملی‌گرا است در پشت سر وی حلقه زدند.^۲

گروههای مختلف و احزاب کوچکی که شروع به شکل گرفتن کرده بودند از رضاخان حمایت کردند و حتی سلیمان میرزا اسکندری از او با عنوان رهبر بورژوازی ملی یاد کرد، و از احیای ناسیونالیسم توسط شخص رضاشاه تمجید به عمل آورد و در کل همه گروههای ناسیونالیست عمده ایران به این باور رسیده بودند که تنها یک رهبر نظامی قدرتمند آن وحدت، قدرت و تجدیدی را به ایران می‌بخشد که مشروطه خواهان در جستجوی آن بودند و رضاخان در زمان تاجگذاری اش تجلی بخش این امیدها بود.^۳

۱- منوچهر هنرمند، دیالکتیک ناسیونالیته ایرانی در تاریخ ادبیات فارسی، بی‌نا، بی‌جا،

۲- قدس، همان، ص ۵۰.

۱۳۴۷، ص ۲۳۱.

۳- همان، ص ۵۲.

رضاخان بعد از کودتا موقعیت خود را به سرعت تحکیم کرد. وی ارتش حرفه‌ای رو به گسترش را زیر فرمان خویش درآورد و همواره خود را برای نیروهای تحت فرمان خود و مردم همچون میهن پرستی توانا و درستکار می‌نمایانید، که وظیفه نجات کشور را از منجلاب فساد و تباهی برعهده دارد. وی قدرت خویش را عمدتاً از دو منبع به دست آورد. تحریک روحیه ناسیونالیستی و استبداد شدید و تمرکز کنترل شده.^۱

ساده انگاری است که تصور نماییم پیدایش این روحیه ناسیونالیستی در ذهن و فکر رضاخان و بعدها در حکومت وی ساخته و پرداخته و الهام شده از طرف انگلستان و عوامل آن است. واقع بینانه آن است که بیندیشیم انگلستان در این مرحله از سیاست خویش برای به قدرت رساندن رضاخان با آمال میهن پرستانه و ناسیونالیستی موجود در جامعه ایرانی همگام شده و توانست از این ناسیونالیسم بهره‌برداری نماید. همان طور که قبلاً گفته شد رضاخان قبل از رسیدن به قدرت متأثر از روحیه ناسیونالیستی قومگرایانه بود. خاطرات اردشیر جی ریپورتر که از پارسیان هند و از عوامل معروف انگلستان در کودتای ۱۲۹۹ ش است، آشکارا حکایت از روحیه ناسیونالیستی رضاخان می‌نماید. وی که تحصیلات خود را در رشته حقوق سیاسی و تاریخ باستان شرق در انگلستان تکمیل کرده بود با مقام مستشاری سیاسی نایب السلطنه هند عازم ایران می‌شود. وی که در شناسایی رضاخان به عنوان بهترین گزینه برای انجام کودتا نقش اساسی داشت در خاطراتش می‌گوید: «در اکتبر ۱۹۱۷ م. / ۱۲۹۶ ش. بود. که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد.» سپس در چگونگی ملاقاتش با رضاخان و روحیه ناسیونالیستی حاکم بر ذهن وی می‌گوید: «در ابتدای

ملاقات او مرا فرنگی تصور کرد... پس از مدتی که صحبت کردم، او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن شد که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله ور است.^۱

اردشیر رپورتر در ادامه خاطراتش می‌افزاید: «هرچه بیشتر او را می‌دیدم و با روحیه و مکنونات قلبی‌اش آشنا می‌شدم برایم روشن‌تر می‌گشت که رضاخان مرد سرنوشت است. حس شدید ایران پرستی توام با استعداد و هیکل و قامتی توانا و... به او قدرتی می‌داد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال برهاند.»^۲

درباره روحیات ناسیونالیستی رضاخان پسرش محمدرضا پهلوی ضمن آنکه وی را برخلاف پادشاهان قاجار که از نژاد ترک بودند از خانواده اصیل ایرانی می‌شمارد می‌گوید: «هیچ کس به اندازه پدرم به وطن خود ایمان نداشت و این ایمان به درجه عشق شدید رسیده بود و به همین جهت صمیمانه معتقد بود که تمدن ایران از تمام جهات بر تمدن جهان برتری دارد و گذشته درخشان و پر افتخار وطن خود را به دیده تکریم و اعجاب می‌نگریست و به حفظ آداب و سنن باستانی علاقه شدید داشت.»^۳

در جای دیگری درباره علاقه رضاخان به احیای آداب و رسوم ایران باستان و حفظ آنها می‌نویسد «پدرم در احیای افتخارات باستانی و مجد و عظمت دیرین وطن ما کوشش بسیار داشت، و همیشه از ملت خود

۱- اردشیر جی (رپورتر)، *منتخبی از خاطرات در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران (پیوست ویراستار بر خاطرات ارتشبد حسین فردوست)، ج ۲، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۴۸.

۲- محمدرضا پهلوی، *مأموریت برای وطنم*، چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبا، بی‌جا، بی‌تا، ص ۷۴.

۳- همان، ص ۱۴۹.

می‌خواست که میهن خود را چنانکه شایسته افتخارات گذشته آن است سربلند نگاهدارند و در راه تجدید عظمت دیرین ایران با وی گام بردارند.^۱

همچنین حسین فردوست در خاطراتش می‌نویسد که «رضاخان پس از [رسیدن به] سلطنت به مطالعه تاریخ علاقمند شد. روزی محمدرضا به من گفت پدرم از دین زرتشت تمجید می‌کند و از القاب و عناوین قاجار... شدیداً بدش می‌آید.»^۲

باید این نکته را خاطر نشان ساخت که در اندیشه و اقدامات رضاشاه آمیزه متناقضی وجود داشت. و این تناقض، آمیزه ابهام‌آمیزی از ملی‌گرایی شدید و غرب‌گرایی بود.^۳ گرایش شخص رضاشاه به غرب رابطه پیچیده عشق و نفرت بود. وی در یک سخنرانی خود خطاب به دانشجویانی که برای تحصیل عازم دانشگاه‌های اروپا بودند، اخلاقیات غرب را به شیوه حیرت‌انگیزی تحسین کرد و هدف از فرستادن دانشجویان را دیدن آموزش اخلاقی دانست و در عین حال از دانشجویان خواست که بهترین ایرانیان باشند و نسخه بدل غربی نشوند. و همواره از ملیت خود احساس غرور نمایند.^۴

البته این تناقض منحصر به رضاخان نبود و آن نیز به نوبه خود از افکار روشنفکران که به وضوح در مجلات و روزنامه‌ها و نوشته‌هایشان دیده می‌شد چه قبل از کودتا و چه بعد از کودتا به رضاخان منتقل شده بود. همچنین بعد از به قدرت رسیدن رضاخان با این که اصلاحات و اقدامات

۱- همان، ص ۷۸

۲- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، (خاطرات ارتشبد فردوست)، ج

۱، ج ۲، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۲.

۳- فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۳۷.

۴- همان.

رضاشاه در جهت هرچه بیشتر غربی شدن و هماهنگ شدن با غرب پیش می‌رفت، و به اقتباس از فرهنگ و تکنولوژی مدرن اروپایی می‌پرداخت، آنها از عقب‌مانده‌ترین نظام سیاسی جهان حمایت کرده و به توجیه ایدئولوژیک نظام شاهنشاهی پرداخته و آن را یکی از ارکان تشکیل دهنده جامعه و فرهنگ ایرانی معرفی می‌نمودند.

جشن تاجگذاری

گرایش باستان‌گرایانه رضاخان از هنگام جشن تاجگذاری وی به وضوح نمودار گردید. وی با گزینش نام پهلوی که نشانگر دوره قبل از اسلام و نامی از دوره ساسانیان بود، دلبستگی خود را به ایران قبل از اسلام نشان داد. تمام کسانی که نام پهلوی داشتند مجبور به تعویض نام خانوادگی خود شدند، تا شاهنشاه در عرصه نام نیز یگانه باشد. مراسم تاجگذاری وی نیز بیانگر شروع دوره‌ای جدید در تاریخ ایران بود. تاجگذاری رضاشاه طی مراسم ویژه‌ای انجام پذیرفت و تلاش زیادی صورت گرفت تا بر طبق آداب و رسوم تاجگذاری شاهان باستانی ایران صورت گیرد.^۱

در این مراسم محمدعلی فروغی با ایراد نطقی معروف نقش اساسی در ترسیم ایدئولوژی باستان‌گرایانه حکومت پهلوی داشت. به عبارت بهتر فروغی اندیشه‌پرداز و ایدئولوگ اولیه این سلطنت محسوب می‌شود. این نطق فروغی را گروهی از مورخان تملق‌آمیز تعبیر کرده‌اند و آن را چاپلوسی برای نزدیک شدن به قدرت رضاخان قلمداد نموده‌اند. اما تعبیر درست‌تر آن است که فروغی با این نطق راه آینده و ایدئولوژی شاهنشاهی را ترسیم نمود. فروغی این مراسم را با این نطق چنین آغاز

۱- ال. پی ال‌ول ساتن، رضاشاه کبیر یا ایوان نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا، صص ۲۰۳-۲۰۱.

می‌کند: «جمشید و فریدون پیشدادی و کیکاووس و کیخسرو کیانی را اگر موضوع افسانه‌های باستانی بخوانند درباره رفعت مقام کورش و داریوش هخامنشی شبهه‌ای نمی‌توانند. که مصداق «الفضل ما شهدت به الاعداء» گردیده که در بیست و پنج قرن پیش به تصدیق دشمنان، معظمترین دولت دنیا را تأسیس نموده و عرصه پهناوری را که یک حد آن چین و هند و حد دیگرش روم و یونان بود، جولانگاه رشادت و شهامت ایرانیان ساخته و آثار حیرت انگیزی مانند عمارت تخت جمشید و نقوش بیستون از خود باقی گذاشته و مزایای جهانگیری و جهاننداری را در وجود خود جمع نموده‌اند.»^۱

پس از آن شمه‌ای از عظمت و شکوه ساسانیان را بیان کرده و سپس رضاخان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «شاهنشاه! ملت ایران می‌داند که امروز پادشاهی پاک‌زاد و ایرانی نژاد که غمخوار اوست و مقام سلطنت را برای هوای نفس و عیش و کامرانی خویش [طلب] ننموده... بلکه برای تکمیل و اجرای نیات مقدسه خود و در فراهم ساختن اسباب و آسایش ابناء این مرز و بوم دریافته است.»^۲

فروغی در این خطابه‌اش رضاشاه را با شاهانی مقایسه کرد که پس از هر دوره زوال مملکت ایران را به دوران شکوه و عظمت راهنمایی کرده‌اند، و در پایان، خطابه‌اش را با چند شعر حماسی از فردوسی به پایان می‌رساند. فروغی به عنوان یکی از روشنفکران فعال در عرصه قلم و سیاست با پاک‌زاد و ایرانی نژاد و وارث تاج و تخت کیان خواندن رضاخان می‌خواهد به دیگران بیاموزد که چگونه با رضاشاه سلوک کنند و به رضاشاه نیز می‌خواهد بیاموزد که از این به بعد چگونه باید به خودش

۱- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۰.

۲- همان، ص ۴۱.

بنگردد. او دیگر میر پنج و حتی سردار سپه نیست او اینک شاه شاهان و وارث تاج و تخت کیان و جانشین کورش و داریوش و انوشیروان است و باید در جهت احیاء راه و رسم نیاکان خویش گام بردارد.^۱

رضاشاه بعد از به سلطنت رسیدن شروع به افزایش سواد و معلومات تاریخی خود کرد. وی هنگام ورود به قزاقخانه کاملاً بیسواد و عامی و از تاریخ مملکت و قدمت چندین هزار ساله آن بی خبر بود، مگر آنچه از نقلها در قهوه خانه ها شنیده بود. ولی چون به درجه افسری رسید، چون شخصی باهوش و با استعداد بود خواندن و نوشتن را نزد همقطاران خویش فراگرفت.^۲ و بعد از رسیدن به سلطنت، برای افزایش سواد و اطلاعات خویش تا چند سال همه روزه عده ای را به قصر سلطنتی فرا خوانده و از آنان در موضوعات مختلف کمک می گرفت. از مهمترین این معلمین یکی دبیر اعظم بهرامی که مردی با اطلاعات بالای تاریخی و جغرافیایی ایران بود و شخص دیگر اورنگ که فردی خوش بیان بوده و در هنگام حضور در نزد رضاشاه از داستانهای شاهنامه برای وی نقل می کرده که با استقبال فراوان رضاشاه مواجه می شده و چنانچه وی در خاطراتش می نویسد، در بسیاری از مواقع رضاشاه به شدت تحت تأثیر داستانهای مهیج شاهنامه قرار می گرفت.^۳

فرهنگستان زبان

یکی از اولین نموده های باستانگرایی که در میان اهل شعر و ادبیات ظهور پیدا کرد، سره نویسی و استفاده از کلمات فارسی خالص و عدم استفاده از واژه های بیگانه به خصوص عربی بود. از اولین نمونه های سره نویسی را

۱- فردوست، ظهور و سقوط سلسله پهلوی، ج ۲، ص ۴۱.

۲- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۶، ص ۱۶۱. ۳- همان، ص ۱۷۶.

در نامه خسروان جلال‌الدین میرزا قاجار می‌یابیم که تاریخ پادشاهان باستانی را به فارسی سره به نگارش درآورده که مورد استقبال فراوان آخوندزاده قرار گرفت. روند سره‌نویسی توسط تنی چند از ادبا و شعرا همانند یغمای جندقی، ادیب‌الممالک فراهانی و غیره دنبال شد که منبع عمده آنها برای سره‌نویسی کتاب مجعول دساتیر بود. رضاقلی خان هدایت تحت تأثیر همین اندیشه کتاب *انجمن آرای ناصری* خویش را تألیف کرد، همچنین در برخی از روزنامه‌های عهد مشروطیت هم حرکت‌هایی در این راستا دیده می‌شود. در مجله کاوه نیز مقالاتی از محمدعلی جمال‌زاده با عنوان «فارسی شکر است» دیده می‌شود که البته روندی معقول داشته و در جهت ساده و روان کردن فارسی قدم برداشته است. منظور از این مقدمه، بیان این نکته است که مدتها قبل از تشکیل فرهنگستان در عهد پهلوی جریان سره‌نویسی و زدودن لغات بیگانه از زبان فارسی وجود داشته است، اما متعلق به افراد و جریان خاصی در جامعه بوده است. مستوفی‌الممالک در دوران ریاست وزرایی خود یعنی از تاجگذاری احمدشاه در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ تا ۱۶ محرم ۱۳۳۳ اندک اعتمادی در بین مردم پدید آورد که طلیعه آغاز احتمالی اصلاحات بود. اما بروز جنگ جهانی اول و کشیده شدن جنگ به خاک ایران امید هرگونه اصلاحات را به یأس مبدل کرد و مستوفی مجبور به استعفا گردید. اما وی قبل از کناره‌گیری فرهنگستان ایران را به علت وضع زبان فارسی که در معرض یورش کلمات اروپایی بود و برای احیا و حفظ خلوص زبان فارسی افتتاح کرد. اما فرهنگستان دوامی نداشت و آهنگ حوادث فرصتی برای ادامه چنین کارهایی را باقی نگذاشت.^۱ به هر حال از آغاز

نهضت مشروطه و پیدا شدن احساسات ملی، توجه خاصی به زبان فارسی معطوف گردید، اما اقداماتی که در جهت حفظ و احیاء آن در مقابل نفوذ روزافزون کلمات خارجی صورت می‌گرفت، صورت منظم و دقیقی نداشت.^۱

مقارن به قدرت رسیدن رضاشاه لغت‌سازی در بسیاری از مراکز اداره‌ها و روزنامه‌ها و سازمانها یا توسط برخی اشخاص رواج پیدا کرده بود و این لغت‌سازی وضعیت بسیار نامنظم و بی‌قاعده‌ای داشت. بسیاری از این نهادها و اشخاص سرخود لغاتی را وضع کرده و آن را در نوشتجات و نامه‌نگاریهای خود به کار می‌بردند، و یک آشوب و هرج و مرجی در لغت‌سازی پیش آمده بود. بسیاری از افرادی که دست به ساختن لغات و رواج آن در نوشتار و گفتار می‌زدند چون آشنایی کافی به فرهنگ و ادبیات فارسی و عربی نداشتند و روح تعصب شدید و ناسیونالیستی قومگرا بر ذهن و فکرشان حاکمیت داشت، می‌خواستند حتی یک کلمه عربی در زبان فارسی باقی نگذارند، لغاتی را که با وجود اصل تازی در طی مدت بیش از هزار سال جزو دارایی زبان فارسی شده و وسیله تکلم تمام افراد کشور از خاص و عام و باسواد و بی‌سواد بود، بیرون کرده و به جای آنها الفاظ جدیدی را وضع کنند و یا آنکه بعضی از کلمات متروک و مهجور زبانهای قبل از اسلام ایران را که فراگرفتن آنها برای اکثر مردم از آموختن لغات خارجی دشوارتر بود جانشین لغات عربی مانوس نمایند. عجیب آنکه بسیاری از این هواداران فارسی سره، زبان فارسی را نیز به خوبی نمی‌دانستند، و گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی کلمات اصیل فارسی را به گمان این که واژه‌ای عربی است. مورد لعن و طعن قرار داده و مرادف

عربی آنها را بدون آنکه بدانند عربی است به نام فارسی سره به عنوان معادل پیشنهاد می دادند.^۱

در بسیاری از موارد فهم معانی لغاتی که ساخته می شد - و خالی از لغات مجعول دساتیری هم نبود - بسیار مشکل و ناممکن بود. کارگاههای لغت سازی در بنگاههای مطبوعات و ادارات بسیار فعال بود، و چون این کارگاهها از نوع واحدی نبودند، کار به جایی می رسید که گاهی ادارات دولتی در مکاتبات رسمی از فهم منظور یکدیگر عاجز می ماندند. بسیاری از کسانی که به پاکسازی زبان فارسی از لغات بیگانه و مخصوصاً عربی دست می زدند سرشار از شور و اشتیاق وطن پرستی رماتیک بودند. و در این کار خود یک ملی گرایی مبتنی بر ایرانیت ناب را جستجو کردند و این کار خویش را جزیی از اقدامات برای «تجدید مجد و عظمت ایران» می دانستند.^۲

همچنین این اقدامات باستان گرایان از احساسات ضد عربی و حتی مبارزه غیر مستقیم با اسلام خالی نبود. به هر حال کم نبودند در میان این سره نویسان که می خواستند: «با قطع رابطه از عرب امپراتوری ایران قبل از اسلام را احیاء و علم ساسانیان را برافرازند و با تبدیل کلمه جواب به پاسخ انتقام از سعد بن وقاص بگیرند».^۳

آنان که از نفوذ زبان عربی در فرهنگ و ادب پارسی به شدت خشمگین بودند در صدد رهایی از یوغ زبان عربی برآمدند، بدون توجه به این مسأله که این کلمات و اصطلاحات جزو دارایی زبان فارسی شده و در بسیاری از موارد به غنا و بالندگی آن کمک نموده است. ریچارد فرای

۱- لغتنامه دهخدا، مقدمه، چاپ سیروس، ص ۹۸. ۲- لغتنامه دهخدا، ص ۹۹.

۳- ایرج افشار، نامه های لندن (از دوران سفارت تقی زاده در لندن)، ج اول، انتشارات فرزانه روز، ۱۳۷۵، ص ۱۹۲.

درباره کمک زبان عربی به شکوفایی شعر و ادبیات فارسی می‌گوید: «تردید است در این که نظم فارسی اگر به فرهنگ پرتوان عربی و قواعد عروض عربی - که خود انگیزه‌ای شد، برای آفرینش سخن در محدوده این قواعد پهناور - دسترسی نیافته بود این چنین شکوفا می‌گشت. زیرا اگر کسی ادبیات فارسی جدید را با فارسی میانه بسنجد تفاوت آنها مایه شگفتی است. بسیاری از ادبیات فارسی میانه بر جای نمانده است. ولی معدودی آثار بر جای مانده آنچنان نسبت به ادبیات فارسی جدید (بعد از اسلام) فقیر است که ناگزیر این نتیجه حاصل می‌شود که زبان عربی بود که عاملی برای وسعت گرفتن و جهانگیر شدن زبان فارسی جدید شد.»^۱ در حالی که بسیاری از سره‌نویسان اقدامات خود را در جهت یگانگی ملی می‌دانستند و می‌خواستند کشوری یکپارچه و فارغ از نفوذ زبان و فرهنگ اقوام بیگانه داشته باشند گوناگونی قومیتها و گویشها و لهجه‌ها و زبانهای داخل کشور را نادیده می‌گرفتند. با بیرون ریختن واژه‌های عربی از فارسی عملاً از اشتراکات زبان فارسی با سایر گویشها و لهجه‌ها می‌کاستند. زیرا عربی در طول هزارسال، واژه‌ها و اصطلاحات مشترک بسیاری از زبانها و گویشهای ترکی، عربی، کردی و سایر لهجه‌ها شده بود و با این پاکسازی اختلاف این لهجه‌ها نیز بیشتر می‌گردید. و این عمل سره نویسان نه تنها کمکی به وحدت ملی نمی‌رسانید «بلکه مضرت‌ترین کار و مهلک‌ترین ضربتی بود»^۲ به وحدت ملی ایران.^۳ به راستی اگر تمام لغات زبان فارسی به تدریج پر از «پهلوی من درآوردی» و کلمات نامأنوس و مهجور عهد ساسانیان و سامانیان می‌شد آن وقت آن زبان برای سکنه خوزستان و آذربایجان فرقی با زبانهای چینی و ژاپنی نمی‌داشت.

۱- فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۸۵.

۲- در اصل (است).

۳- ایرج افشار، نامه‌های لندن، ص ۱۹۲.

اولین لغت‌سازی به صورت رسمی از وزارت جنگ آغاز گردید و ذبیح بهروز و ارباب کیخسرو شاهرخ از دست اندرکاران آن بودند. که تعدادی از لغات فارسی را جایگزین اصطلاحات نظامی عربی و ترکی کردند. سپس با همفکری فروغی و حکمت موضوع را به رضاشاه اطلاع دادند و چون رضاشاه در سفر خود به ترکیه در جریان پاکسازی زبان ترکی از اصطلاحات عربی و فارسی قرار گرفته بود، این فکر مورد پسند وی قرار گرفت و در این باره گفته بود که «همان طور که همسایه ما ترکیه در زبان ترکی کرده است اصطلاحات عربی را به صورت اصطلاحات فارسی درآورد.»^۱

در کابینه دوم محمدعلی فروغی که در ۲۷ خرداد ۱۳۱۴ ش. به مجلس معرفی گردید انجمنی به نام فرهنگستان تشکیل گردید تا نظم خاصی به کار لغت‌سازی بدهد و به وضع لغات تازه و جایگزینی لغات فارسی به جای عربی و غیره اقدام نماید. از آنجا که بیشتر اعضای فرهنگستان دارای روحیه ناسیونالیستی افراطی بودند تعصب و غرور ملی و نژادی را در ساختن و دور ریختن واژه‌ها و اصطلاحات دخالت می‌دادند. بدون توجه به این که زبان و لغت بحثی فنی و تحقیقی است و این کار می‌بایست با توجه به سوابق و سنن تاریخی و ذوق سلیم و قبول اکثریت افراد ملت انجام شود. به این ترتیب اقدام به ساختن لغاتی مهجور و ناآشنا و دور ریختن دارائیهای زبان فارسی نمودند و بسیاری از لغات عربی را که دارای پیوند فرهنگی و حتی مذهبی با مردم بودند، کنار گذاشتند. و به خاطر این افراط کاریها حتی بسیاری که عضو فرهنگستان بودند به مخالفت با این اقدامات پرداختند. از جمله آنها فروغی رئیس فرهنگستان بود که با نوشتن مقاله‌ای با عنوان «پیام من به فرهنگستان»^۲ از آن انتقاد کرده و از

۱- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۶، ص ۲۰۷.

۲- محمدعلی فروغی، مقالات فروغی، جلد اول، چ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۴، ص

ریاست فرهنگستان استعفا داد. همچنین تقی زاده که در این هنگام مورد غضب رضاشاه واقع شده بود و در لندن بسر می برد به مخالفت با این اقدام فرهنگستان پرداخت، و در این رابطه مقاله مستدلی نوشت و برای نصرالله فلسفی فرستاد و وی آن را در مجله تعلیم و تربیت که زیر نظر خودش بود چاپ کرد که همین کار باعث برکناری وی گردید. در قسمتی از پیام تقی زاده آمده است: «اقدامات مبنی بر اخراج قسمتی خیلی کلی از کلمات زبان فارسی به بهانه این که در قدیم اصل آنها عربی بوده و بدین طریق فقیر کردن و تنگ کردن زبان پارسی و پایین آوردن آن به درجه زبانهای اقوام کم تمدن یا دهاتیها در واقع دور انداختن هفتاد درصد از دارائی ملی که مانند فرستادن تمام اتومبیلهای مملکت به خارج به بهانه این که در مملکت دیگری غیر از ایران ساخته شده علاوه بر ضرر زدن به ثروت ملی کمکی به یگانگی ملی نمی کند.»^۱ از دیگر مخالفان عباس اقبال آشتیانی بود که مقاله ای نوشت و چون هیچ روزنامه ای جرأت چاپ نداشت آن را به صورت جزوه مستقل چاپ نمود.^۲

وضع لغات جدید به جایی رسید که وقتی نامه ای را از مجلس شورای ملی برای امضای شاه برده بودند به جای صحّه و امضاء نوشته بودند «برای دستینه همایونی»، شاه پرسیده بود که دستینه یعنی چه؟ گفته بودند منظور امضاست. بعد شاه عصبانی شده و گفته بود: «این لغات مضحک چیست بعد از این لغات را بیاورید تا ببینم».^۳ کار به جایی رسیده بود که لغات وضع شده عالمان فرهنگستان باید توسط شاه با آن علم و فضل و

→ ۱۰۱. ۱- افشار، نامه های لندن، ص ۶۶.

۲- انور خامه ای، چهار چهره (خاطرات و تفکرات درباره نیما - هدایت - نوشین و ذبیح بهروز)، ج ۱، شرکت کتابسرا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۰۶.

۳- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۶، ص ۲۰۸.

ادب بررسی می شد و بعد اجازه به کارگیری آن را در ادارات و روزنامه ها می داد. مخبرالسلطنه هدایت که از رجال سیاسی این زمان و در جریان کار فرهنگستان بود درباره ترکیب اعضای آن می گوید: «فرهنگستان هیئتی بود مرکب از چند نفر اعضای ناجور، غالب بیسواد. فروغی که اهل ادب بود و بر السنه خارجی واقف، رساله ای در انتقاد از آن چاپ کرد و از ریاست استعفا [داد]. امر بود که به جای لغات عربی فارسی بیاورند و میدان لغت در فارسی بی نهایت تنگ بود و پای تتبع لنگ و آنجا که لفظ هم داشتیم از آن غفلت داشتند.»^۱ در مورد عملکرد فرهنگستان در ضربه زدن به زبان فارسی و نگرش ضد مذهبی آن می گوید: با این که فرهنگستان برای تکمیل و اصلاح هر زبان لازم و ضروری است و کشورهای اروپایی برای غنی کردن زبان خود اقدام به تأسیس آن کردند اما «ما هم فرهنگستان ساختیم اما برای تخریب ریشه زبان... این فکر که بواسطه اسلام، ایران تحت الشعاع عرب واقع شده است، باید رخنه به اسلام کرد و ترک لغات عربی گفت فرهنگستان را لون دیگر داد... با این تشویش خیال تدریس شرعیات و قرآن در مدارس ممنوع شد... و در ورزشگاه آتش زرتشت را دیدیم.»^۲

این چنین بود که تشکیل فرهنگستان به جای این که به پویایی و زنده نگه داشتن زبان فارسی کمک کند آن را بی محتوا کرده و از غنای لغات رایج در آن کاست و نیز وسیله ای برای مبارزه با مذهب گردید. به بهانه پارسی گرایی با تمام مظاهر عربیت که اسلام نیز مظهري از آن محسوب می شد مبارزه شد. همچنین وسیله ای برای ترویج نظام شاهنشاهی و مطرح ساختن رژیم پهلوی و ساختن پشتوانه برای آن گردید. در این راستا

۱- مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ج دوم، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۱۱.

۲- همان، ص ۴۱۱.

بسیاری از اسامی شهرها و روستاها تغییر داده شد و اسم جدید بسیاری از آنها را با ترکیبی از شاه، پهلوی، رضا و همایون به جای اسامی قدیمی و تاریخی قرار دادند. از جمله انزلی به پهلوی، علی آباد به شاهی، سلماس به شاپور، فهرج به ایرانشهر، خییص به شهداد، ارومیه به رضائیه و... تبدیل گردید. به دنبال این تبلیغات بود که بسیاری از رجال دولتی و مردم نامهای خانوادگی فارسی اصیل که بیشتر هم از ایران قبل از اسلام بود برگزیدند.^۱ لغات ساخته فرهنگستان به صورت مجموعه منتشر و به ادارات و مؤسسات فرستاده می شد و تا زمانی که رضاشاه فرمانروایی داشت، همه کارمندان این ادارات و مؤسسات مجبور بودند در برنامه ها و سخنرانیهای رسمی خود واژه های نو را به کار ببرند. تعدادی از این کلمات در زبان نوشتاری و گفتاری رایج گردیده و مقبول افتاد، اما بسیاری دیگر پس از شهریور ۱۳۲۰ ش. متروک گردید.^۲

هزاره فردوسی

یکی از موضوعاتی که در ذهن تقریباً اکثریت باستانگرایان وجود داشت، تمجید و ستایش بسیار زیاد از فردوسی و شاهکار وی شاهنامه بود. چیزی که مسلم است این که اثر فردوسی سند ارزنده زبان و ادبیات و حتی تاریخ مرز و بوم ایران زمین است. شاهنامه با روحیه حماسی بیان کننده داستانها و افسانه های ایران پیش از اسلام است. برای قضاوت در نقش فردوسی در بالا بردن مقام و مرتبه ایرانیان و برتری دادن آنان بر ترکان و اعراب باید شاهنامه را در شرایط و موقعیت آن روز جامعه ایرانی دید، که ایرانیان از هر طرف در تسلط اعراب و بعدها ترکان قرار گرفته و به دست آنان

۱- رجبی، زندگینامه سیاسی امام، ص ۳۷.

۲- خامه ای، چهار چهره، ص ۲۲۰.

استثمار شده و قومیت ایرانی در معرض تهدید قرار گرفته بود. اما باستانگرایان بدون توجه به شرایط حاکم بر زمان نگارش شاهنامه و بدون توجه به عقاید مذهبی و انسانی فردوسی واقعیات موجود درباره آن را نادیده گرفته و از آن در جهت اهداف خویش استفاده می‌کردند. جریان باستانگرایی در زمان حکومت پهلوی با یافتن پشتوانه رسمی، از این کتاب به نفع خویش سوء استفاده کرده و از آن به عنوان «کتاب مقدس ایدئولوژی شاهنشاهی»^۱ بهره‌برداری نمود.

باستانگرایان با تحریف بسیاری از واقعیتهای درباره فردوسی و نادیده گرفتن بسیاری از اشعار وی که در مدح پیامبر (ص) و ائمه سروده است، وی را فردی معرفی می‌کردند که در پی احیاء آداب و رسوم ایران باستان و آئین زرتشتی است و با سرودن شاهنامه دشمنی خود را با اعراب و اسلام بیان کرده است.^۲

با این نگرش ادبیات فارسی و مهمترین آنها شاهنامه مورد دستبرد و سوء استفاده واقع شد. آن را در مقابل قومیت عربی و دین اسلام قرار دادند و حتی عده‌ای از باستانگرایان افراطی با این نگرش شعر بلند فردوسی را تا حد ایدئولوژی نژاد پرستی تنزل داده و حتی شخصیتی مثل حافظ را میترائی خواندند و با نمونه آوردن یکی دو بیت از غزلیات وی که از سمبلهای باستانی استفاده نموده است از جمله:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

او را کسی که در پی ترویج آیین میترایی است معرفی نمودند.^۳

۱- رجبی، زندگانی سیاسی امام، ص ۳۸.

۲- برای مثال ر.ک: آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص ۲۵.

۳- داوری، ناسیونالیسم و انقلاب، مقدمه، ص ۶.

این گونه تحلیل و تفسیر از فردوسی و سایر شاعران دقیقاً کاربرد سیاسی و اجتماعی مشخص و ملموس داشت و در راستای اهداف کل جریان باستانگرایی که عبارت از اسلام ستیزی و ترویج ایدئولوژی شاهنشاهی بوده قرار داشت. آنان با تحریف شاهنامه فردوسی به عنوان زنده کننده آیین زرتشتی در مقابل سلطه اسلام از آن به عنوان ابزاری در جهت ضدیت با اسلام سود می جستند. و نیز ترویج اندیشه ضرورت یک حکومت مقتدر و متمرکز که شاه مدار و محور آن است و سبیل آن هم ایران باستانی است که شاهنامه فردوسی آن را به خوبی بیان کرده است. در این اندیشه «شاه نه انسانی مثل سایر انسانها بلکه ابرمرد و حتی نیمه خداست. زیرا تنها چنین شاهی است که می تواند به عنوان دیکتاتور مطلق العنان بر توده ها فرمان راند.»^۱ این باستانگرایان با نگرش یک جانبه نگر خویش «آن سه گانگی را که در اندیشه و رفتار فردی بزرگترین حماسه سرای قوم ایرانی بود، نادیده گرفته یعنی این را که او همچنانکه حماسه بزرگ قوم ایرانی را می پرداخت، مسلمان بود و اثر خود را به شاهنشاه ترک نژاد محمود غزنوی هدیه کرد.»^۲

القاء جشن فردوسی هم توسط اطرافیان شاه بود. یحیی دولت آبادی سعی دارد خود را عامل به وجود آمدن و برپا داشتن جشن هزاره فردوسی بیان کند. و می گوید که در سال ۱۳۰۷ ش. به این فکر افتاده بود که فردوسی پس از چند سال هزار ساله می شود. پس از صحبت با چند تن از همفکرانش در اروپا آن را با علامه محمد قزوینی در میان گذاشته و وی هم با حسین علاء و وزیر مختار ایران در پاریس تماس گرفته و بعد که تیمور تاش به اروپا رفته بود. او را به برپا داشتن این جشن فرا می خوانند و او هم

۱- رجبی، زندگی نامه سیاسی امام، ص ۳۸.

۲- آشوری، ما و مدرنیت، ص ۱۸۹.

در بازگشت شاه پهلوی را به گرفتن جشن هزاره فردوسی متقاعد می‌سازد.^۱

اما هدایت این فکر را بیشتر از جانب تقی‌زاده می‌داند و درباره استقبال رضاشاه از این فکر می‌گوید: «شاه هم از آن رو که پهلوی بروز کرده و تجدید دوره باستانی را وجه نظر دارد به اقدام در این امر شوقی ظاهر نمود.»^۲

شاه که قبل از به وجود آمدن این اندیشه در اثر تلقینات دبیر اعظم بهرامی و اورنگ شیفته داستانهای حماسی فردوسی شده بود، با این کار موافقت کرد.

در اسفند ماه ۱۳۱۲ ش. مجلس دولت را دعوت کرد که مخارج بنای مقبره فردوسی را در بودجه بگنجانند و پس از مدتی شروع به ساختمان‌سازی شد. ساختن مقبره یک سال طول کشید و تدارک جشن در همه جا شهرت یافت. شرق‌شناسان و دانشمندان مشهور از کشورهای مختلف به این جشن دعوت شدند، و پیرت بلوشر^۳ که خود یکی از شرکت‌کنندگان این مراسم بود در این باره می‌گوید: «اما بزرگترین مهمان‌نوازیها و دست و دل بازیهای دولت ایران در مراسم جشن هزارمین سال تولد فردوسی شاعر بزرگ ایران به منصف ظهور رسید... [این جشن به دنبال] نهضت تجدید و تجدیدی که هدف آن زدودن آثار تازی در عرصه فرهنگ و تاریخ بود تا میراث معنوی ایران پاک و بی‌غش شود.»^۴ برپاگردید.

۱- دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۶، ص ۴۲۲.

۲- هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۴۰۴.

۳- بلوشر مأمور آلمانها در جنگ جهانی اول در ایران بود که مردم را بر علیه روس و انگلیس می‌شورانید وی پس از جنگ سفیر آلمان در ایران شد.

۴- ویرت فون بلوشر، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۳۱۰.

مراسم جشن در ۲۰ مهر ۱۳۱۳ ش. در کنار مقبره فردوسی در طوس برگزار گردید و مستشرقین و سفرای خارجی با لباس رسمی در جشن حاضر شدند و خود شاه نطق افتتاحیه را ایراد نمود. سپس شرق شناسان و فضلاء ایرانی خطابه‌های خود را درباره فردوسی ایراد نمودند. وزارت فرهنگ هم این مقالات را به چاپ رسانید و به یادبود این روز مدالی را هم ضرب کرد.^۱

انتخاب بیستم مهرماه به عنوان روز جشن هم بدون هدف و منظور نبود، برگزاری مراسم در این روز به خاطر تقارن آن با جشن مهرگان از اعیاد بزرگ ایرانیان قدیم بود تا بیانگر تجدید و احیاء آداب و رسوم ایران باستان باشد. مقبره فردوسی به شکل قبر کورش ساخته شد و با سر ستونهای مشابه سرستونهای تخت جمشید آن رامزین ساختند تا همچنان که کورش به عنوان به وجود آورنده امپراتوری ایران مطرح بود، فردوسی را عامل بقا و تجدیدکننده حیات ملیت ایرانی و وحدت ملی ایران معرفی نمایند.

آوری در مورد این اقدامات رضاشاه و تأثیر آن بر عامه مردم می‌گوید: «البته همه این تلاشهای رضاشاه از تأثیر کمی در توده مردم برخوردار بوده زیرا جشن هزاره فردوسی [تنها] برای تنی چند از فضلاء خارجی بسیار جالب می‌نمود. آنها با هزینه‌های دولت ایران به این کشور می‌آمدند تا خطابه‌های فاضلانه خود را [درباره فردوسی] بخوانند.»^۲

ایران به جای پرس و تأثیرات نازیسم

اقدامات باستانگرایانه رضاشاه مخصوصاً از نیمه دوم حکومتش از نازیسم آلمان نیز متأثر بود. روابط اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران با

۱- هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۴۰۵.

۲- آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۶۵.

آلمان بیش از پیش گسترش پیدا می‌کرد. و آلمانیها جانشین انگلیسیها در ایران می‌شدند. هرچند شاید علت اساسی این اقدام رضاشاه سیاست کشاندن پای نیروی سوم برای مقابله با فشار روس و انگلیس بود^۱ اما یکی از عوامل این گسترش روابط شیفتگی رضاخان به حکومت دیکتاتورمآبانه هیتلر و شعارهای برتری نژاد آریایی هیتلر بود. در سال ۱۳۱۵ ش. / ۱۹۳۶ م. که دکتر شاخت به عنوان فرستاده آلمان نازی به تهران آمد به سردی از وی استقبال گردید، این استقبال سرد تا حدودی به خاطر این موضوع بود که ایرانیان نمی‌دانستند در قوانین ضد یهود آلمان چه وضعی دارند. اما این سردرگمی به زودی روشن شد، زیرا آلمانیها موضوع برادری نژاد «نوردیک» و مردم ایران را در قالب نژاد آریین با تبلیغات فراوان اعلام کردند. از این زمان به بعد بین رضاشاه و نازیها رابطه‌ای صمیمی برقرار شد و بسیاری از کارخانه‌های جدید و سیستم تلفن، راه‌آهن و رادیو توسط آلمانیها اداره می‌شد و استادان آلمانی به تدریس در دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی مشغول شدند.^۲

اما نباید تصور کرد که منشأ آریاگرایی رضاشاه تبلیغات نازیها بوده است. رضاشاه مدتها قبل از آن که اسمی از هیتلر و حزب نازی بشنود یک ناسیونالیست معتقد به برتری نژاد آریا بود و در این زمینه ظهور رایش سوم تنها باعث شد که اعتقادات آریایی شاه و تبلیغات رژیم او در این زمینه شدت بگیرد.^۳

مدتی پس از جشن کنگره هزاره فردوسی در دیماه ۱۳۱۳ ش. دولت ایران به اطلاع کلیه سفارتخانه‌های دولتهای خارجی مقیم تهران رسانید

۱- فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۶۸.

۲- آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳- محمدعلی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ص ۱۳۲.

که از این به بعد به جای «پرس، پرشیا و پرزین»، واژه‌هایی که در زبانهای اروپایی برای نامیدن کشور و مردم ایران به کار برده می‌شد و اکنون به استانی در جنوب ایران اطلاق می‌گردید، واژه ایران به کار برده شود، واژه‌ای که خود مردم ایران برای نامیدن کشور خویش به کار می‌بردند. از سفارتخانه‌های خارجی خواسته شد که از اول فروردین ۱۳۱۴ ش در کلیه مکاتبات خویش واژه ایران را به کار ببرند.

هدف از این کار نشان دادن اصل و تبار آریایی ایرانیان بوده و سفارت ایران در برلین در این کار دخالت داشته است. در زمانی که ملت‌های بیگانه و اروپایی به اصل و تبار آریایی خود مباحثات می‌کردند ایران نیز اصل و تبار آریایی خود را به رخ جهانیان می‌کشید.^۱

شوونیست‌های ایرانی بین اهداف و آمال خود با آلمان نازی یگانگی و یکرنگی می‌دیدند چنانچه روزنامه ایران باستان می‌نویسد «هدف اساسی ملت آلمان رسیدن به عظمت گذشته با افزایش افتخار ملی، تنفر عمیق به خارجی‌ها و جلوگیری از اختلاسها و خیانت‌های یهودیان و خارجی‌هاست و اهداف ما نیز دقیقاً همین است.»^۲

تغییر ماه‌های عربی و ترکی به فارسی و سال قمری به سال شمسی

یکی دیگر از اقدامات حکومت پهلوی تغییر ماه‌های عربی و ترکی به فارسی بود. یحیی دولت‌آبادی با این که با بسیاری از کارهای رضاشاه مخالف بود، در این باره با لحنی جانبدارانه می‌گوید دیگر از کارهای

۱- بلوشر، همان، ص ۳۱۳.

۲- خلیل‌الله سردار آبادی، موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه، ج اول، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

مجلس پنجم تغییر دادن ماههای عربی و ترکی بود به فارسی، پوشیده نیست که بعد از غلبه عرب بر ایران ماههای عربی جانشین ماههای فارسی شده بود و به کار بردن ماههای فارسی منحصر شده بود به زبان و شعر و ادب، نویسنده ماهها (نجم الدوله یا نجم الملک) بیشتر ماههای ترکی را به کار می برد «بدون آنکه نامی از ماههای قشنگ فارسی برده شود.» به همین جهت «مجلس پنجم موش و بقر و بره و گاو ترک و عرب را متروک ساخت و فروردین و اردیبهشت را رواج داد. گرچه در دوائر مذهبی تا چندی باز ماههای عربی نوشته می شود، ولی پیداست از میان می رود شاید محرم و رمضان آنها یکی به مناسبت عزای حسینی و دیگری روزه گرفتن مقدسین باز دوامی داشته باشد.»^۱

همچنین از فروردین ۱۳۱۴ تمام ادارات و نهادهای دولتی مکلف شدند که به جای تاریخ قمری تاریخ شمسی را به کار برند، و از این زمان تاریخ شمسی رسمیت یافت و طی بخشنامه ای از تمام ادارات و ارگانها و دوائر رسمی و دولتی خواسته شد که در کلیه نوشته جات و اسناد تاریخ شمسی قید کرده و از نوشتن تاریخ قمری مطلقاً خودداری نمایند.^۲

لغو امتیاز کشف آثار باستانی

از دیگر اقدامات رضاشاه در جهت بها دادن به ایران باستان لغو امتیاز انحصاری کشف آثار باستانی بود، که در انحصار دولت فرانسه بود. رضاشاه این امتیاز را لغو و آن را در اختیار دولت قرار داد. یک هیئت از باستان شناسان آلمانی در تخت جمشید و یک هیئت امریکایی از شیکاگو در ری زیر نظر دولت به کاوشهای باستان شناسی پرداختند. رضاشاه از

۱- دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۶، ص ۳۹۸.

۲- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۶، ص ۲۸۵.

این عمل خود دو هدف عمده داشت. یک هدف اصلی که در راستای گرایش وی به ایران قبل از اسلام و تلاش در جهت حفظ و احیای آثار و فرهنگ این دوره بود. وی اقدامات باستان‌شناسی را تشویق می‌کرد تا بقایای تاریخ باستانی را کشف کرده و بر تاریخ پر افتخار ایران آثار جدید و افتخارآمیز دیگری را اضافه نمایند. در حالی که بسیاری از آثار دوران اسلامی با بی‌توجهی و بی‌اعتنایی روبرو بودند. از تعداد ۲۴۷ بنا در سال ۳۱۱ ش. / ۱۹۳۲ م. که به عنوان آثار تاریخی محسوب شدند ۸۲ بنا به دوران پیش از اسلام تعلق داشت.

اما هدف دیگرش از این اقدام نشان دادن چهره‌ای ملی که در صدد مبارزه با نفوذ بیگانگان برآمده و مخالف امتیازاتی است که شاهان بی‌کفایت قاجاری به بهایی‌ها و ناچیز به بیگانگان فروخته‌اند. وی این عمل خویش را اقدام در جهت «تقویت روحیه مردم و تشدید غرور ملی» می‌دانست.^۱

رضاشاه علاقه خاصی به آثار باستانی تخت جمشید نشان می‌داد و چندین بار از این مکان تاریخی بازدید کرد. اولین بار در سال ۱۳۰۱ ش به آنجا رفته و دستور می‌دهد که از تخریب آنجا جلوگیری کرده و اطراف آن دیوار بکشند.^۲

رضاشاه پیوسته در بازدیدهایش از تخت جمشید درباره مجد و عظمت پادشاهان باستانی صحبت کرده و خود را جانشین و احیاگر عهد آنان می‌پنداشت و این آثار را «منشأ غرور ملی و وطن‌پرستی» می‌دانست.^۳

۱- عیسی صدیق، یادگار عمر، ص ۳۲۶.

۲- سید محمدتقی مصطفوی، امانت‌داری خاک، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۱، شماره مخصوص، ص ۳.

۳- علی سامی، نخستین دیدار اعلیحضرت رضاشاه کبیر از ویرانه‌های تخت جمشید،

اوکه خود را وارث تاج و تخت پادشاهان باستانی می‌دانست سعی داشت در اقداماتش از آنان تقلید نماید. از جمله در سال ۱۳۱۲ ش در تخت جمشید در کاخ آپادانا چند لوحه سیم و زر پیدا شد رضاشاه درباره آنها گفته بود که اینها سند و قبالة کشور ایران است. یک سال بعد در سال ۱۳۱۳ ش. که ساختمان دانشگاه تهران بفرمان رضاشاه آغاز گردید در بهمن ماه همان سال یک لوح و جعبه‌ای مرمزین تهیه شد که لوح را درون جعبه قرار داده و رضاشاه آن را در محل پلکانهای جنوبی دانشکده پزشکی زیر خاک قرار داد.^۱

رضاشاه قانونی به تصویب رسانید که طبق آن آثار باستانی محفوظ باقی ماندند و در سال ۱۳۱۱ ش. سازمان باستان‌شناسی ایران تأسیس و هرتسفلد باستان شناس معروف آلمانی در آن به کاوش پرداخت که منجر به کشف الواح معروف زرین و سیمین شد.^۲ و در سال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰ موزه ایران باستان در تهران و در سال ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م. موزه پارس در شیراز تأسیس گردید.^۳

در زمینه هنر و معماری نیز کوششهایی صورت می‌گرفت تا سبک ساختمانها و سر ستونهای باستانی ایران از جمله تخت جمشید رایج گردد. از جمله ساختمانهایی که در این دوره به این سبک ساخته شد موزه ایران باستان، شهربانی تهران، بانک ملی، دادگستری در تهران و مقبره فردوسی در طوس بود.

→ مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱، شماره مخصوص، ص ۲۱۴.

۱- مصطفوی، امانت‌داری خاک، همان، ص ۸۴.

۲- عصر پهلوی، جلد یکم (رضاشاه کبیر پهلوی اول)، از انتشارات وزارت اطلاعات، ۱۳۴۶، ص ۲۷۶.

۳- م. س ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، بی‌تا، بی‌جا، ۱۳۵۶، ص ۸۸.

سازمان پرورش افکار

سازمان پرورش افکار سازمانی بود که در جهت ساختن پشتوانه ایدئولوژیک و مشروعیت برای رژیم رضاشاهی فعالیت می‌کرد، و از جمله سازمانهایی بود که به تقلید از آلمان نازی و ایتالیای فاشیست به وجود آمد.^۱ این سازمان در سال ۱۳۱۷ ش. با منابع تأمین مالی معتناهی از قبیل وزارت فرهنگ، شهرداری، تربیت بدنی، عوارض سینماها و آموزش و پرورش تأسیس شد. تعدادی از شخصیت‌های برجسته به ریاست دکتر متین دفتری عضو آن بودند.^۲ این سازمان به برگزاری سخنرانی‌های عمومی هفتگی توسط صاحب نظران مشهور و شناخته شده اقدام کرد و سخنرانان حرفه‌ای طیف گسترده‌ای از مسایل و موضوعات از جمله اخلاق، تاریخ، بهداشت، ادبیات، علوم اجتماعی، آموزش تجدد و میهن‌پرستی و وفاداری به شاه و ذکر پیشرفتهای نمایان کشور در سالهای اخیر را به بحث می‌گذاشتند،^۳ و به توجیه اصلاحات و سیاستهای فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه می‌پرداختند. از مهمترین اقدامات این سازمان ترویج باستانگرایی و آریاگرایی و توجیه اقدامات حکومت در این زمینه بود. در اکثر سخنرانیها تلاش می‌شد که شعار اساسی این دوره «خدا - شاه - میهن» را در ذهن مردم قابل پذیرش ساخته نظام شاهنشاهی را جزیی از روحيات مردم ایران و شاه را یکی از مهمترین ارکان جامعه ایرانی بیان کنند که بدون آن جامعه ایرانی امکان بقایش را از دست می‌دهد. تلاش برای یافتن پشتوانه ایدئولوژیکی و تملق و چاپلوسی

۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۳۲.

۲- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۶، ص ۴۱۳.

۳- فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۳۹.

نسبت به او در سخنرانیهای این سازمان به جایی رسید که «ظرفا پرورش افکار را پرورش اطوار نمایند.»^۱

این سازمان دارای شش کمیسیون اصلی شامل کمیسیون سخنرانی، رادیو، تدوین کتب درسی، هنرپیشگی، نمایش موسیقی و مطبوعات بود که کمیسیون سخنرانی از فعالترین آنها بود.^۲ از کمیسیونهای فعال دیگر کمیسیون تدوین کتب درسی بود که در مصوبه هیئت وزیران درباره این کمیسیون آمده است: «کمیسیون کتب کلاسیک مأمور است در کتب درسی دبستانها و دبیرستانها اصلاحات سودمند به عمل آورده و افکار میهن دوستی و شاهپرستی را در مندرجات آن به وجه مؤثری پیروارند.»^۳

نگاهی به اسناد این سازمان تبلیغات باستانگرایانه آن را آشکارتر می‌سازد. یکی از این اسناد سخنرانی حسین معتمدی در تاریخ ۱۳۱۸/۷/۲۲ ش. است که در قسمتی از آن می‌گوید: «شاهپرستی به منزله بزرگترین پایه‌ایست که عظمت کشور بر آن قرار گرفته است، نیاکان ما بزرگترین فريضه‌ای را که برای خود می‌دانستند خداپرستی و شاه‌دوستی و میهن‌پروری بوده است و همیشه ورد زبان‌شان جز «خدا - شاه - میهن» چیز دیگری نبوده است. بالاترین افتخار برای یک نفر ایرانی این بوده است که حس شاه پرستی و میهن‌دوستی بدو نسبت دهند... ما نیز که نوباوگان این آب و خاک و جگرگوشتگان آن نیاکانیم این حس شریف را باید داشته باشیم. زبانمان جز به یاد شاه گشوده نشود و گوشمان جز به فرمان او نباشد.»^۴

۱- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۶، ص ۴۱۳.

۲- محمود دلفانی، فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه (اسناد منتشرنشده سازمان پرورش افکار)، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵، ص ۳۷.

۳- همان، ص ۲. ۴- همان، ص ۷-۵۶ سند شماره ۲۹۱۰۳۵۷۳.

در این سند القاء اندیشه شوونیزم شاهنشاهی به خوبی آشکار است. و حتی می‌گوید که زبان ما جز به یاد شاه نباید گشوده شود، که یاد شاه جای یاد خدا و پروردگار را می‌گیرد. در سند دیگری لسان سپهر فرماندار و رئیس پرورش افکار کاشان خطابه‌ای با عنوان «سلطنت سه هزار ساله» ایراد کرده که در آن ابتدا شروع به ذکر شاهنشاهیها و شکوه و عظمت سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام کرده و از «سر پادشاهان کیومرث» شروع کرده و سپس به ذکر بزرگیهای جمشید و داریوش پرداخته و با آمیزه‌ای از افسانه و تاریخ، شاهنشاهیهای آنان را به سلطنت رضاشاه پیوند زده است و سعادت و خوشبختی ایران زمین را تنها در گرو «این خاندان با فرّ و شکوه» می‌داند.^۱

علاوه بر چنین سازمانهایی که در خدمت اهداف فرهنگی حکومت رضاشاه بودند آموزش و پرورش و همچنین دانشگاه تازه تأسیس تهران نیز در خدمت جریان ناسیونالیسم افراطی رضاشاه بودند. «جای تردید نیست که رضاشاه نظام آموزشی خود را به عنوان وسیله‌ای برای یکپارچگی جوانان مملکت و تلقین اندیشه‌های ملی‌گرایانه در جوانان و پیرمردان متمایل به نوگرایی به کار می‌برد.»^۲

رژیم پهلوی که تلاش زیادی در جهت یگانگی نظام آموزشی کشور داشت تمام مدارس سنتی و مدارس میسیونرهای مذهبی را تعطیل نمود و در مجموع نظام آموزشی را به گونه‌ای پی ریخته بود که «سکولاریزم، ناسیونالیسم و شکوه و عظمت شاهنشاهی ایران برای دانش آموزان القاء شود.»^۳

۱- همان، ص ۶۰، سند شماره ۱۰۸۰۱۱.

۲- آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۴، ص ۵۲.

۳- فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۳۹.

آموزش و پرورش و مخصوصاً دانشگاه در این زمان عملاً در خدمت تبلیغات برای القاء روحیه ناسیونالیستی افراطی بودند و بسیاری از آنان چنان انباشته از روحیه وطن پرستی رمانتیک بودند که یک وسیله کارساز تبلیغاتی برای حکومت محسوب می شدند. در این زمینه هدف رژیم یک برنامه تدریجی آموزش عمومی بر پایه ملی گرایی و بی مذهبی بود، اگرچه حمله مستقیم چندانی به اسلام صورت نمی گرفت اما به نسل جدید به گونه ای آموزش داده می شد که اسلام را به عنوان یک دین بیگانه که به وسیله اقوام خارجی بر ایران تحمیل شده، نگاه کنند. این روحیه منحصر به نسل جوان نبود بلکه در میان روشنفکران و نویسندگان نسل مسن تر هم چنین روحیه ای یافت می گردید.^۱

خود رضا شاه هم تأکید زیادی به آموزش جوانان و نوجوانان در جهت ملیت پرستی و آریاگرایی داشت. چنانچه در موقع اعزام شاگردان به اروپا در سال ۱۳۰۷ ش. در نطقی برای شاگردان اعزامی تأکید می کند که یکی از اهداف شما باید حب وطن باشد و باید حس وطن پرستی فرانسویان را سرمشق قرار دهید. هدایت می گوید: «از حس وطن پرستی فرانسویان نتیجه خوب به دست نیامد. مقرر شد شاگردان را به ممالک مختلف گسیل دارند.»^۲

تاریخ نگاری

تاریخ نگاری یکی از ابزارهایی بود که در خدمت حکومت رضا شاه قرار گرفت. تاریخ نگاری در این عصر بنیانهای خود را بر تاریخ باستان که متکی به دستاوردها و پژوهشهای شرق شناسان بود گذاشت. تاریخ نگاری در این عهد دنبال اهداف سیاسی و اجتماعی خاصی است و هدفش ساختن

1- Banani, op, cit, P. 47.

۲- هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۸۴.

تصویری از نظام سیاسی ایران در گذشته و به ویژه دوره باستان است که به دیکتاتوری رضاشاه مشروعیت تاریخی بدهد. برای این کار نظام سیاسی ایران در گذشته در عهد هخامنشیان و ساسانیان یک نظام کاملاً متمرکز و مقتدرانه ترسیم می‌گردید که تمام امورات و تصمیم‌گیریها و مدیریت آن وابسته به مرکز امپراتوری بود. در حالی که این کاملاً با واقعیات تاریخی در تضاد بود.^۱

تولید اساطیر ملی که مشخصاً در قرن نوزدهم در میان روشنفکران آغاز شده بود در زمان رضاشاه سخت مورد تشویق قرار گرفت. «رضاشاه مورخین را واداشت که تاریخ ایران را بازنویسی کنند و دوران پس از اسلام را که ایران به اشغال اعراب درآمد و از قرن هفتم میلادی [اول هجری] شروع شد از اهمیت بیندازند و به جای آن دوران تاریخ قبل از اسلام را که از حدود قرن پنجم قبل از میلاد شروع می‌شود پرشکوه و جلال جلوه‌گر سازند... و این تاریخ تبلیغاتی را در مدارس به کودکان ایرانی می‌آموختند.»^۲ این تاریخ‌نگاری درباری می‌خواست سلطنت را یک امر ثابت و رکن و ستون ملت ایران نشان دهد که وجود ملت ایران وابسته و منوط به وجود شاه است و نیاز به وجود شاه یک نیاز عاطفی و روانی می‌باشد. شاه به عنوان کسی معرفی می‌شد که عامل به وجود آمدن وحدت ملی و مانع فروپاشی کشور است و برای این که این امر را به ملت بیاوراند زندگی و حکومت پادشاهان قدیمی ایران هرچه باشکوه‌تر و در لفافه‌ای از غلو و مبالغه ترسیم می‌گردید.^۳

۱- شهبازی، تاریخ‌نگاری معاصر در بوته نقد، ایران، ۷۶/۱۱/۸.

۲- فرد هلیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، چ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۶۷.

۳- شکوری، جریان‌شناسی در تاریخ‌نگاریها در تاریخ معاصر، چ ۱، بنیاد تاریخ انقلاب

در مقابل، این تاریخ‌نگاری نسبت به دوره اسلامی بایبی توجهی و حتی تحریف برخوردار می‌کرد. این عمل در مورد تاریخ قاجاریه به اوج خود می‌رسید، و آن را دوره‌ای سراسر فساد معرفی می‌کرد، که طی آن بیگانگان نفوذ و دخالت بیش از حد بر امور داشته و پادشاهانی بی‌کفایت و نالایق بر کشور حاکم بودند، و برای تأمین عیش و نوش خود کشور را به بیگانگان فروختند. اما پس از چنین دوران پر هرج و مرج و آشوبی بود که رضا شاه از جانب نیرویی غیبی به مثابه پیشوایان و نوابغ به قصد تجدید عظمت کشور برخاست. راز توفیق وی را باید در لیاقت و زیرکی فطری و استقبال عمومی مردم ایران جستجو کرد و همیشه در تاریخ ایران چنین بوده که در دوران خفت و مذلت، شاهنشاهی جلیل‌القدر برای نجات کشور و مردم ایران از زهدان حوادث زاییده می‌شود.^۱ نمونه این طرز تفکر در حقیقت غیر تاریخی را می‌توان در آثار زیادی که در همین دوره نوشته شده است، مشاهده کرد. برای مثال عبدالله طهماسبی از افسران ارتش رضا شاه کتاب *تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه* را نوشت. نویخت کتاب *شاهنشاهی پهلوی*، جعفر شاهید کتاب *دودمان پهلوی و فتح‌اله* بینا کتاب *اندیشه‌های رضا شاه کبیر و دهها کتاب دیگر* بر این اساس و هدف معین به رشته نگارش درآمد.^۲ همچنین انتشار کتاب *ایران قدیم* سپس کتاب *مهم ایران باستان* از پیرنیا و نیز ترجمه کتاب *ایران در زمان ساسانیان* نوشته کریستن سن دانمارکی به وسیله رشید یاسمی در ایجاد چنین پندار افسانه آمیزی درباره عظمت گذشته ایران تأثیر زیادی داشت.^۳

→ اسلامی، قم، ۱۳۷۱، ص ۱۹۶.

۱- احسان طبری، *اوضاع ایران در دوران معاصر*، بی نا، بی جا، ۱۳۵۶، ص ۷.

۲- فصیحی، *جریانهای اصل تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، ص ۳۳.

۳- طبری، *اوضاع ایران در دوران معاصر*، ص ۱۰۰.

برای این که از تاریخ نگاری این عهد که در خدمت اهداف و منافع حکومت و سلطنت پهلوی قرار گرفت نمونه‌ای به دست داده باشیم، نگاهی داریم به کتاب تاریخ شهریارى شاهنشاه رضا شاه پهلوی به نویسندگی مورخ و ادیب برجسته این عهد سعید نفیسی.

نفیسی در این کتاب ترازنامه‌ای از اقدامات انجام شده توسط رضاشاه به دست می‌دهد که دقیقاً نشان دهنده اقدامات یا اصلاحاتی است که هدف آنها دست یافتن به آرمانهای وحدت ملی مورد نظر روشنفکران و تجددطلبان نسل جدید است. و اقدامات و اصلاحات رضا شاه را آرمانهای همان تجددطلبان معرفی می‌کند که به دست رضا شاه بالاخره جامه عمل پوشید. نفیسی کتاب خویش را با مقدمه‌ای از اوضاع ایران در روزگار قاجاریه شروع می‌کند: «شواهد بسیار هست که جامعه ایران در دوره گذشته دچار منتهی درجه ذلت و خواری و فساد و زبونی شده بود که لازمه هر انقراض است.»^۱ سپس به آشفتگی و ناامنی موجود در آن دوره اشاره کرده که «درهای فرج از هر سو بسته و هر آرزویی را از میان برده» و مداخلات بیگانگان عزت نفس ایرانیان را از بین برده و بعد از بیان اغراق‌آمیز سستی و انحطاط قاجاریه زمینه را برای ورود به عهد رضاشاه آماده می‌کند. «دلاوری و دلیری که لازمه ملت زنده است... و ایرانیان بارها آن را به بهترین وجهی نمودار کرده از ایران رخت بر بسته بود و به همین جهت اصلاحات اجتماعی در ایران کمال ضرورت را داشت.»^۲

سپس شروع به برشمردن اصلاحات رضا شاه نموده و یکی از اصلاحات بزرگ وی را تحکیم مبانی ملیت ایرانی می‌داند. که ایرانیان

۱- سعید نفیسی، تاریخ شهریارى رضاشاه پهلوی (از اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ۱۳۲۰)، انتشارات شورای مرکزی جشنهای بنیادگذاری شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۴.

۲- همان، ص ۴۸.

همواره در قدیم در دورانی که هیچ ملتی آن را نداشته دارا بوده‌اند. اما چون در دوره گذشته این حس سست شده و در دوره قاجاریه به نابودی کشیده شده و نیز به جهت این که ملیت در دوره اخیر مفهوم دیگری پیدا کرده که ایرانیان به آن پی نبرده بودند احیای آن کمال ضرورت را داشت. نفیسی درباره ملیت می‌گوید که پیش از این «وثیقه ملیت اشتراک در دین و زبان بوده اما در دوره اخیر ملیت عبارت شده از اشتراک نژاد و افکار و آرزوهای بشری و فرهنگ»^۱ سپس اقدامات رضاشاه را در جهت متحدالشکل کردن لباس و یکجانشین کردن عشایر و غیره در جهت تحکیم مبانی ملیت می‌داند. در تعریف وطن‌پرستی می‌گوید «مصدق امروزی وطن‌پرستی این است که هر کس آب و خاک و جایگاه نیاکان و زادگاه خود را بی هیچ قید و شرطی دوست بدارد. و هر چه بدان متعلق است چه خوب و چه بد به سرحد ستایش و باکمال ایمان دوست بدارد و با حضور قلب آن را بپرستد.... و در برابر این کار به هیچ پاداشی چشم نداشته باشد جز اجر معنوی و مزد اخلاقی چیزی نخواهد.»^۲ سپس اضافه می‌کند که در دوره رضا شاه مبانی ملیت استوار شده و آینده ایران از هرگونه تعرضی در مصون است زیرا «غرور ملی که شریف‌ترین غریزه آدمیزاد است در ایران ریشه گرفته است.»^۳

از دیگر اصلاحات رضا شاه که نفیسی از آن نام برده و از آن ستایش به عمل می‌آورد رفع حجاب است. رضا شاه را به خاطر این کارش بسیار تمجید کرده و او را در شمار یکی از بزرگترین مردان تاریخ ایران برمی‌شمرد. درباره حجاب وی عقیده دارد که «قطعاً حجاب از عادات قدیم نژاد سامی است که دختر داشتن را ننگ می‌دانستند و دختران خود

۳- همان، ص ۵۲.

۲- همان، ص ۵۱.

۱- همان، ص ۴۹.

را زنده به گور می کردند، و به هیچ وجه مربوط به نژاد آریایی نیست که از نخستین روز تمدن، زن را صاحب اختیار زندگی کرده بودند.^۱

کتاب دیگری که لازم است اشاره کوتاهی به آن شود کتاب همبستگی و یگانگی ملی ایرانیان^۲ از حسنقلی مؤیدی است. در این کتاب تاریخ ایران بر پایه توجیه ایدئولوژیکی کل نظام شاهنشاهی به نگارش درآمده است. نگارنده با سعی و تلاش فراوان و اتکا به شواهد و حکایات غیر مستدل می خواهد شاه را رکن اساسی ملیت ایران و عامل بقای ملت و کشور ایران معرفی نماید. در ابتدا در تعریف تاریخ می گوید که تاریخ سرگذشت پادشاهان است. و می افزاید که اگر پادشاهان را از تاریخ ایران جدا کنیم ممکن است ایران دارای تاریخ باشد اما آن تاریخ روح نخواهد داشت پس «پادشاهان روح تاریخ ایران هستند».^۳

در اهمیت وجود شاه اظهار می دارد که «شاه مدار زندگی مادی و معنوی ایرانیان است و ملت ایران در تاریخ کهنسال ایران... در مقام فرماندهی و رهبر ملت، ناجی مردم... رسالت باستانی و ملی خود را به نحو احسن ایفا کرده اند».^۴ سپس متوسل به علم روان شناسی شده و درباره شاه پرستی ایرانیان می گوید «در ساختمان ایرانی یک خو و منشی از هزاران سال پیش وجود داشته که جزء ذات هر ایرانی شده و آن خوی شاه پرستی است».^۵

۱- همان، ص ۵۶.

۲- تاریخ دقیق نوشته شدن این کتاب معلوم نیست اما به لحاظ این که باستانگرایی در عهد پهلوی دوم نیز جدا از این باستانگرایی نیست، لذا اگر این کتاب مربوط به دوره محمد رضا شاه هم باشد هدف و منظور نگارش این کتاب همان است که توضیح داده می شود.

۳- حسنقلی مؤیدی، همبستگی و یگانگی ملی ایرانیان (مجموعه آموزش و فرهنگ میهنی)، بی نا، تهران، ۲۵۳۵، ص ۹.

۴- همان، ص ۱۰.

۵- همان، ص ۱۰.

و می‌افزاید که این خو جزء ذات و سرشت ایرانیان شده که با شیر اندرون شده و با جان هم بدر خواهد رفت. و حکم شاه و شاهنشاه برای قوم ایرانی حکم مقدس و سحر آمیزی است که مفهوم ملت در وجود شاهنشاه خلاصه می‌گردد.^۱

اهداف رضا شاه از باستانگرایی

اقدامات و اصلاحاتی که رضا شاه بدان‌ها دست زد سه جهت عمده داشت، اول مدرن سازی که شاید بتوانیم نام آن را تجددخواهی به رهبری دولت بگذاریم.^۲ دو جهت دیگر اصلاحات رضا شاه لائیسیته و ملی‌گرایی بود. بسیاری از اقدامات رضا شاه این اهداف را در خود جمع داشت ولی لائیسیته (غیر مذهبی کردن) و ملی‌گرایی ارتباط نزدیکتر و بیشتری باهمدیگر داشتند.

هدف بلند مدت رضا شاه بازسازی ایران طبق تصویر غرب و یا به هر حال تصویر خود وی از غرب بود. و وسیله وی برای نیل به این هدف نهایی مذهب‌زدایی یا دنیانگری، برانداختن قبیله‌گرایی، ناسیونالیسم، توسعه آموزش و سرمایه داری دولتی بود.^۳ رضا شاه برای رسیدن به جامعه‌ای مدرن همانند جوامع اروپایی باید موانع این مقصد را که مذهب و سنت بود از سر راه برمی داشت و از راه تضعیف فرهنگ و مذهب معاصر می‌توانست به چنان هدفی دست پیدا کند.^۴ در همین راستا بسیاری از اقدامات رضا شاه به طور مستقیم با مذهب و دین برخورد

۱- همان، ص ۱۱. ۲- فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۳۱.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۲۸.

۴- جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، چ اول، شرکت سهامی انتشاراتی خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۱۵۹.

می‌کرد که از آن جمله اند کشف حجاب، خارج ساختن سیستم قضایی از اداره و نظارت روحانیون و محدود کردن مراسم مذهبی و عزاداریها و غیره.^۱

اهداف مهم و عمده رضا شاه از تبلیغ ناسیونالیسم باستانگرا را در چندین مورد می‌توان برشمرد. از دوران رضاشاه و با آغاز نوسازی حکومت بود که حکومت هر چه بیشتر به تاریخ پر افتخاری نیازمند شد که گذشته افتخارآمیز ایران باستان را به دوران پهلوی با نمودهای زندگی مدرن، تأسیس کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای اداری پیوند زند. در دوران رضاشاه با شکل‌گیری دولت - ملت در ایران گفتمان تازه‌ای شکل گرفت که هدف آن اصالت بخشیدن به هویت ملی ایرانیان بود. این گفتمان سیاسی و فرهنگی پایه ایدئولوژی رسمی دولت را تشکیل می‌داد و در امر ملت‌سازی از بالا و استوار کردن قدرت مطلقه رضاشاه مؤثر افتاد و تاریخ باستان را به تاریخ پهلوی پیوند می‌زد.

ملی‌گرایی رضاشاه یک ملی‌گرایی واپسگرا بود که خود این اصطلاح دوگانگی و متضاد بودن سرشت حکومت او را نشان می‌دهد. در حالی که از یک طرف سیاست بسط نیروهای مولد و متجدد را در پرده شعارهای شوونیستی راجع به عظمت ایران دنبال می‌کرد از طرف دیگر در جهت متضاد آن تأکید بر فرهمندی و فر دیرینه شاهنشاهی باستان را داشت که به استبداد مطلقه می‌انجامید.^۲

از اهداف عمده تبلیغ باستانگرایی رضاشاه یکی مبارزه غیرمستقیم با مذهب بود که با تبلیغات همه جانبه و گسترده بر علیه اعراب و اسلام

۱- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، نویسندگان همبلی و دیگران، ترجمه عباس مخبر، چ سوم، طرح نو، ۱۳۷۵، ص ۲۸۳.
 ۲- سردار آبادی، موانع تحقق و توسعه، ص ۱۳۷.

همراه بود که دینی بیگانه و عامل عقب ماندگی و انحطاط جامعه ایرانی و مسئول تمام بد بختیهای بعدی تاریخ ایران شناخته می شد. و راه نجات جامعه در کنار گذاشتن اسلام و تعالیم آن دانسته می شد. همگام با این تبلیغات به شدت در جهت احیاء و زنده کردن آداب و رسوم ایرانی و دین زرتشتی به عنوان دینی ایرانی و سازگار با روح ایرانی سعی می شد. جلال آل احمد درباره این هدف حکومت رضاشاه می نویسد: «در دوره بیست ساله از نو سر و کله فروهرها بر در و دیوارها پیدا می شود که یعنی خدای زرتشت را از گور در آورده ایم و بعد سر و کله ارباب گیو و ارباب رستم و ارباب جمشید پیدا می شود و با مدرسه هایشان و انجمن هایشان و تجدید بنای آتشکده ها در تهران و یزد، آخر اسلام را باید کوبید و چه جور این جور که از نو مرده های پوسیده و ریسیده را که سنت زرتشتی باشد، و کورش و داریوش را از نو زنده کنیم و شمایل اورمزد را بر طاق ایوانها بکوبیم. و سرستونهای تخت جمشید را هر جا که باشد احمقانه تقلید کنیم و... به هر صورت در آن دوره بیست ساله از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه همه مشغول زردشتی بازی و هخامنشی بازی اند.»^۱ به هر صورت تمام این اقدامات یک معنای مشخصی داشت که «معنایش فربه کردن فرهنگ خاصی بود برای لاغر کردن فرهنگی دیگر.»^۲ از اهداف دیگر رضاشاه و حکومتش در تبلیغ باستانگرایی می توان به فضای اختناق و استبدادی که رضاشاه به وجود آورده بود اشاره داشت. در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۴ ش. قدرت مطلقه رضاشاه هیچ گونه امکانی را به پیدایش جامعه مدنی، آزادی، امنیت مالی و جانی افراد

۱- آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲- عبدالکریم سروش، رازدانی و روشنفکری و دینداری، ج سوم، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹.

عادی و روشنفکران، احزاب و سیاستمداران اصلاح طلب نمی داد و تمام ویژگیهای حکومت سلطانی از قبیل حکومت شخصی، رسمی نبودن سیاست، انحصار سیاسی و ناتوانی نهادهای مردمی و فساد سیاسی و اداری در حکومت رضاشاه نمود یافت. وی هر چند چهار چوب تشریفاتی حکومت مشروطه و قلب آن مجلس را از بین نبرد ولی با سبک حکومت اقتدار گرایانه و قانون اساسی را نادیده گرفت و مجلس را به صورت تشکیلاتی فرمایشی برای تصویب تصمیمات خود مبدل ساخت. و از مجلس در این دوره جز نمایشی سمبلیک انتظار دیگری نبود.^۱

رضاشاه در جهت استحکام قدرت دیکتاتوری خویش مطبوعات را که یکی از ارکان مهم جامعه آزاد و مدنی محسوب می گردد زیر تیغ سانسور خویش در آورده و روزنامه نگارانی چون میرزاده عشقی و فرخی یزدی در مبارزه با قدرت وی جان خویش را از دست دادند. احزاب از جمله حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری غیرقانونی اعلام شد و تفتیش عقاید و سلب امنیت مردم به وضوح دیده می شد. اما از آنجا که هیچ حکومتی نمی تواند بر دیکتاتوری و اختناق صرف تکیه داشته باشد حکومت رضاشاه نیز به یک ایدئولوژی برای جلب حمایت و طرفداری مردم و به وجود آوردن پایگاه اجتماعی ویژه در میان مردم نیاز داشت به تبلیغات باستانگراییانه رو آورد.^۲

حکومت شاه برای این که جانشینی برای آزادیهای سیاسی و مدنی و حق تعیین سرنوشت مردم و فعالیت احزاب بیابد سعی در ایجاد شور و شوق و اشتیاق گرایش به باستان و زرتشت و آداب و رسوم ایرانی را در میان مردم داشت. و در پس پرده شعارهای شوونیستی راجع به عظمت

۱- سردار آبادی، موانع تحقق و توسعه، ص ۱۴۴.

۲- هلیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ص ۶۶.

ایران یکی از سیاستهای اساسی اش این بود که این شعارها «پارسنگ و جانشین هرگونه لیبرالیسم یا دموکراتیسم و رادیکالیسم بود و برای خنثی کردن این روشها به کار می‌رفت».^۱

با این تبلیغات باستانگرایانه رضاشاه و اطرافیانش سعی داشتند که جانشینی برای آزادیهای مردمی و احزاب سیاسی و مطبوعات آزاد بیابند و حتی جای خالی روشنفکران را در دوران دیکتاتوری بیست ساله پر نمایند و به همین خاطر بود که سعی در ایجاد شور و شوق به گذشته قبل از اسلام ایران داشتند. و به شدت آن را تشویق می‌نمودند.^۲

اما سومین هدف حکومت رضاشاه عبارت بود از توجیه ایدئولوژیکی و ساختن پشتوانه فرهنگی برای حکومت دیکتاتوری رضاشاهی. عمال حکومت با تبلیغ و توجیه یکی از مرتجع‌ترین و مستبدترین رژیمهای سیاسی می‌خواستند برای آن مشروعیت و محبوبیت مردمی ایجاد نمایند. تلاش در جهت توجیه یکی از مرتجع‌ترین رژیمهای سیاسی که اقدامات آن در جهت هر چه غربی‌تر شدن و هماهنگ کردن ایران با کشورهای اروپایی همراه با تضاد و تناقض بود و به نظر می‌رسد که «شاه و مشاورانش سعی داشتند ضمن نفی گذشته اخیر ایران [دوره اسلامی و قاجاریه] به نوعی میراث باستانی قبل از اسلام را با آمیزه‌ای مبتنی بر الگوی اروپایی پیوند دهند و به نظر می‌رسید نسلی که در دوران او پا به سن می‌گذاشت به این تناقض گردن نهاده بود».^۳

تلاش در جهت ساختن پشتوانه ایدئولوژیکی با به خدمت گرفتن مورخین، ادبا، سازمانهای آموزشی و فرهنگی انجام می‌شد. در این

۱- طبری، اوضاع ایران در دوره معاصر، ص ۷۴.

۲- آل احمد، در خدمت و خیانت...، ص ۱۵۸.

۳- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ص ۳۸.

اندیشه پادشاه از مقام خاصی برخوردار بود و سعی می‌گردید که سلطنت و ناسیونالیسم را دقیقاً برای تقویت متقابل به کار گیرند. و تم دائمی تبلیغات، آن بود که ایران فقط هنگامی نیرومند است که شاه نیرومندی داشته باشد. و وجود ایران و امنیت و وحدت آن قائم به وجود شاه می‌باشد.^۱

با تمام تلاشهایی که رضاشاه در جهت ساختن پشتوانه برای حکومت خویش با استفاده از انگیزه‌های ناسیونالیستی و سنن باستانی داشت، نتیجه‌ای که در عمل عاید سلسله پهلوی گردید تضعیف مشروعیت و مقبولیت آن بود. زیرا رضا شاه از آداب و سننی استفاده می‌کرد که «ناقض مکانیزمهای مذهبی برای ایجاد مشروعیت بود. این امر ویژگیهایی را که معمولاً به درجات مختلف با سلطنت در ایران همراه بوده و به آن حالتی «این جهانی» می‌داد تقویت کرد، در حالی که همزمان موجبات درون زائی قدرت و در عین حال ضعف آن را نیز فراهم می‌ساخت.»^۲ زیرا مشروعیت و مقبولیت شاه هم در بین عامه مردم و هم در قانون اساسی مشروط به آن بود که حامی مذهب تشیع دوازده امامی باشد و در ترویج آن بکوشد در حالی که پهلوی‌ها عملاً سعی در تضعیف مذهب و حرکت به سوی جامعه غیر مذهبی کردند.

۱- هلیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ص ۶۸.
 ۲- فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، بیژن نوذری، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۰.

پایان سخن

باستانگرایی در ایران محصول عوامل متعدد داخلی و خارجی است و در پی اهداف و مقاصدی معین. در بررسی این پدیده باید ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن را مد نظر داشته باشیم چون تکیه بر یکی از عوامل و نادیده گرفتن زمینه‌های اجتماعی و یا سیاسی و فرهنگی آن می‌تواند باعث گمراهی و نتیجه‌گیری ناقص و نادرست گردد.

باید اذعان کرد که در این برهه از تاریخ برخی از روشنفکران و نویسندگان ایرانی به خاطر عوامل متعدد به جای این که از تاریخ غنی و ریشه دار خود در جهت نگاه به آینده و ساختن جامعه‌ای همگام با تمدن و تکنولوژی جهانی باتکیه بر فرهنگ و سنن جامعه خویش بپردازند، با برداشتهای غلط خود از تاریخ به جنگ با فرهنگ و سنتهای رایج جامعه خویش به تصور این که باعث عقب ماندگی آنان شده است پرداختند. آنان شیفته فرهنگ و آداب و رسوم مقطعی خاص از تاریخ خویش شدند و با ارائه تصویری رمانتیک از این دوه آرمانهای خود را در دوره مزبور جستجو کردند.

ملتهایی که دارای تاریخ و فرهنگ کهن هستند با این که می‌توانند از یک فرهنگ غنی و باپشتوانه و ریشه دار برخوردار شوند و با تکیه بر این تاریخ و فرهنگ استوار خویش موقعیت خود را در حال و آینده تعیین نمایند، اما گهگاه دچار آفت‌هایی می‌شوند که می‌توان از آن به «تاریخ‌زدگی» تعبیر کرد. در این مورد باید اضافه کرد که تمدن‌ها نیز مانند انسان هستند که هر چه پیرتر می‌شود بیشتر به خاطراتش رو می‌آورد. برای کشورهایی با تاریخ و فرهنگ کهن چون کشور ما در این برهه با توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی که برایش پیش آمده بود، گذشته پر افتخار همه چیز شد، گویی که سوای این گذشته پر افتخار که ما را در حسرت رویای طلایی‌اش قرار داده و گاه می‌بلعد دیگر هیچ مایه امیدی وجود ندارد، و در این صورت واضح است که هر قدر سایه گذشته بیشتر گسترده شود. آینده محدودتر می‌گردد.^۱ در این صورت به جای این که ملتی بر تاریخ خویش سوار شده و آن را در جهت ساختن آینده به کارگیرد در حد شیفتگی باقی می‌ماند. لازم به یاد آوری است که از دلایل مهم پدیده باستانگرایی عدم تعقل تاریخی صحیح و علمی است و نیز افتادن تاریخ در دام آفتهای رایج آن که عبارت از دستمایه سیاست واقع شدن و تفسیر تاریخ بر طبق سیاست و مصلحت زمانه که بر واقعیتهای مسلم آن پرده می‌افکند. و نیز افتادن در دام تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی که آفت این کم از اولی نیست. شورو احساس ناسیونالیستی در غالب موارد باعث می‌گردد که وقایع بر طبق میل و اراده و احساس ملتی و بر ضرر و زیان ملت یا ملتهای دیگر دچار تحریف و دستکاری شود و چه بسا موجب بیراهه رفتن ملتی گردد. سخن دیگر این که با در نظر گرفتن تلفیق فرهنگ ایرانی و اسلامی و

۱- رامین جهان‌بگلو، زیر آسمانهای جهان (گفتگوی رامین جهان‌بگلو با داریوش شایگان)، ترجمه نازی عظیمی، چاپ دوم، نشر فرزانه روز، ۱۳۷۶، ص ۱۲۶.

تعامل و تکامل فرهنگ ایرانی بر این دو پایه باید موضع خود رانسبت به این دو فرهنگ تعیین کرده و درروشن ساختن راه آینده و جلوگیری از بیراهه رفتن، از آن بهره جوئی کرد.

باستانگرایی در کل جریان خویش و مخصوصاً در دوران پهلوی در نظر داشت با تکیه بر فرهنگ و آداب و رسوم ملی و باستانی و تلاش در جهت احیاء آنها، فرهنگ مذهبی و اسلامی مردم را کنار زده و با تضعیف آن به بهانه «عرب زدگی» به واسطه شیفتگی به فرهنگ و تمدن اروپایی به ورطه «غرب زدگی» افتاد. به علت تناقضاتی که در افکار و اعمال باستانگرایان در رابطه با فرهنگ ملی و فرهنگ غربی وجود داشت، افکار و کردارشان نه تنها باعث خلوص و ناب شدن فرهنگ نشد، که باعث بیگانگی هر چه بیشتر با فرهنگ خویش به واسطه طرد بخش عمده آن (فرهنگ مذهبی و سنتی) و گرایش هرچه بیشتر به فرهنگ غرب گردید.

جریان باستانگرایی به علت ندیده گرفتن نهادهای قوی و ریشه دار مذهبی با وجود تمام تبلیغات و اقداماتی که در این راستا انجام داد. در نهایت به شکست انجامید و با عکس العمل شدید مردم که همچنان ریشه در مذهب و سنت داشتند مواجه گردید و انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک انقلاب منحصر به فرد مذهبی در قرن بیستم پاسخی به تمامی این افکار و اقدامات باستانگرایانه بود و در نهایت بی پایه و اساس بودن این جریان را ثابت کرد.

حقیقت این است که فرهنگ کنونی با تلفیق بین فرهنگ ایرانی و اسلامی شکل یافته است. و با این تلفیق، دو بال نیرومند در شکل دهی به هویت و ملیت خویش به دست آورده است و با اتکا به این دو بال است که می تواند در حال و آینده در تلاطم امواج فرهنگ های عظیم و خرد راه خود را تداوم بخشد و به داد و ستد و یا مقابله با آنها پردازد. همان طور که

اقدام باستان‌گرایان در کنار گذاشتن مهمترین بال جز شکست و طرد شدن نتیجه‌ای نداشت، تکیه بی تناسب و زیاد بر فرهنگ مذهبی و ندیده گرفتن و بی اعتنایی به فرهنگ ملی می‌تواند نتیجه را عیناً تکرار کند.

ندیده گرفتن فرهنگ ملی ایرانی بی شباهت به کار باستان‌گرایان نخواهد بود و همان طور که آن جریان با عکس‌العمل توده مردم مواجه گردید، فرهنگ ملی هم در طول هزاران سال با طبیعت مردم ایران آمیخته شده است. بنابراین ندیده گرفتن و بی اعتنایی به این فرهنگ نیز با عکس‌العملها و حساسیتهای مردم مواجه خواهد گردید. ضمن این که این کار باعث وارد شدن لطمات شاید جبران ناپذیر بر فرهنگ ایرانی - اسلامی و محروم ساختن آن از قسمت مهمی از عناصر سازنده اش شود.

منابع و مآخذ

منابع فارسی

آبادیان، حسین، رسول‌زاده، فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران، چ اول، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۶.

آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.

آخوندزاده، میرزافتحعلی، نامه‌های کمال‌الدوله (ممهور به مهر مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی)، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

_____، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمدزاده، نشر احیاء، تبریز، ۱۳۷۶.

_____، مقالات، گردآورنده باقر مؤمنی، نشر آوا، تهران، ۱۳۵۱.

آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ج ۱، چ اول، انتشارات پیام، ۲۵۳۵.

_____، شورش بر امتیازنامه رژی، چ اول، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۶۰.

- _____، امیرکبیر و ایران، چ هفتم، شرکت سهامی خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲.
- _____، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، انتشارات سخن، ۱۳۴۰.
- _____، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷.
- _____، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۳۶.
- _____، اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده، شرکت سهامی خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹.
- آرین‌پور، یحیی، از نیما تا روزگاران ما، ج ۳، چ اول، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۴.
- _____، از صبا تا نیما (ج ۲)، چ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۲.
- آژند، یعقوب، ادبیات نوین ایران (از مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، چ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- آشوری، داریوش، ما و مدرنیت، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۶.
- اصفهانیان، داوود، تحولات اروپا در عصر رنسانس، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۶۶.
- افشار، ایرج، نامه‌های لندن (از دوران سفارت تقی‌زاده در لندن)، چ اول، انتشارات فرزانه‌روز، ۱۳۷۵.
- آقاخان کرمانی، عبدالحسین، آئینه سکندری (تاریخ ایران)، چ اول، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۲۶ ه. ق.
- آل‌احمد، جلال، غرب‌زدگی (مجموعه مقالات)، چ دوم، انتشارات رواق، چ اول، ۱۳۴۱.
- _____، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، چ ۱، شرکت سهامی خوارزمی، ۱۳۵۷.

الول، ساتن. پی، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

اوشیدری، جهانگیر، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، انتشارات هوخ، تهران، ۱۳۵۵.

آوری، پتر، تاریخ معاصر ایران (از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چ دوم، مؤسسه انتشارات عطایی، بی‌تا.

ایوانف، م. س. تاریخ نوین ایران، ترجم هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۶.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم، تلاش آزادی، سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۴۷.

براون، ادوارد - گرانویل، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه و تحشیه محمد عباسی، ناشر کانون معرفت، تهران، بی‌تا.

بروجردی، مهرزاد، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، چ اول، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۷.

بلوشر، ویرت فون، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، بی‌جا، ۱۳۶۸.

بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، دیوان بهار، چ اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰.

____، تاریخ مختصر احزاب سیاسی و انقراض قاجاریه، ج ۱، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۲۳ ش.

بهروز، ذبیح، زبان ایران فارسی یا عربی، چاپخانه مهر، ۱۳۱۳.

____، خط و فرهنگ (مجموعه ایران کوده)، انجمن ایران‌ویج، بی‌نا، ۱۳۴۴.

پالمر، رابرت، روزول، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.

پوردادود، ابراهیم، دینشاه (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان)، بی نا، بمبئی، ۱۹۲۶ م.

____، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، چ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

____، یشتها، به کوشش بهرام فره‌وشی، چ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

____، پوراندخت‌نامه (دیوان اشعار)، بی نا، بی جا، بی تا.
پوریانژاد، فرهاد، تاریخ سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ایران از پایان جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۲۹۹ ش، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.

پهلوی، محمدرضا، مأموریت برای وطنم، چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبا، بی جا، بی تا.

پیترو دل‌واله، سفرنامه، ترجمه و حواشی شعاع‌الدین شفا، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.

جان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسمعیل حیرت، چاپ اول ۱۸۶۷ م، انتشارات یساولی، تهران، ۱۳۶۲.

جلال‌الدین میرزا قاجار، نامه خسروان، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، بی جا، بی تا.

جهانبگلو، رامین، زیر آسمانهای جهان (گفتگوی رامین جهانبگلو با داریوش شایگان)، ترجمه نازی عظیمی، چ دوم، نشر فرزانه روز، ۱۳۷۶.

جی ریپورتر، اردشیر، منتخبی از خاطرات اردشیر جی در ظهور و سقوط

سلطنت پهلوی (پیوست ویراستار بر خاطرات ارتشبد حسین

فردوست) ج ۲، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.

حائری، عبدالهادی، تاریخ جنبشها و تظاهراتهای فراماسونگری در کشورهای

اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.

_____، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی

غرب، چ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲.

خامه‌ای، انور، چهار چهره (خاطرات و تفکرات درباره نیمه،

هدایت، نوشین، ذبیح بهروز)، چ اول، شرکت کتابسرا، تهران،

۱۳۶۸.

داوری، رضا، ناسیونالیسم و انقلاب، انتشارات دفتر پژوهشهای اسلامی،

۱۳۶۵.

_____، وضع کنونی تفکر، چ اول، انتشارات سروش، ۱۳۷۵.

درویش‌پور، حجت‌الله، بررسی پدیده ناسیونالیسم در جهان عرب، تهران،

سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.

دلفانی، محمود، فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه (اسناد منتشر نشده

سازمان پرورش افکار)، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران،

۱۳۷۵.

دنيس، رایت، انگلیسها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی، مؤسسه

انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹.

دورانت، ویل و آریل، تاریخ تمدن، جلد ۵ (رنسانس)، ترجمه صفدر

تقی‌زاده، ابوطالب صارمی، چ دوم، سازمان انتشارات و آموزش

انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.

_____، درآمدی بر تاریخ تمدن، ترجمه احمد بطحایی، خشیار دیهیمی، چ

دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.

دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۱، چاپ ششم، انتشارات عطار و فردوس، تهران، ۱۳۷۱.

دیوانیگی، احمد، حدیقه الشعراء، به تصحیح عبدالحسین نوایی، چ اول، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۴.

ذاکر حسین، عبدالرحیم، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه عنایت الله شکیباپور، بنگاه مطبوعاتی فرخی، ۱۳۴۵.

زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، دو قرن سکوت، چ هفتم، سازمان انتشارات جاویدان، ۲۵۳۶.

—، ج ۳ (از صفویه تا عصر حاضر)، چ اول، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵.

—، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.

زیباکلام، صادق، ما چگونه ما شدیم؟ (ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران)، چ سوم، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۶.

سپانلو، محمدعلی، شهر شعر فرخی، چ اول، نشر علم، تهران، ۱۳۷۵.

—، شهر شعر عارف، نشر علم، تهران، ۱۳۷۵.

سحاب، ابوالقاسم، فرهنگ خاورشناسان، چ دوم، انتشارات سحاب، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.

سحابی، عزت الله، مقدمه ای بر جنبش ملی ایران، چ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴.

سردارآبادی، خلیل الله، موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه، چ اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

سرمد، غلامعلی، اعزام محصل به خارج از کشور (در دوره قاجاریه)، چ اول، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۷۱.

____، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، جمعی از نویسندگان، ترجمه عباس مخبر، چ سوم، طرح نو، ۱۳۷۵.

سروش، عبدالکریم، رازدانی و روشنفکری و دینداری، چ سوم، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۷.

____، سرگذشت حاجی بابا اصفهانی (منسوب به جیمز موریه)، بی نا، تهران، ۱۳۳۰.

سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

شاهرخ، کیخسرو، یادداشت‌های ارباب کیخسرو شاهرخ، به کوشش جهانگیر اوشیدری، بی جا، بی نا، ۱۳۳۵.

شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲.
شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی (مجموعه آثار ۲۷)، چ پنجم، انتشارات الهام، ۱۳۷۶.

شکوری، ابوالفضل، جریان شناسی تاریخنگاریها در ایران معاصر، چ اول، ناشر بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، قم، ۱۳۷۱.

شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، چ ششم، انتشارات مدبر، تهران، ۱۳۷۶.

شهمردان، رشید، فرزندگان زرتشتی، چاپ راستی (نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی)، تهران، ۱۳۳۰ یزدگردی.

شیخ فضل الله نوری، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، جلد اول، به کوشش محمد ترکمان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲.

صدیق، عیسی، یادگار عمر، ج ۱، چ دوم، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ۱۳۴۰.

طباطبایی، جواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، چ چهارم، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۶.

طبری، احسان، اوضاع ایران در دوره معاصر، بی جا، بی نا، ۱۳۵۶.
عابدینی، حسن، صد سال داستان نویسی در ایران، نشر تندر، تهران، ۱۳۶۹.
عارف، ابوالقاسم، دیوان اشعار، با ترجمه دینشاه ایرانی سیلیستر، بمبئی، ۱۳۱۴.

علوی، بزرگ، دیو، چ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
—، عصر پهلوی، جلد یکم (رضاشاه کبیر، پهلوی اول)، انتشارات وزارت اطلاعات، ۱۳۴۶.

عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۲.
عنایت، حمید، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.

غنی نژاد، موسی، تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
فانون، فرانتس، دوزخیان روی زمین، ترجمه و مقدمه علی شریعتی، چ اول، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۱.

فراهانی، ادیب الممالک، دیوان، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ اسلامیه، ۱۳۴۵.

فرای، ریچارد، ن، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸.

فرخی، میرزا محمد، دیوان فرخی، به کوشش حسین مکی، چاپ هفتم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد حسین فردوست)، جلد اول، چاپ دوم، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.
- فرست شیرازی، میرزا محمدنصیر، دیوان، به تصحیح علی زرین قلم، انتشارات کتابفروشی سیروس، تهران، ۱۳۳۷.
- فصیحی، سیمین، جریانهای اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، چ اول، نشر نوند، مشهد، ۱۳۷۳.
- فروغی، محمدعلی، مقالات فروغی، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۴.
- فقیهی، علی اصغر، فرمانروایی عضدالدوله، چاپ اول، ناشر پرتو، بی جا، ۱۳۷۳.
- فوران، جان، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی) ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، مؤسسه فرهنگ رسا، تهران، ۱۳۷۸.
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۱.
- کاتوزیان، همایون (محمدعلی)، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، چ اول، طرح نو، ۱۳۷۲.
- _____، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱.
- _____، صادق هدایت و مرگ نویسنده، چ اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.
- _____، اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، ترجمه محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی، چاپ ششم، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

- _____، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.
- کاظم‌زاده (ایران‌شهر)، حسین، تجلیات روح ایرانی، چ سوم، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۵.
- کاظم‌زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴-۱۸۶۴)، ترجمه منوچهر امیری، چ دوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.
- کدی، نیکی. آر، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چ اول، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۹.
- کربلایی، شیخ حسن، تاریخ انحصار دخانیه، مبارزان، تهران، ۱۳۶۱.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه - نوین، تهران، ۱۳۶۳.
- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- _____، گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروه حاجی، چ دوم، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۲.
- گویینو، آرتور، تاریخ ایرانیان، ترجمه ابوتراب خواجه نوریان، چاپخانه شرکت مطبوعات، بی‌جا، بی‌تا.
- لمبتن، آن. ایران عصر قاجار (و ترجمه و گفتاری در باب ایران‌شناسی)، ترجمه سیمین فصیحی، چاپ اول، انتشارات جاودان‌خرد، مشهد، ۱۳۷۵.
- _____، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، چ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲.
- محیط طباطبایی، محمد، تاریخ تحلیلی مطبوعات، چ اول، مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۶۶.

مددپور، محمد، سیر تفکر معاصر (کتاب اول)، چ اول، انتشارات تربیت، ۱۳۷۲.

—، خودآگاهی تاریخی (مجموعه مقالات)، چ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

مدنی، سیدجلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، بی‌تا.

مصطفوی، علی‌اصغر، زمان و زندگی استاد پوردادود، چ اول، ناشر مؤلف، بی‌جا، ۱۳۷۲.

مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، چ نهم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۷.

مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ج ۶، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۲.
منتسکیو، روح‌القوانین، ترجمه علی‌اکبر مهدی، چ هفتم، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۱-۲-۳، چاپ دوم، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

مؤیدی، حسنقلی، همبستگی و یگانگی ملی ایرانیان (مجموعه آموزش فرهنگ میهنی)، بی‌نا، تهران، ۲۵۳۵.

مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ترجمه محمدحسین نظری‌نژاد و دیگران، چاپ دوم، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۱.

میرانی، ابراهیم، ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
میشل، فوکو، ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند، ترجمه حسین معصومی همدانی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۷۷.

ناطق، ناصح، ایران از نگاه گوینو، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی (موقوفات دکتر محمود افشار یزدی)، تهران، ۱۳۶۴.

نفیسی، سعید، تاریخ شهریاری رضاشاه پهلوی (از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ۱۳۲۰)، انتشارات شورای مرکزی بنیاد جشنهای بنیادگزاری شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۴.

هدایت، رضاقلی، فرهنگ انجمن آرای ناصری، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا.

هدایت، مهدیقلی، خاطرات و خطرات، چاپ دوم، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۴.

هدایت، صادق، نیرنگستان، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲.

____، پروین دختر ساسان به همراه اصفهان نصف جهان، چ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲.

____، (هادی صداقت)، توپ مرواری، بی نا، بی جا، بی تا.
هگل. گ. و. عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، ۱۳۳۶.

هلیدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.

هنرمند، منوچهر، دیالکتیک ناسیونالیته ایرانی در تاریخ ادبیات فارسی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۷.

یغمای جندقی، مجموعه آثار یغما، به تصحیح سیدعلی آل داوود، چ اول، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.

منابع انگلیسی

Banani, Amin, *The modernization of Iran (1921-1941)*, Stanford University Press, 1961.

The new Caxton Encyclopedia, Volume One, 1966.

Toward A modern Iran, Edited by Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, Frank Cass, 1980.

مقالات

اکبری، محمدعلی، رویکرد غربگرایان به نوسازی ایران (بررسی دیدگاههای روزنامه کاوه)، کتاب سروش، انتشارات سروش (صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران)، ۱۳۷۵.

انتخابی، نادر، ناسیونالیسم همزاد تجدد، نگاه نو، ش ۲۷، بهمن ۷۴. —، از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری، نگاه نو، ش ۱۶، مهر و آبان ۷۶.

—، بررسیهای تاریخی، درگذشت استاد پورداوود، سال سوم، ش ۵.

بروجردی، مهرزاد، بحثی در باب تعابیر ملی‌گرایانه از هویت ایرانی، ترجمه علی صدیق‌زاده، کیان، سال ۹، ش ۴۷، خرداد و تیر ۷۸. بهار، ملک‌الشعراء، چهار خطابه از بهار در ستایش پهلوی، یغما، سال ۸، ش ۱، فروردین ۱۳۳۴.

سامی، علی، نخستین دیدار اعلیحضرت رضاشاه کبیر از ویرانه‌های تخت جمشید، بررسیهای تاریخی، سال ۱۱، شماره مخصوص.

قدس، رضا، ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه، ترجمه علی طایفی، فرهنگ توسعه، سال ۵، ش ۲۳، ۱۳۷۵.

کلهری، مهدی، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، یاد (بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران)، ش ۳، زمستان ۶۶.

مخبر، عباس، نقد ادبی در ایران (از مشروطیت تا امروز)، نگاه نو، ش ۳۷، تابستان ۱۳۷۷.

مصطفوی، سید محمد تقی، امانت داری خاک، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۱، شماره مخصوص.

منافزاده، علیرضا، تاریخ پرافتخار (کندوکاوی در دیدگاههای روشنفکران ما نسبت به تاریخ گذشته)، نگاه نو، ش ۳۶، بهار ۷۷.

نشریات

به علت ذکر شماره و سال روزنامه‌ها و مجلات در پاورقی از آوردن شماره و سال آنها در این قسمت خودداری شده است.

آرمان

آینده

آیین ورزش

اخگر

ایران (روزنامه)

ایران امروز

ایران‌شهر، چ اول، انتشارات اقبال، ۱۳۶۳.

ایران نو

دانشکده، چ اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰

شرافت

طوفان

کاو، با مقدمه ایرج افشار، چ دوم، شرکت افست سهامی عام،

۳۰۴ باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران

مجله پیش آهنگی

میهن

نامه ایران باستان

کتاب مرجع

لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، چاپ سیروس، تهران، ۱۳۳۷.

فهرست راهنما

- آبادانا، ۱۳۱
 آخوندزاده، فتحعلی، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۶،
 ۱۸، ۳۹-۵۳، ۵۶-۵۸، ۶۲، ۶۴، ۷۵،
 ۸۹، ۹۹، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۲،
 ۲۲۵
 آذربایجان، ۴۰، ۱۷۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۷
 آرمان، ۲۲۲
 آریا، ۱۱، ۶۴، ۸۹، ۹۱، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۷،
 ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۶،
 ۲۶۷، ۲۷۹
 آریاگرایی، ۲۷۱، ۲۷۴
 آریان، ۲۲۵
 آریز، ۲۰۵
 آزاد مراغه‌ای، ابوالقاسم، ۱۶۰
 آکسفورد، ۱۱۴
 آل احمد، جلال، ۲۸۲
 آل بویه، ۲۸، ۲۹
 آل سهل، ۲۵
 آلمان، ۱۶، ۱۷، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۲،
 ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰،
 ۲۷۱
 آیین ورزش، ۲۲۲
 ابومسلم، ۲۴
 اجتماعیون، ۲۳۹
 احمد امین، ۲۲۵
 احمد دیوان بیگی، ۱۴۶
 اخگر، ۲۲۲
 ارانی، تقی، ۲۰۳، ۲۱۸
 ارباب جمشید، ۱۵۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۲
 ارباب کینخسرو شاهرخ، ۱۵۱، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۸
 ارباب گیو، ۲۲۸
 اردشیر جی (ریپورتر)، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۲۸،
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۸
 ارمنی، ۹۴
 اروپا، ۸، ۳۳، ۴۷، ۷۴، ۸۴، ۸۶، ۱۱۲،
 ۱۱۴، ۱۳۰، ۲۵۰، ۲۸۰
 اسپانیا، ۷۲

- اسپنسر، ۶۱
استانبول، ۵۹، ۶۱، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳
اسماعیل بیگ، ۴۱
اشکانیان، ۲۰۷
اصفهان، ۵۹، ۱۴۱، ۲۰۸، ۲۱۹
اعتدالیون، ۲۳۹
اعتمادالسلطنه، محمدباقر، ۱۵۲
افشار، محمود، ۲۴۱
اقبال آشتیانی، عباس، ۱۰۸، ۱۸۷، ۲۵۹
اموی، ۱۵۱
امویان، ۲۳
امیرکبیر، ۸۷، ۸۸
انقلاب مشروطه، ۸، ۹۵، ۹۶، ۱۵۳
۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۷
انقلاب مشروطیت، ۹۴، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۳۸
انکلساریا، ۲۰۵
انگلستان (انگلیس)، ۱۱، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۷۸، ۹۶، ۱۱۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۲۷
انوشیروان، ۲۸، ۴۳، ۹۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۵۳
اوزلی، سرگور، ۱۱۶
اوستا، ۶۱، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۴
ایتالیا، ۶۸، ۷۴، ۸۴، ۸۷، ۱۳۰، ۲۷۱
ایران امروز، ۲۲۳
ایران‌شهر، ۱۷، ۱۸، ۱۲۸، ۱۸۶-۱۹۵، ۲۴۱
ایران نو، ۱۵۵
بابک، ۲۴، ۱۰۷
- باستان‌شناسی، ۲۰، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۹، ۲۶۸، ۲۷۰
برامکه، ۲۵
براون، ادوارد، ۱۲۸، ۱۹۵، ۲۰۸
برجیس، ادوارد، ۸۷
بزرگ علوی، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۶
بزرگمهر، ۲۵، ۶۵، ۱۲۰
بنی‌امیه، ۲۵
بورژوازی، ۱۱۲، ۲۴۷
بهار، محمدتقی، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹
بهار، ملک‌الشعراء، ۱۵۹، ۲۴۲
بهبهانی، آیت‌الله، ۱۵۳، ۲۲۸
بهرام گور، ۲۰۴
بهرز، ذبیح، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۵۸
بیستون، ۲۵۲
بیکن، فرانسیس، ۷۸
پارسیان، ۶، ۴۱، ۴۵، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۶۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۸
پارسی سره، ۱۴۴، ۱۴۷
پترارک، ۶۹
پترکبیر، ۳۲
پزشک احمدی، ۱۷۸
پسیان، کلنل، ۱۷۱، ۲۴۲
بطرکبیر، ۳۵
پوراندهخت‌نامه، ۱۹۵، ۲۰۰
پورداوود، ابراهیم، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴-۱۹۹، ۲۲۴، ۲۳۵
پهلوی، ۲، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۲۵، ۴۸، ۶۱، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۲

- حسینقلی، ۳۸
 حکیمی، ابوالحسن، ۱۷، ۱۶۱
 حیرت، میرزا اسماعیل، ۱۳۲
 خبیرالمک، ۶۰
 خراسانی، محمدکاظم، ۱۵۷
 خسروپرویز، ۴۳، ۴۵
 خیابانی، شیخ محمد، ۱۷۱
 دارالفنون، ۶
 داروین، چارلز، ۶۱
 داریوش، ۹۱، ۹۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۲
 ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲
 ۲۲۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۳
 دبیر اعظم بهرامی، ۲۵۳، ۲۶۴
 درفش کاویانی، ۱۶۲، ۱۶۳
 دساتیر، ۶، ۵۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷
 ۱۴۸، ۲۵۶
 دشتی، علی، ۱۳
 دکارت، رنه، ۶۱، ۷۸
 دموکرات، ۱۷۶، ۱۸۶
 دوپرون، ۱۲۵
 دولت آبادی، یحیی، ۲۱۸، ۲۴۵، ۲۶۳
 دون گارسیا سیلوا، ۱۳۰
 دینشاه ایرانی سیلیستر، ۲۳۵
 رالینسون، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱
 رایت، ۱۱۵
 رستخیز، ۱۹۴
 رستم، ۲۸، ۱۰۷، ۱۶۴، ۲۲۲
 رسول زاده، محمدامین، ۱۵۵
 رشید شهمردان، ۲۳۲، ۲۳۴
 رشید یاسمی، ۱۸، ۱۸۷، ۲۷۶
 رضاخانی، ۱۷۹، ۱۸۲
 رضاخان ← رضاشاه، ۱۰، ۱۳، ۹۲، ۹۷
 ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸
 ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۶
 ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷-۲۲۳
 ۲۳۱-۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۹-۲۵۴، ۲۵۷
 ۲۶۰-۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۶
 ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸
 ۲۹۲-۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲
 پهلوی، محمدرضا، ۱۰، ۲۴۹، ۲۵۰
 پیرنیا، ۶۲، ۱۰۸، ۲۱۷، ۲۷۶
 پیشاهنگی، ۲۲۵
 پیشدادی، ۵۵، ۲۲۰
 پیشدادیان، ۶، ۹
 تاگور، رابیندرانات، ۱۹۸
 تبریزی، میرزا حسین خان، ۱۹۱
 تخت جمشید، ۱۳۱، ۱۸۸، ۲۲۰، ۲۵۲
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۲
 ترک، ۳۰، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۱
 ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۹
 ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۶۸
 ترکان، ۲۷
 تقی زاده، سید حسن، ۱۶، ۱۰۱، ۱۲۷
 ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۵۹، ۲۶۴
 تومسن، ۱۲۹
 تیمورتاش، عبدالحسین، ۲۴۳
 جان ملکم، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲
 جلال الدین میرزا، ۵، ۸، ۱۸، ۵۲، ۵۳
 ۵۵-۵۸، ۶۲، ۸۹، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۴۰
 ۱۴۴، ۱۸۷
 جلال الدین میرزای قاجار، ۳۹، ۸۹، ۲۵۴
 جمال زاده، محمدعلی، ۱۷، ۱۶۱، ۲۵۴
 جمشید، ۴۳، ۹۹، ۲۷۳
 چاوچاواوزه گرجی، ۴۱
 چین، ۷۲، ۱۲۲، ۲۳۱، ۲۵۷
 حزب دموکرات، ۱۷۷، ۲۴۰

سامی، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۲۰۰، ۲۰۵،
۲۷۸

ساندرس، ۷۲

سایکس، سرپرسی، ۲۳۱، ۲۳۴

سپهسالار، میرزا حسین خان، ۴۹

سده، ۲۰۶، ۲۲۴

سردنيس رایت، ۱۱۵، ۲۳۴

سره، ۶، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۵۴-۲۵۷

سره‌نویسی، ۵۳، ۵۷، ۶۶، ۱۴۲، ۱۴۵

۱۶۰، ۲۰۹

سعد وقاص، ۴۶، ۶۵، ۲۵۶

سعید، ادوارد، ۱۲۱، ۱۲۵

سلاجقه، ۳۰

سلیمان میرزا اسکندری، ۲۴۳

سوشیانس، ۱۹۵

سیف پور فاطمی، ۲۲۲

شاه عباس اول، ۳۵

شرافت، ۱۵۱، ۱۵۲

شرقه، ۱۵۱

شرق، ۱۵۵

شرق شناسی، ۳۸، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰

۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۲، ۲۷۴

شعوبیه، ۲۴

شلگل، فردریک، ۱۲۲

شوستر، مورگان، ۹۷، ۲۳۰

شین پرتو، ۲۱۶، ۲۲۲

صبح ازل، شیخ یحیی، ۶۰

صفاریان، ۲۴

صفوی، ۱۳۰، ۱۴۰

صفویه، ۳۴

صلیبی، ۷۳

صنعتی‌زاده کرمانی، ۲۱۵، ۲۱۶

۱۷۷، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱

۲۲۳، ۲۳۱-۲۳۵، ۲۴۲-۲۵۳، ۲۵۵

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵-۲۷۱

۲۷۳-۲۷۸، ۲۸۰-۲۸۵

رضازاده شفق، ۱۸، ۱۸۷

رنان، ارنست، ۴۱، ۶۹، ۱۲۳، ۱۳۷

رنسانس، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۱۱۸

۱۲۱، ۱۲۸

روحی، شیخ احمد، ۶۰

روس (روسیه)، ۱۶، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۰

۴۱، ۴۷، ۷۷، ۷۸، ۹۵، ۹۶، ۱۵۵

۱۵۹، ۱۶۱، ۲۶۶

روسو، ژان ژاک، ۴۱، ۶۱، ۷۱، ۷۵، ۷۷

روشنفکران، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۸، ۵۳، ۶۸

۷۰، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۲

۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴

۱۶۴، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶

۲۵۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۴

روم، ۶۷، ۶۸، ۷۸، ۱۲۲

زرتشت، ۲۲، ۲۸، ۳۸، ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۶۵

۷۶، ۸۹، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۴

۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹

۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵

۲۲۶، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۸۲

زرتشتیان، ۴۱، ۵۱، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷

۱۶۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱

ساسانی، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۹، ۴۳، ۴۵

۶۴، ۷۹، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۱، ۲۰۶

۲۱۵

ساسانیان، ۵، ۶، ۷، ۲۱، ۴۸، ۵۶، ۱۵۰

۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۱۱

۲۱۸، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۵

سامانیان، ۲۴، ۲۵۷

- ضحاک، ۵۶، ۱۶۲
 ضیغم الدوله قشقای، ۱۷۷، ۱۷۹
 طاهریان، ۲۴، ۲۷، ۲۸
 طباطبایی، سید ضیاءالدین، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۲۸
 طوس، ۱۶۶
 طوفان، ۱۷۷، ۱۸۱
 عارف، ابوالقاسم، ۱۷۱
 عارف قزوینی، ۱۳، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
 عباس میرزا، ۳۶، ۴۰
 عباسی، ۱۵۱
 عباسیان، ۲۵
 عثمانی، ۱۷، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۱۸۲، ۲۴۰
 عشقی، میرزاده، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲-۱۸۵، ۲۴۳، ۲۴۴
 عضدالدوله، ۲۹
 علوی - بزرگ علوی
 غزنوی، ۳۰
 فارسی سره، ۱۴۶، ۱۴۸
 فتحعلی شاه، ۵، ۳۴، ۵۲، ۱۱۶، ۱۳۲
 فراماسونری، ۵۳
 فرانسویان، ۱۱۶، ۲۷۴
 فرانسه، ۶، ۳۸، ۴۳، ۸۱، ۹۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۰۱
 فراهانی، ادیب الممالک، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۴
 فرخی یزدی، ۱۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۴۳
 فردوست، حسین، ۲۵۰
 فردوسی، ابوالقاسم، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۴۹، ۱۶۵، ۲۰۹، ۲۳۲، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰
 فرزاد، مسعود، ۲۰۱
 فرصت شیرازی، ۱۴۱، ۱۴۷
 فرقه اعتدالی، ۱۵۸
 فرقه دمکرات، ۱۵۵، ۱۵۸
 فرنگستان، ۲۴۱
 فروغی، محمدعلی، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۰
 فرهنگستان، ۱۴۴، ۱۵۰، ۲۲۴، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸-۲۶۱
 فریزر، جیمز، ۱۱۷
 فلسفی، نصرالله، ۲۵۹
 فوکو، میشل، ۱۲۱
 قائم مقام، میرزا بزرگ، ۳۶، ۸۷، ۸۹
 قرن بیستم، ۱۸۲
 قزاق، ۲۴۷
 قزاقخانه، ۹۲، ۹۶، ۲۵۳
 قزوینی، محمد، ۱۷، ۱۸، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۶۳
 قفقاز، ۴۰، ۴۱، ۹۴، ۱۵۵
 قفقازیه، ۳۴
 قیام خیابانی، ۱۸۶
 کاپوشینسکی، ریزارد، ۱۰۶
 کارلایل، توماس، ۱۱۹
 کاظم زاده ایرانشهر، حسین، ۱۷، ۱۰۱، ۱۶۲، ۱۸۶، ۱۸۸
 کاوه، ۱۶-۱۸، ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۴۱
 کاهن، لئون، ۱۲۹
 کبودرآهنگی، شیخ موسی، ۲۱۵
 کردی، ۱۷۵
 کرمانشاه، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۷

- ماکیاولی، ۸۲
مانکجی، ۴۱، ۵۲، ۵۸
مجلس، ۱۴۸
محمدشاه، ۳۶، ۱۳۱
مداین، ۲۹، ۱۸۴، ۱۹۱
مزدک، ۶۵، ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۱۵، ۲۱۶
مستشارالدوله، ۲۳۸
مستوفی الممالک، ۲۵۴
مسیحیان، ۱۵۳
مسیحیت، ۷۱، ۷۳، ۷۷
مشروطه، ۱۴۸، ۱۶۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۹،
۲۴۲، ۲۸۳
مصر، ۲۶، ۴۶، ۶۷
مظفرالدین شاه، ۸، ۶۰، ۱۳۰، ۱۴۸
معین، محمد، ۱۹۶
ملافیروز، ۱۴۱
ملاکاوس، ۱۴۱
ملکم خان، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۲۳۸
ملکم، سرجان، ۱۰، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۴،
۱۳۵
منتسکیو، ۴۱، ۶۱، ۷۱، ۷۵، ۷۷
موئی، ۱۲۰
موالی، ۲۳، ۲۴
موریه، جیمز، ۸۰، ۱۱۶
مهرگان، ۲۰۶
میرزا حسینعلی، ۵۹
میرزا رضاخان افشار بکشلو، ۱۴۵
مینوی، مجتبی، ۲۰۱
میهن، ۲۲۱
ناپلئون، ۱۱۵، ۱۳۲
ناصرالدین شاه، ۵۳، ۶۰، ۶۷، ۸۷، ۹۳،
۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۴، ۲۲۷
نامه ایران باستان، ۲۱۹
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۴
کرمانی، مجدالاسلام، ۲۲۹
کرمانی، میرزا آقاخان، ۸-۱۱، ۱۸، ۳۵،
۳۸، ۳۹، ۵۳، ۵۸-۶۷، ۷۵، ۸۹، ۹۹
۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵،
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۹۱
کریستن سن دانمارکی، ۱۸۹، ۲۷۶
کسروی، احمد، ۱۵۱، ۲۱۷
کلیسا، ۷۱، ۸۵، ۹۳
کلیمیان، ۱۵۳
کمبریج، ۱۱۴، ۱۱۹، ۲۰۸
کنت دومرگان، ۱۳۰
کوروش، ۹۱، ۹۹، ۱۴۹، ۱۸۴، ۱۹۲،
۲۱۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۵
کیان، ۹، ۵۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۶،
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۵۲
کیانیان، ۵۰
کیخسرو، ۵۵، ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۵۲
کیخسرو شاهرخ ← ارباب کیخسرو
گاتها، ۱۹۵
گاریبالدی، ۸۴
گلداسمیت، ۱۳۲
گوبینو، کنت دو، ۳۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۷
لاتینی، ۶۹
لرد کرزن، ۱۱۷، ۱۷۹
لرد لینگتن، ۲۳۴
ماتزینی، ۸۷
مارسل دیولافوا فرانسوی، ۱۳۰
مارکسیسم، ۲۰۳، ۲۱۰
مارکوارت، ۱۸۹
مازندرانی، عبدالله، ۱۵۷
مازیار، ۱۰۷، ۲۰۶

هدایت، رضا قلیخان، ۵۶، ۱۴۱، ۱۴۲،

۲۵۴

هدایت، صادق، ۱۲، ۶۲، ۱۰۲، ۲۰۱،

۲۱۴

هدایت، مخبرالسلطنه، ۲۶۰

هرتسفلد، ۱۳۱، ۲۱۷، ۲۷۰

هرودت، ۱۳۲، ۲۱۵، ۲۲۲

هلند، ۱۱۴

هند، ۸، ۱۱، ۳۴، ۵۱، ۶۷، ۷۲، ۱۵۷،

۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱،

۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۸

هندوستان، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۴۰،

۱۶۰، ۱۹۳، ۱۹۸

هندیان، ۱۲۲، ۱۴۳

هیتلر، ۲۶۶

یشتها، ۱۹۵

یغمای جندقی، ۱۴۴، ۲۵۴

ینگی دنیا، ۴۳، ۴۷

یونان، ۱۰، ۲۱، ۶۹، ۷۱، ۷۸، ۱۲۱،

۱۲۲، ۱۳۳، ۲۰۷

یهود، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۰۵، ۲۶۶، ۲۶۷

نامه عشقی، ۱۸۲

ندای وطن، ۲۲۹

نفیسی، سعید، ۲۷۷، ۲۷۸

نوبهار، ۱۶۶

نوری، شیخ فضل الله، ۱۵۴

نوشیروان، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۸۴

نهضت تنباکو، ۹۲، ۹۴

وثوق الدوله، ۱۸۲

وزیری، کنل علینقی، ۱۵۰

وسکارمان، ۱۶، ۱۶۳

وقایع اتفاقیه، ۸۷

وکیل الملک، ۱۳۲

ولتر، ۴۱، ۷۱، ۷۵-۷۷

ویستون، ۱۱۹

ویلیام، ۱۱۶

هابزبام، اریک، ۱۰۶

هارتمان، ۱۹۵

هخامنشی، ۹، ۲۱، ۳۹، ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۲،

۱۳۷، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۵۲،

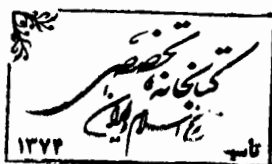
۲۸۲

هخامنشیان، ۲۴۳، ۲۷۵

۵۶۷

Archaism in the Contemporary History of Iran

Reza Bigdeloo



First edition 2001



all rights reserved for
Nashr-e Markaz publishing Co.
Tehran P.O.Box 14155-5541

printed in Iran